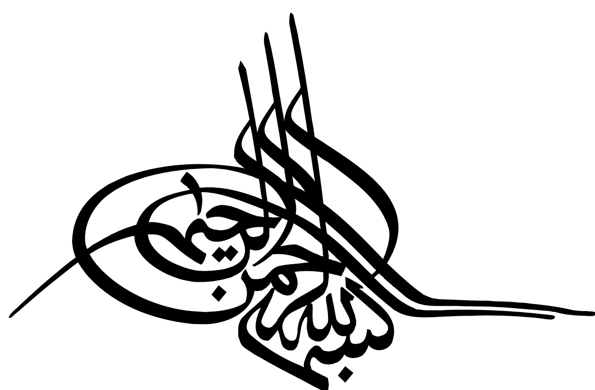

بسم الله الرحمن الرحيم

امیرعلیشیر نوایی

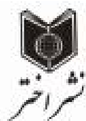
محاکمهٔ اللغتین

مقدمه، تصحیح و تحشیه:

دکتر حسین محمدزاده صدیق

1387

سرشناسه: امیر علیشیر نوایی - - علیشیرین کیچکنه، ۸۴۴- ۹۰۶؟ ق.
عنوان و نام پدیدآور: محاکمه اللغتین / امیر علیشیر نوایی؛ مقدمه، تصحیح و تحشیه حسین محمدزاده صدیق
مشخصات نشر: تبریز: اختر، ۱۳۸۷ .مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص. وضعیت فهرست نویسی: فیپا.
یادداشت: عربی- ترکی آذربایجانی.
موضوع: زبان شناسی تطبیقی - - متون قدیمی تا قرن ۱۴ .
موضوع: زبان ترکی آذربایجانی - - دستور زبان تطبیقی - - فارسی - - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع: فارسی - - دستور زبان تطبیقی - - ترکی آذربایجانی - - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
شناسه افزوده: محمدزاده صدیق، حسین، ۱۳۲۴ -
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ ۳م۸الف/ ۱۴۳ P
رده‌بندی دیویی: ۴۱۰
شماره کتابشناسی ملی: ۱۳۲۷۳۵۶



محاکمۀ اللغتین

تألیف: امیر علیشیر نوایی

مقدمه، تصحیح و تحشیه: دکتر حسین محمدزاده صدیق

ناشر: اختر

سال نشر: ۱۳۸۷

محل نشر: تبریز

شمارگان: ۱۰۰۰

نوبت چاپ: اول

شابک: ۰- ۲۰۲- ۵۱۷- ۹۶۴- ۹۷۸

ISBN:978-964-517-202-0

تبریز، ابتدای خیابان طالقانی، جنب داروخانه رازی/ تلفن: ۵۵۵۵۳۹۳- ۰۴۱۱

فهرست

۱.

پیشگفتار

در

زندگی

و

آثار

امیر علیشیر نوایی

۱- ۱. زایش و رسایی

نظام الدین *امیر علیشیر نوایی* در ۱۷ رمضان سال ۸۴۴ هـ . ق. (۹ فوریه ۱۴۴۱ م.) در شهر *هرات*، در یک خانواده‌ی تورکِ اویغور چشم به جهان گشود. پدرش *غیاث الدین کیچکینه* بهادر از نزدیکان *ابوالقاسم بهادر* حاکم *خراسان* بود. پدر بزرگ مادری‌اش نیز *ابوسعید* چیچک از بیگلربیگی‌های *میرزا بایقارا* به شمار می‌رفت. پدرانش در اصل جزو کارگزاران تیموری به حساب می‌آمدند.

پدرش او را در شش سالگی، پس از وفات شاهرخ، به عراق برد. بر سر راه در شهر تفت، در خانقاه *شرف الدین علی یزدی* مورّخ تیموری را ملاقات کرد.

چند سال بعد، *سلطان ابوالقاسم* بابر به حکومت *خراسان* رسید و پدر وی در شهر سبزوار حاکم شد. *امیر علیشیر* از کودکی همراه حسین *بایقارا* نوه‌ی *میرزا بایقارا* و فرزند *امیر غیاث الدین منصور* بزرگ شد. دوستی و رفاقت آن دو، تا دم مرگ دوام داشت.

علیشیر در ۱۵ سالگی همراه *ابوالقاسم* بابر به *مشهد* رفت و در آنجا به تحصیلات خود ادامه داد. وی پس از فوت پدرش به هرات برگشت و به خدمت *ابوسعید میرزا* در آمد و سپس به *سمرقند* رفته، در خانقاه *خواجه فضل الله ابولیثی* دو سال خدمت کرد و درس خواند.

۲- ۱. زندگی سیاسی

امیر علیشیر از طرف *سلطان* حسین *بایقارا* پس از ضبط *هرات* بدانجا دعوت شد و در روز عید فطر سال فتح با چکامه‌ای با عنوان **هلالیه** وارد *هرات* شد و پیش او رفت. *سلطان* حسین در باغ *زانجان* در کنار شهر *هرات* ضیافتی برای او ترتیب داد و او را به سمت «نشانجی» (= صاحب مهر ممالک) خود تعیین کرد و چندی بعد به او مقام دیوان بیگی داد. وی، هم امیر دیوان بزرگ امارت و هم رئیس دیوان مالی بود. دیوان بزرگ امارت وظیفه‌ی اداره صاحب منصبان ترک را داشت و دیوان مالی ناظر به اداره‌ی رعایای غیر ترک منطقه از تاجیک و عجم و

غیره بود. منشیان دیوان بزرگ امارت را باخشی و یا نویسندگان ترک و منـشیان دیـوان مـالی را وزیر و یا نویسندگان تاجیک می‌گفتند و *اولوغ بیگ* کسی بود کـه بـه هـر دو دیـوان صـدارت می‌کرد. *امیر علیشیر* گر چه چنین مقامی نداشت، ولی عضو دیوان عالی یا دیوان بـزرگ امـارت بود و نیز مقام ایچیگی یا ندیم سلطان را داشت. اصطلاح وزیر در آن روزگار فقط بـه کاتبـان و منشیان فارس و عجم اطلاق می‌شد که تابع سروران ترک بودند. از این رو، نمی‌توان او را وزیر نامید و در منابع نیز چنین ذکری از او نرفته است. تحقیقات ناقص ترکی مدانان سبب شـده کـه وی به وزیر بودن معروف شود.

*علی*شیر ۱۵ ماه والی مختار ولایت استرآباد شد، اما بیشترین سال‌های عمر خود را در هرات گذراند و در سفر و حضر همراه *سلطان* حسین *بایقارا* بود.

علیشیر نوایی چندی در خدمت دولتی ماند و سپس به قول خود، مُهـر شکـست و اسـتعفا کرد:

چون بنکا لوطف ائتـدی شـه دیوانـدا مُهـر، *بـو ایـدی ایلـدین قـویی مُهـر اورمـاغیم.*
کـیم غـرور نفـس سـرکش منعـی‌غـه، *بارچـادین بولغـای قـویی اولتورمـاغیم.*
چـون شکـست نفـس حاصـیل بولمـادی، *مونـدین اولـدی مـؤهرومی سـیندیرماغیم.*

از این رو، در منابع زندگی گزاری از *امیر علی*شیر به عنوان «ندیم *سلطان* حسین» نـام بـرده می‌شود. ولی باید گفت که به خلاف تمایل وی بـه کنـاره‌گیـری از مناصـب دولتـی، هـیچ‌گـاه نتوانست از جو سیاسی و دولتی جدا شود و *سلطان* حـسین در اداره‌ی ملـک و دولـت پیوسـته محتاج تدابیر او بوده است و نزدیک سـی و دو سـال او را پـیش خـود نگهداشـت. وی در ۶۰ سالگی در اقامتگاه خود وفات کرد و در جوار *مسجد قدسیه* که خود بنا کرده بود در مزاری کـه قبلاً آماده داشت، دفن شد.

۳- ۱. بناهای خیر و خدمات امیر علیشیر در خراسان

امیر علیشیر نوایی خیرات و مبرات فراوانی از خود بر جای گذاشته است. *فخـری هراتـی* در ترجمه‌ی مجلس نهم از **مجالس النفایس** بـه فارسـی در «قـسم اول» بـا عنـوان «ذکـر لطـایف حضرت میر» عدد بناهای خیر او را ۳۷۰ ذکر می‌کند و می‌گوید:

«. . . روی به تربیت ارباب فضل و کمال آورد . . . هر سال هزار دست سر و پای بـه مـساکین مقـرر کرد و سیصد و هفتاد بقعه ساخت.»[۱]

مرحوم *علی اصغر* حکمت در مقدمه‌ی چاپ کتاب **مجالس النفایس** گوید:

«در این ایام که به تصحیح این کتاب مشغول بود، در صدد بر آمد که به آثار موجـود آن امیـر نامـدار که در خراسان فعلی و در وقت حاضر باقی است اشاره‌ای شود . . . از نام او در این باب تجلیلی شایسته به عمل آید. برای انجام این مقصود از . . . آقای *عبدالحمید مولوی* مقیم مشهد استمداد نمودم . . . آنقدر کـه تا کنون به وسیله‌ی آقای مولوی تحقیق شد در خاک ایران از آنچه موجود است، هفت بنا بیشتر به دسـت نیامد . . . ».

این هفت بنا، عبارتند از:

۱. ایوان جنوبی صحن عتیق حرم مطهر حضرت *امام **رضا*** ^(ع)^ در *مشهد*.
۲. مزار شیخ *فرید الدین عطار نیشابوری*.
۳. آب نهر خیابان در *مشهد*.
۴. رباط سنگ بست.
۵. رباط دیز آباد.
۶. سدّ آجری قریه‌ی *طرق*.
۷. بقعه‌ی *امیر قاسم انوار سرابی* در قریه‌ی *لنگر* در خرگرد جام.

۴- ۱. نوایی و جامی

عبدالرحمان جامی در **اسکندرنامه** در وصف *امیر علیشیر نوایی* چنین می‌گوید:

ز چـرخ آفـرین‌هـا بـر آن کلـک بـاد، کـه ایـن‌نقـش مطبـوع از آن کلـک زاد.
ببخـشید بـر پـا بـسی گـوهران، بـه نظـم دری دُرّ نظـم آوران.
کـه گـر بـودی آن هـم بـه نظـم دری، نمانـدی مجـال سـخن گـستری.
بـه میـزان آن نظـم معجـز نظـام، نظـامی کـه بـودی و خـسرو کـدام؟
چـو او بـر زبـان دگـر نکتـه رانـد، خـرد را بـه تمییزشـان ره نمانـد.
زهـی! طبـع تـر ارشـاد سـخن، ز مفتـاح کلکـت گـشاد سـخن.

و نیز *جامی* درباره‌ی ***نوایی*** قطعه‌ی زیر را سروده است:

عَلـی سَـیرِ الاَفاضِـلِ سِـرْتَ دَهـراً، و اَحْـرَزْتَ الفَـضائلَ بِالتَّواصـلْ.

و بِأِسْمِکَ فُقْتَ اَهلَ الفَضلِ طُرّاً، لِذا صَوَّرْتُهُ فَوقَ الاَفاضِلْ.

دوستی *نوایی* با *جامی* تا سال ۸۹۸ هـ . تاریخ وفات *جامی* دوام یافت. *نوایی* در سوک او مرثیه‌ای به فارسی سرود و در **خمسهٔ المتحیرین** نیز او را یاد کرد. *جامی* چهار کتاب خود با نام‌های **نفحات الانس**، **شواهد النّبوه**، **اَشعِّهٔ اللّمعات** و **رساله‌ی معما** را به امر و خواهش *نوایی* به قلم آورده است.

۵- ۱. نابغه‌ی جهان تورک

امیر کبیر، *امیر علیشیر نوایی* برجسته‌ترین شخصیت ادبیات ترکی جغتایی در قرن ۹ هجری در آسیای میانه محسوب می‌شود. شیوه‌ی ادبی ترکی جغتایی که تا حدودی تحت تأثیر ترکی قاراخانی بود، در آن عصر، در هرات و سوی‌های آن و بسیاری از مناطق خراسان بزرگ گسترش و تکامل یافته بود.

تأثیر *علیشیر نوایی* بسیار گسترده بود. سرزمین چاغاتای زبانان را اگر مرکز بشماریم و خراسان بزرگ و *ترکستان* را جزیی از آن بدانیم، *سعید خان کاشغری* در ترکی قاراخانی در شرق این مرکز، *محمد فضولی* نیز در *آذربایجان* و *عراق عرب* و غرب این مرکز تحت تأثیر مستقیم *امیر علیشیر* بودند. از این رو، باید تأکید کنیم که *امیر علیشیر* مجموعه‌ی ادبیات ترکی عمومی از شرق تا غرب را مدیون خود ساخته است.

ذبیح الله صفا در فصل «شاعران پارسی گوی از اواخر قرن هشتم تا اوایل قرن دهم هجری» بخشی را به *امیر علیشیر* اختصاص داده و تحت نام **فانی** از او یاد کرده است. گرچه در این باب، به شیوه‌ی مألوف خود در تحقیر این نابغه‌ی جهان ترک تحقیق ناقص و نامربوط انجام داده، اما مجبور به اعتراف شده است که:

«علیشیر مردی متواضع و با ادب و نیکو رفتار بود. با خلایق به مهربانی رفتار می‌کرد و مخصوصاً با شاعران و اهل ادب و هنر معاشرت دائم داشت و در تربیت و تشویق آنان مبالغه می‌کرد و محضرش محل اجتماع آنان بود. خود دوستدار هنر و هنرمندان بود و خطّاطان و نقاشان و مذهِّبان و موسیقی‌دانان در خدمتش قرب و منزلت بسیار داشتند و به همین سبب وجود او در رونق ادب و هنر در دوران سلطان حسین میرزای بایقارا تأثیر فراوان داشت. و همگامی سلطان با وی در این راه، هرات را در پایان قرن نهم و آغاز قرن دهم، به صورت یکی ار بزرگترین مراکز ادب و هنر در آورد. کرم و ضعیف نوازی و خیر و

احسان او معروف است . . . وی در شعر ترکی مقامی بس والا دارد به نحوی که با وجود شاعران دیگر ترکی‌گوی در این عهد، او را بنیانگذار واقعی شعر ترکی جغتایی دانسته‌اند . . . »[۲]

سلطان محمد فخری هراتی در ترجمه‌ای که از **مجالس النفایس** انجام داده و آن را **لطائف نامه** نامیده، فصلی با عنوان **ذکر لطایف حضرت میر** بر آن افزوده و شرح احوال و اطوار و آثار *امیر علیشیر* و هم روزگارانش را بیان داشته است. وی در روزگار *شاه اسماعیل ختایی* زندگی می‌کرده است. و این کتاب را به اشاره‌ی وی *ابوالنصر سام میرزای صفوی* ترجمه کرده است و علت افزودن این فصل بر ترجمه را چنین بیان داشته است:

«این فقیر اندیشه کرد که چون تحف و هدایا در آئین ترکان به نه عدد اشتهار یافته، جهت آن که در این اوراق که به هشت مجلس قرار داده، چه تواند بود؟ بعد از تأمل بسیار و تخیل بی‌شمار، به خاطر شکسته چنان قرار یافت که از غایت التفات و عنایت که آن نادر عالم بدین طایفه داشته، مجلس دیگر را برای سخنورانی که در این زمان، شواهد معانی را به زیور نظم مزین می‌سازند، گذاشته، تا از پی ایشان در این جریده مذکور شوند و در میان انام، اسامی و نام ایشان بماند و حالا روح آن بزرگوار، امداد این شکسته‌ی خاکسار نموده، بدین جرأت با اعزه و مخادیمی که در این روزگار بدین فن اشتغال می‌نمایند، محلق می‌سازد.»

بخشی از این فصل چنین است:

«در محلی که سلطان صاحبقران از سفر استرآباد و مخاصمت محمد حسین میرزا بازگشته به منزل خواجه پارسا در یازده فرسخی بلده‌ی هرات رسیده بود، امیر مشار الیه به استقبال رفته، ملحق گشته بود، در ساعت مریض شده، در تاریخ نهصد و شش از هجرت روز پنجشنبه از شهر جمادی الاولی وفاتش واقع شد و شعراء و فصاحت شعار، مرثیه و تاریخ بسیار گفتند اما مولانا صاحب مرثیه‌ای گفت، چهل و پنج بیت که هر بیت از آن یک مصرع تاریخ ولادت و یکی تاریخ فوت. و این دو بیت از آن قصیده است:

ای فلک بیداد و بی‌رحمی بدین‌سان کرده‌ای، وی اجل ملک جهان را باز ویران کرده‌ای.
بر جهانبانان چه می‌گویی؟ مرا نبود حسد، از حسد باری جهان را بی‌جهانبان کرده‌ای.

خواجه آصفی نیز بدین طریق مرثیه‌ای گفت. این بیت از آنجاست:

حیف از آن اندام‌های همچو گل در زیر گل، با گل اندامان از این سودا فراوان کرده‌ای.

سید خواند میر که خواهرزاده‌ی میر خواند مورخ است این قطعه را گفت:

جناب امیر هدایت پناهی، که ظاهر از او گشت آثار رحمت.
شد از خارزار جهان سوی باغی، که آنجا شکفته است گلزار رحمت.

چـو نـازل شـد انـوار رحمـت بـه روحـش، *بجـــو ســال فـــوتش ز «انـــوار رحمـــت».*

۶- ۱ . آثار امیر علیشیر نوایی

علیشیر نوایی، گذشته از دیوان و مثنوی‌هـای مختلـف، آثـاری در زمینـه‌هـای موسـیقی و عروض نگاشته و تذکره و تاریخ نیز از خود بر جای گذاشته است. تا کنون ۲۹ اثر مستقل او باز شناخته شده است که نشانگر تسلط وی به علوم عـصر خـود و مهـارت وی در سـخن‌پـروری است.

به راستی که در تمامت تاریخ ادبیات عمومی ترکی از نظر گستره‌ی تأثیر ادبی و کثرت آثار و احاطه به علوم عصر، نمی‌توان نظیری برای امیر *علیشیر نوایی* یافت. نقـش او در گـسترش و تکامل زبان ادبی ترکی کم نظیر است.

وی، در عصر خود مبلّغ فداکار اعتنا به زبان و ادبیات ترکی و مشوّق جوانان به خلـق آثـار ادبی در این زبان بوده است. در کتـاب **محاکمـۀ اللّغتـین** دو زبـان ترکـی و فارسـی را رو در رو می‌نهد، آن دو را با هم مقایسه می‌کند و نشان می‌دهد که ترکی، از هر نظر برتری‌هـای فراوانـی دارد و احساسات بسیار رقیق و ادراکات عمیق بشری را می‌توان در این زبـان بیـان کـرد. بـرای اثبات این ادعا، خود پیش‌قدم شد و در مقابل آثار منظوم و منثور فارسی، نظیر آن‌ها را بـا حفـظ خود ویژگی‌های خلاقه ایجاد کرد. این آثار در زمینه‌ها و به شرح زیر برای مـا بـر جـای مانـده است:

۱. مذهبی و اخلاقی:

۱- ۱. چهل حدیث. (۸۸۶ هـ .)

۲- ۱ . نظم الجواهر. (۸۹۰ هـ .)

۳- ۱ . لسان الطّیر. (۹۰۴ هـ .)

۴- ۱ . سراج المسلمین. (۹۰۵ هـ .)

۵- ۱ . محبوب القلوب. (۹۰۶ هـ .)

۲. تاریخی:

۱- ۲. تاریخ انبیا و حکماء. (۸۹۰ هـ .)

۲- ۲. تاریخ ملوک عجم. (۸۹۰ هـ .)

۳- ۲. زبدهٔ التواریخ.

۳. رجال و انساب:

۱- ۳. حالات سید حسن اردشیر. (۸۹۶ هـ .)

۲- ۳. خمسهٔ المتحیرین. (۸۹۸ هـ .)

۳- ۳. حالات پهلوان محمد. (۹۰۰ هـ .)

۴. تذکره:

۱- ۴ . مجالس النفایس. (۸۹۷ هـ .)

۲- ۴ . نسایم المحبهٔ من شمایم الفتوهٔ. (۹۰۱ هـ .)

۵. زبان و ادبیات:

۱- ۵. محاکمهٔ اللّغتین. (۹۰۵ هـ .)

۲- ۵. میزان الاوزان.

۳- ۵. رساله‌ی معما. (۸۹۸ هـ .)

۴- ۵. منشآت. (۸۹۷ هـ .)

۶. دیوان‌های ترکی:

۱- ۶. غرائب الصّغر. (۹۰۴ هـ .)

۲- ۶. نوادر الشّباب. (۹۰۴ هـ .)

۳- ۶. بدایع الوسط. (۹۰۴ هـ .)

۴- ۶. فوائد الکبر. (۹۰۴ هـ .)

۷. دیوان فارسی

۸. خمسه:

۱- ۸. حیرهٔ الابرار. (۸۸۸ هـ .)

۲- ۸. فرهاد و شیرین. (۸۸۹ هـ .)

۳- ۸. لیلی و مجنون. (۸۸۹ هـ .)

۴- ۸. سبعه‌ی سیاره. (۸۹۰ هـ .)

۵- ۸. سدّ اسکندری. (۸۸۹ هـ .)

۹. اسناد:

۱- ۹. وقفیه. (۸۸۶ هـ .)

اینک برخی از آثار وی را در زیر معرفی می‌کنیم:

■ خزائن المعانی

خزائن المعانی مجموعه‌ی چهار دیوان ترکی *امیر علیشیر نوایی* را در بر مـی‌گیـرد. نخستین دیوان وی، وقتی بیست و پنج سال داشت از سوی *سلطان علی بن محمد مشهدی* در سال ۸۷۰ هـ . تدوین یافت. این نسخه‌ی نفـیس در سـال ۱۹۶۸ بـا عنـوان **نخستین دیـوان** و بـه صـورت روگرفت از سوی حمید *سلیمان* دانشمند *اوزبکستان* در شهر *تاشکند* انتـشار یافتـه اسـت. ایـن دیوان حاوی ۳۹۱ غزل، ۱ مستزاد، ۱ معما و ۴۱ رباعی است.

امیر علیشیر نوایی خود، میان سال‌های ۸۸۲- ۸۷۴ به تشویق *سلطان حسین بایقـارا*، دیـوان اشعار خود را با عنوان **بدایع البدایهٔ** مرتّـب کـرد. کهنتـرین نـسخه‌ی ایـن دیـوان در *کتابخانـه‌ی ناسیونال پاریس* به شماره‌ی ۷۴۶ نگهداری می‌شود که در فهرست *بلوشه* معرفی شده است.[۳]

وی، دومین دیوان خود را با عنوان **نوادر النّهایهٔ** در سال ۸۹۳ تدوین ساخت کـه دارای ۶۲۸ غزل، ۳ مستزاد، ۳ ترجیع بند، ۵ قطعه، ۴۶ رباعی، ۶ معما، ۱ لغز و ۱ تویوق است. از ایـن میـان ۴۶۰ مورد جدید است و مابقی از **نخستین دیوان** و **بدایع البدایهٔ** اخذ شده است.

نوایی پس از تدوین این دیوان‌ها سال‌ها به تدوین اشعار خود نپرداختـه اسـت و در پنجـاه سالگی به توصیه‌ی *سلطان حسین بایقارا* سر و سامان دادن به دیوان‌های خود را آغاز کرده است و همه‌ی اشعار خود را یک‌جا گرد آورده و با نام‌های زیر در چهار مجلّد تدوین ساخته است و هر چهار مجلد را یک جا **خزائن المعانی** نامیده است. چهار مجلّد دیوان‌های ترکـی وی عبارتنـد از:

۱. **غرائب الصّغر.** (اشعار سروده شده میان ۲۰- ۸ سالگی)
۲. **نوادر الشّباب.** (اشعار سروده شده میان ۳۵- ۲۰ سالگی)
۳. **بدایع الوسط.** (اشعار سروده شده میان ۴۵- ۳۵ سالگی)
۴. **فوائد الکبر.** (اشعار سروده شده میان ۶۰- ۴۵ سالگی)

بنا به تحقیقات *ژانوس اکمن* Janos Ekmann، در این تدوین‌های نهـایی، برخـی شـعرهای دوران‌های گوناگون زندگی *نوایی* دچار جابجایی هم شده است.[۴]

نوایی یک سال پیش از وفات خویش در سال ۹۰۵ هـ. دیباچه‌ای بر دیوان‌های چهارگانه‌ی خود نوشته و علت تدوین آن‌ها را شرح داده است.

تعداد انواع اشعار دیوان‌های چهارگانه‌ی فوق، به شرحی که *آگاه سیرری لونـد* بـر شـمرده، چنین است:

غرائب الـصغر: دارای ۶۳۶ غزل، ۱ مستزاد، ۳ مخمّس، ۱ مسدّس، ۱ ترجیع‌بند، ۱ مثنوی، ۳۴ قطعه، ۱۳۱ رباعی.[5]

نوادر الشّباب: دارای ۶۴۷ غزل، ۱ مستزاد، ۳ مخمس، ۱ مسدس، ۱ ترجیع‌بند، ۱ ترکیب‌بنـد، ۵۰ قطعه، ۵۲ معما.[۶]

بدایع الوسط: دارای ۶۳۸ غزل، ۱ مستزاد، ۲ مخمس، ۲ مسدس، ۱ نرجیع‌بند، ۱ قـصیده، ۵۸ قطعه، ۱۰ لغز، ۱۳ تویوق.

فوائد الکبر: دارای ۶۲۷ غزل، ۱ مستزاد، ۲ مخمس، ۱ مـسدس، ۱ مـثمن، ۱ ترجیـع‌بنـد، ۱ مثنوی، ۴۸ قطعه و ۸۴ مفردات.

ترتیب غزلیات در چهار دیوان فوق به این صورت است که در آغاز همه‌ی قوافی حـروف؛ تحمیدیه، مناجات، نعت و یک غزل عرفانی آورده و سپس غزل‌های غنایی و گاه تعلیمـی خـود را مرتب ساخته است. در حالی که تا روزگار وی تحمیدیه و نعت فقط در قافیه‌ی الف می‌آمده است.

ویژگی دیگر آنکه در کنار ۲۸ حرف سیستم الفبای ترکی قافیه‌های حـرف (پ، چ، ژ، لا) را نیز داخل ترتیب غزل‌ها کرده است.

هر یک از حروف قوافی را هم، چنین شروع کرده است:

الف حرفی‌نینک آفت‌لاری‌نینک ابتداسی،

بی‌حرفی نیتگ بلالری‌نینک بدایتی.

■ دیوان فارسی

از *امیر علیشیر نوایی* گذشته از چهار دیوان ترکی جغتایی، یک دیوان فارسی نیـز بـر جـای مانده است. این دیوان ۱۲۰۰۰ بیت و شامل ۶ قصیده، ۴۶۸ غزل، ۱ مـسدس، ۱ ترجیـع‌بنـد (در مرثیه)، ۳۶ قطعه، ۶۷ رباعی، ۱۶ ماده تاریخ، ۳۴۱ معما، ۶ لغز است.

دیباچه‌ی دیوان فارسی با قطعه‌ی زیر شروع می‌شود:

بیـت القـصیده‌ی همـه‌ی خیـل سـخنوران، شـه بیـت جـنس نظـم همـه نظـم گـستران.
مـدح و ثنـای پادشـهی دان کـه از رهـش، یـک پـاره سـنگ شـد گهـر عـالی افـسران.

پس از دیباچه‌ی متناسب با جهات ستّه، شش چکامه سروده و آن‌ها را چنین نامیده است:

۱. چکامه‌ی نخست: **روح القدس**، توحید حضرت باری در ۱۳۰ بیت، با مطلع:

زهـی بـه خامـه‌ی قـدرت مـصور اشـیا، هـزار نقـش عجـب هـر زمـان از او پیـدا.

۲. چکامه‌ی دوم: **عین الحیات**– نعت نبوی، در ۱۵۰ بیت با مطلع:

حاجبـان شـب چـو شـادروان سـودا افکننـد، جلـوه در خیـل بتـانِ مـاه سـیما افکننـد.

۳. چکامه‌ی سوم: **تحفۀ الافکار**– تتبع دریای ابرار، در ۹۹ بیت با مطلع:

آتشین‌لعلی کـه تـاج خـسروان را زیـور اسـت، اخگـری بهـر خیـال خـام پختـن در سـر اسـت.

۴. چکامه‌ی چهارم: **قوت القلوب**– مواعظ سودمند و نصایح دلپسند، در ۱۱۳ بیت با مطلع:

جهـان کـه مرحلـه‌ی تنـگ شـاهراه فناسـت، در او مجـوی اقامـت کـه راه شـاه و گداسـت.

۵. چکامه‌ی پنجم: **تحفۀ الافکار**– تتبع خاقانی، در ۱۳۸ بیت با مطلع:

زهی‌از شمع رویـت‌چـشم‌مـردم‌گـشته نـورانی، جهـان را مـردم چـشم آمـدی از عـین انـسانی.

۶. چکامه‌ی ششم: **نسیم الخلد**– تتبع مرآت الصّفا، در ۱۲۸ بیت با مطلع:

معلم‌عشق و پیـر عقـل شـد طفـل دبـستانش، فلک‌دان بهر تأدیب وی اینـک چـرخ گـردانش..

پس از قصائد ستّه، غزلیات *نوایی* با مناجات، حمد و نعت آغاز می‌شود. مطلع نخستین غزل:

ای خاک سر کوی تو گشتن هوس ما، بر پایگهت بوسه زدن ملتمس ما.

پس از بخش غزلیات، تسدیس بر غزل جامی با ردیف «کاشکی» که *جامی*، خود آن را نظیره بر غزل ترکی *نوایی* ساخته بود، آمده و سپس ترکیب‌بندی با عنوان «مرثیه‌ی حضرت مخدوم» در رثای عبدالرحمان جامی آمده است که چنین شروع می‌شود:

هردم از انجمن چرخ جفایی دگر است، هر یک از انجم او داغ بلایی دگر است.

پس از این مرثیه، بخش قطعات، رباعیات، ماده تاریخ‌ها، معما و لغزها می‌آید.

برخی از غزل‌های فارسی وی کاملاً خودویژه، نو و ابداعی است:

آمد بهار دلکش و گل‌های تر شکفت، دل‌ها از آن نشاط ز گل بیشتر شکفت.
دل از صباحت رخ خوبت گشاده شد، مانند غنچه‌ای که به وقت سحر شکفت.
می‌آید از گل چمن عشق، بوی خون، گویا که غنچه‌هاش ز خون جگر شکفت.
ساقی بهار شد، قدحم ریز لب به لب، خاصه که از شکوفه چمن سر به سر شکفت.
زان نخل ناز خنده به عشاق و وصل نی، همچون گلی که از شجر بی ثمر شکفت.
فانی عجب مدان اگر آن گل شکفته است، از اشک ابر سان تو بشکفت، گر شکفت.

* * *

باش از خانقه زهد و ریا دورتَرَک، گر سوی دیر مغان می‌روی، الله معک!
جان ز لعل نمکین تو ندارد سیری، گرچه می را نتوان خورد چو ریزند نمک.
ابر رحمت دگرش آب زند، نیست عجب، شد چو جاروب درِ دیر مغان بال ملک.
دوست‌چون‌خانه‌به‌دل‌ساخت،چه‌اندیشه‌ی‌عمر، کی شود مانع رخسار یقین پرده‌ی شک.
جز به بال ملک و روح‌قدس ممکن نیست، گر تو خواهی که خرامی چو مسیحا به فلک!
فانیا صفحه‌ی دل را رقم فیض مجوی، نقش حرف خودی از لوح بقا باشد حک.[۷]

در دیوان فارسی گاه ضرب‌المثل‌های فارسی را هم وارد شعر کرده است:

حلال گشت به چشم تو خون من گرچه، هنوز از دهنت بوی شیر می‌آید!

و یا:

ساده‌دل واعظ، که گوید هرچه‌آید بر زبانش، ساده‌تر آنان که این افسانه باور می‌کنند!

نمونه‌های سبکی که بعدها به دست *صائب تبریزی* گسترش یافت و از سوی برخی‌ها هندی نام گرفت، در آغاز در شعر فانی دیده می‌شود:

از خیال آن میان، فکر محالی داشتم، بود اگرچه بس محال، اما خیالی داشتم.

*

بنای عشق را در دل شکاف سینه در باشد، الف‌ها پهلوی هم بر درش خط‌های دندانه.
کشم خود را ز بهر سایه هردم زیر دیواری، چو افتاد از نم تف‌های آهم سقف کاشانه.

*

شب غم اختر اشکم نیامد در حساب ارچه، که شب تا روز اختر می‌شمارد چشم بیمارم.

و یا:

فراز سبزه هر سو لاله‌ی رعنا ز بسیاری، بود چون ابر شنگرفی به روی چرخ زنگاری.
و یا گسترده بهر بزم گل فرش زمرّد گون، به روی فرش بر پا کرده شادروان گلناری.
لطافت بین که در آئینه‌گون دریای اخضر فام، همه عکس شفق را می‌زند لاف نموداری.

*

در گلستان عذار تو سر زلف به خم، هست چون هندویی در وی که کند گل‌چینی.

دیوان فارسی *امیر علیشیر نوایی*، متخلص به فانی را نخستین بار در سال ۱۳۴۲ همایون فرخ منتشر کرده و چاپ دوم آن را در سال ۱۳۷۳ بیرون داده است.

■ **خمسه‌ی نوایی**

نوایی در اقتفای شیخ *نظامی گنجوی* و در مقابل هر یک از مثنوی‌های پنجگانه‌ی وی، پنج مثنوی سروده است که هر یک از آن‌ها را در زیر می‌آوریم:

حیرۂ الابرار

نظیره‌ای بر **مخزن الاسرار** نظامی به شمار می‌رود. پیش از *نوایی*، *امیر خسرو دهلوی* (وفـ. ۷۲۵ هـ.) **مطلع الانوار**، *خواجوی کرمانی* (وفـ. ۷۵۳ هـ.) **روضۂ الابرار**، *عماد فقیه* (وفـ. ۷۳۳ هـ.) **مونس الابرار**، *جلالی فراهانی* (وفـ. ۷۳۶ هـ.) **مخزن الاسرار**، *کاتبی* (وفـ. ۸۳۹ هـ.) **گلشن ابرار** و *عبدالرحمان جامی* (وفـ.۸۹۸ هـ.) **تحفۂ الاحرار** را در مقابل **مخزن الاسرار** *نظامی* و به تقلید از او به فارسی نظم کرده‌اند.

نوایی نیز به شیوه‌ی *نظامی*، مثنوی خود را در ۲۰ مقالت بر ساخته است و بر هر مقالت یک حکایت و ساقی‌نامه‌ای در دو بیت افزوده است.

پیش از شروع به مقالت‌ها، سرآغاز، تحمیدیه، ۳ مناجات، ۵ نعت، ذکر فضل *نظامی* و *امیر خسرو*، ذکر فضل *جامی*، دو پاره نظم در فضیلت سخن، ذکر فضل *سلطان حسین بایقارا*، سه‌پاره نظم عرفانی با عنوان حیرت و ذکر فضل خواجه *بهاء الدین نقشبندی*، آمده است.

شروع آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحیم،	*رشته‌غه چکدی نئچه درّ یتیم.*
هر دُر آنگا جوهر جاندین فزون،	*قیمت آرا ایکّی جهاندان فزون.*
رشته‌سی‌خود، عقد جهان رشته‌سی،	*دیمه جهان رشته‌سی، جان رشته‌سی.*
گنج بقا ذکریگه اول کیم یئتیپ،	*بو دُر ایله رشته‌ی تسبیح اِتیپ.*
رشته ایمس، طورفه کمندیدور اول،	*دؤلت و دین سایدیغا بندیدور اول.*

عناوین مقالت‌ها و حکایات بیستگانه‌ی **حیرۂ الابرار** چنین است:

۱. مقالت ایمان، حکایت شیخ *بایزید* با مرید خود.
۲. مقالت اسلام، حکایت *ابراهیم ادهم*.
۳. مقالت عدالت، حکایت عدل و قهر شاه غازی.
۴. مقالت خرقه‌پوشان، حکایت *خواجه عبدالله انصاری*.
۵. مقالت کرم، حکایت *حاتم طایی*.
۶. مقالت ادب، حکایت *انوشیروان*.
۷. مقالت قناعت، حکایت جوان صاحب قناعت و سیاح تنگ چشم.

۸. مقالت وفا، حکایت دو رفیق با وفا.
۹. مقالت آتش عشق، حکایت عشق شیخ *عراقی* و پسر والی شام.
۱۰. مقالت راستی، حکایت کبک و شیر.
۱۱. مقالت علم، حکایت *فخر رازی* و سلطان *محمد خوارزمشاه*.
۱۲. مقالت قلم و صاحبان قلم، حکایت احترام *یاقوت حموی* پیش درویش و پادشاه به سبب خوشنویسی.
۱۳. مقالت رحمت به خلق مانند ابر، حکایت *ایوب* و دزد.
۱۴. مقالت شکایت از فلک، حکایت *اسکندر*.
۱۵. مقالت مستان جام جهالت، حکایت رندی از *بنی‌اسرائیل*.
۱۶. مقالت خودپسندی، حکایت *عبدالله مبارک*.
۱۷. مقالت صباوت ربیع، حکایت *زین العابدین* با دختر کوچک.
۱۸. مقالت تحمل جفای فلک، حکایت دلبر چینی.
۱۹. مقالت خراسان، حکایت *بهرامشاه*.
۲۰. در ذکر فضائل اخلاقی *بدیع الزّمان* ولیعهد، حکایت خواجه *محمد پاشا* و فرزندش.

وی در مقدمه، در ذکر فضائل نظامی گنجوی، او را چنین ستایش می‌کند:

خیلِ فصاحت باشی‌نین افسری، — گنج یقین افسری‌نین گؤهری.
کان فضیلت گؤهری‌غه امین، — بحر بلاغت آرا دُرّ ثمین.
گنجه وطن، کؤنگلو آنینگ گنج خیز، — خاطری گنجور و تیلی گنج ریز.
فکرت میزانی بولوب خمسه سنج، — خمسه دئمه، بلکی دة گیل: پنج گنج!

فرهاد و شیرین

داستان **فرهاد و شیرین** در واقع بخشی از ماجراهای **خسرو و شیرین** است که از سوی چند شاعر در تاریخ ادبیات فارسی و ترکی مورد اعتنا قرار گرفته است. این داستان بعد از اسلام نخستین بار به صورت گسترده از سوی *فردوسی*، هنگام سخن از زندگی *خسرو پرویز دوم*– پادشاه عیاش و بدنام ساسانی– به نظم آمده است. نظم *فردوسی* و نیز تکمیل آن از سوی *سنایی*

غزنوی زمینه‌ساز خلق اثر جاودانی و نامیرای *نظامی گنجوی* در هفت هزار بیت و در بحر هــزج شد. سپس امیر خسرو دهلوی سخن پرداز ترک تبـار *هندوستان*، در سـال ۶۹۸ هــ . شـاهکار *نظامی* را بازپردازی کرده و با افزوده‌هایی دیگرباره به نظم در آورده است.

نوایی در سرآغاز دومین مثنوی از **خمسه**ی خود از این دو شاعر ترک تبار به نیکی یاد کرده است. سرآغاز آن چنین است:

بـــه حمـــدک فـــتح ابـــواب المعـــانی، / *نصیب ائـت کونگلومـه فـتح اولمـاغ آنـی.*
کؤزومگه اول ایـشینگ قفلـین پدیـد ائـت، / *آنینـگ فتحیغـه کیلکیمنـی کیلیـد ائـت.*
آچیـــپ اول گـــنج قفلـــین بـــو کیلیـــدیم، / *نــصیبیم ائیلــه نـــی کـــیم بـــار اومیـــدیم.*
نیچـــه کـــیم ایـــسته ســـم نقـــد جـــواهر، / *قایـــان باقـــسام کؤزومگـــه ائیلـــه ظـــاهر.*

شاعر پس از سرآغاز، تحمیدیه، مناجات، نعت و مراثی آورده و در پاره‌ی در وصف قلم از *نظامی* و *امیر خسرو* و *جامی* سخن گفته است:

بـو ایکّـی پیلینـی غفـران پرسـت ائـت، / *مـی رحمتــدین ایکّــی پیلنیمــست ائــت.*
نـــوایی‌غـــه داغـــی شـــوکت یئتورگیـــل، / *بـــو ایکّـــی پیلـــدین قـــوّت یئتورگیـــل.*
ایکـــی پیـــل اولـــسا خـــسرو یـــا نظـــامی، / *ایــرور یــوز پیــل چــاغلیق پیــل جــامی.*
کـــؤروپ سرمـــست جـــام وحـــدت آنـــی، / *دئمیـــشلر زنـــده پیـــل حـــضرت آنـــی.*

این مثنوی یکبار در سال ۱۹۵۶ از سوی انتشارات دولتی *اوزبکستان شـوروی* در *تاشـکند* چاپ شد، بار دیگر در سال ۱۹۶۳ از سوی *پارسا شمسی‌اف* و *هادی ظریـف* بـا بـازنگری‌هـای فنی با الفبای عربی انتشار یافت. متن انتقادی آن در سال ۱۹۶۷ از سوی *گؤنول آلپـای* و تحـت نظر مرحوم پرفسور دکتر *علی نهاد تارلان* به عنوان رساله‌ی دکتـری بـا مقابلـه چهـار نـسخه‌ی نفیس آماده شد و در سال ۱۹۹۴ انتشار یافت.[8]

لیلی و مجنون

لیلی و مجنون سومین مثنوی از خمسه‌ی *نوایی* به شمار می‌رود که در پاسـخ و نظیـره‌ای بـر مثنوی‌های *نظامی گنجوی* و امیر خسرو دهلوی در بحر هزج مسدس در ۳۸ پاره و ۳۶۲۲ بیـت سروده شده است.

این مثنوی چنین آغاز می‌شود:

ای یاخشی آتینگ بیله سرآغاز، انجامیغا کیم یئتر هر آغاز!
ای سندن اولوس خجسته فرجام، آغازینغا عقل تاپمای انجام.
ای عقلغه فائض معانی، باقی سن و بارچا خلق فانی.
ای اثلگه عدم بقانی ائیلپ. ذاتینغا فنانی فانی ائیلپ.

وی این مثنوی را پیش از آنکه *جامی* آن را به فارسی بیاراید جامه‌ی فاخر ترکی در بر کرده است. در فرجام مثنوی، *نوایی* به گویشی عارفانه چنین می‌سراید:

یارب، منِ دردمند مهجور، کیم عشق اوتی جانیم ائتدی محرور.
کونگلومنی بو اوتدان ائتمه محزون، بیل شوّقینی قیل دمادم افزون.
هم اخگر دین تنیم قوروتگیل، هم شعله‌سیدین کوزوم یاروتگیل.
آهیمنی کی دودیدین نشان ائت، اول دود ایله کوز یاشیم روان ائت.

آخرین متن انتقادی این اثر در سال ۱۹۹۶ توسط دکتر *اولکو* چلیک بر اساس رساله‌ی دکترای وی[۹] در آنکارا نتشار یافت.[۱۰]

در فرجام مثنوی **لیلی و مجنون**، *نوایی* افتخار می‌کند که با خلق آثاری به زبان ترکی، باعث اعتلای این زبان شده است:

چون فارسی ایردی نکته شوقی، آزراق ایدی آندا تورکی ذوقی.
اول تیل بیله نظم بولدی ملفوظ، کیم فارسی آنلار اولدی محظوظ.
مین تورکی‌جه باش ابان روایت، قیلدیم بو فسانه‌نی حکایت.
کیم شهرتی چون جهانا تولغای، تورک اهلیغه داغی بهره بولغای.
نئو چون کی بوگون جهاندا اتراک، کؤپتور، خوش‌طبع و صافی ادراک.

سبعه‌ی سیاره

چهارمین مثنوی از خمسه‌ی *امیر علیشیر نوایی* با نام **سبعه‌ی سیاره** در پاسخ به **هفت پیکر** *نظامی* و **هشت بهشت** *امیر خسرو* **دهلوی** در بحر خفیف سروده شده است و داستان زندگی *بهرام گور* را در بر دارد. وی فرزند یزدگرد *ساسانی* بود و در کودکی تحت تربیت *نعمان* در

عربستان قرار گرفته بود و به شکار گورخر علاقه داشت. او از سال ۴۲۰ م. به مدت ۱۸ سال حکومت کرده است و به شجاعت و عدالت معروف بوده است و روزی در شکار گورخر به گودالی افتاده و مرده است.

افسانه‌های زیادی درباره‌ی زندگانی او ورد زبان‌ها بوده است که پس از نقل ناقصی از سوی *فردوسی* و دیگران، به دست *نظامی* با مهارت و استادی بازپردازی شده است. نخستین نظیره را بر مثنوی او، امیر خسرو دهلوی سروده است.

نوایی، اصل داستان را از *نظامی* اخذ کرده است و با ایجاد دگرگونی‌های فراوانی در نقل حوادث، متناسب با سلیقه و اندیشه‌ی خود، اثری کاملا متفاوت آفریده است. وی در باب علل اقدام به تغییر در نقل حوادث گوید:

بیری بو کیم یوخ آندا مایه‌ی درد، قیلدیلار عشق سوزیدن آنی فرد.
کیم بیره و مهردن بری بولغای، باخما گر مهر خاوری بولغای.
بولسا تاریخ آلارسا گر مطلوب، آندا سؤز باغلاماق ایمستورخوب.
سؤز یاساردین چو تاپدی پیرایه، عشقدین خوشدور آندا سرمایه.
کیم کؤنگولگه اوتی ائشر قیلغای، جانغا کویدورمگی خبر قیلغای.
یوقسا یالغین دیمکده کیم بزه‌دور، چون‌اوزاق‌چیکنی‌اسرو بی‌مزه دور.
بؤیله تهمت کی عیش اوچون بهرام، یاشادی یئتدی، سورگلی کام.
یتّی اقلیم شاهیدین یتی قیز، هربیری لطف و حسنو غایت‌سیز.
یتّی قصری ایچیگه کیلتوردی، کام هر گون بیری بیله سوردی.
طرفه بو کیم کی بولدی باده‌پرست، قیلدی آقشامغا تیگری ئوزنی مست.
اویقو کامین آلورغا مستانه، شوخلارغا بویوردی افسانه.
بو عجب کیم آلار داغی دیدیلر، قصه‌خوان قیزلاری مگر ایدیلر.

همین گونه از داستان پردازان پیش از خود انتقاد کرده، نیش انتقاد را به *نظامی* و امیر خسرو کشانیده، گوید:

نمه کیم راستدور دیمیش اول ایکدو، بوالعجب راستگوی ایمیش اول ایکدو.

و ادعا می‌کند که او به کتب معتبر تاریخی دسترسی داشته و داستان را به صورت واقعی ترسیم کرده است.

در تحمیدیه و مناجاتی که در سرآغاز مثنوی آورده، از خلقت آدم، عقل و نور از کتم عـدم سخن گفته و تنها خداوند را ذات عشق، عاشق و معشوق دانسته است. تحمیدیه چنـین شـروع می‌شود:

ای سپاسـینگ دیمکـده ایـل تیلـی لال، ایلگـه‌تیـل سـیندین اولـدی تیلگـه مقـال.
سـیندین انـسانغا تـار و پـود جـسد، جسد ایچـره کؤنگول،کؤنگـول ایچـره خـرد.
سـین قیلیـب فـرق ئوبیـده پنهـانی، کارگـــاه دمـــاغ انـــسانی.
کؤک تاپیپ سـیر و یئـر سـکون سـیندین، بیـری سـرکش، بیـری نگـون سـیندین.

در انتهای اثر، تاریخ سرایش آن را چنین بر زبان می‌آورد:

گرچـه تـاریخی ایـردی سـکّیز یـوز، سـکس ئوتمـوش ایـدی یانـا طوققـوز.
آیـــی آنینـــگ جمـــادی الثـــانی، پنجـــشنبه یازیلـــدی عنـــوانی.
ورق وســطر یــن ائیلــه بــن تعیــین، بئیتینـی بـئش مـین ائیلـه‌دیـم تعیـین.
خلققــه زیــب طریــق ائیلــه آنــی، اوقوغانغــا مبــارک ائیلــه آنــی.
یتّــی افلاکینــی آنــا یــار ایــت، یتّــی اقلــیم ایلــین خریــدار ائــت.

سدّ اسکندری

پنجمین مثنوی **خمسه‌ی** *نوایی*، **سد اسکندری** نام دارد که نظیره‌ای بر **اسکندرنامه‌ی** *نظامی* و **آئینه‌ی اسکندری** از امیر خسرو دهلوی به شـمار مـی‌رود وماننـد آن‌هـا در وزن بحـر متقـارب (فعولن، فعولن، فعول) سروده شده است و در شـرح احـوال *اسـکندر مقـدونی* فرزنـد *فیلیـپ* معروف به *اسکندر* کبیر است.

ویژگی مهم اثر *نوایی* در آن است که مانند دیگر مثنوی‌هـای خـود، داسـتان پـردازی‌هـا را متفاوت با آثار پیشینیان شکل داده است. او، اولاً کلیت ماجراها را به بخش‌های مختلف تقـسیم کرده است و هر بخش با حکایتی مناسب حال، فرازی از اندیـشه بـا عنـوان حکمـت، پرسـش *اسکندر* از *ارسطو* و پاسخ *ارسطو* را در چهار قسمت به نظم در آورده است.

داستان‌های افزوده شده به فرجام بخش‌ها، به شرح زیر است:

۱. حکمت، حکایت: *اسکندر* با فقیر.
۲. حکمت عدالت، حکایت محمود *غزنوی*.

۳. حکمت مخالفت، حکایت چنگیز با *خوارزمشاه*.
۴. حکمت پادشاهی، حکایت *سلطان ابوسعید*.
۵. حکمت تعریف زمستان، حکایت *مجنون*.
۶. حکمت قدرت خداوند، حکایت دو رفیق.
۷. حکمت جوانی، حکایت جوان غافل.
۸. حکمت عفو، حکایت بازرگان.
۹. حکمت راستی، حکایت *اردشیر*.
۱۰. حکمت آزادگان باغ ضیافت، حکایت *بهرام گور*.
۱۱. حکمت بهار جوانی، حکایت بلبل.
۱۲. حکمت بزرگی خداوند، حکایت ماهی‌ها.
۱۳. حکمت ظلمت شب هجر، حکایت مجنون.
۱۴. حکمت استفاده از فرصت، حکایت کبوتر.
۱۵. حکمت وصف دریا، حکایت مردی که در مشرق گنج یافت.
۱۶. حکمت ساقیان بزم جهان، حکایت *لقمان*.
۱۷. حکایت کسی که دستش قطع شد.

پرسش و پاسخ‌های اسکندر و ارسطو با حکمت‌ها و حکایت‌ها نیز مناسبت دارد. پرسش‌های ۱۵ بخش از ارسطو و پرسش بخش ۱۶ از لقمان و بخش ۱۷ فاقد پرسش است.

نوایی، **سد اسکندری** را متفاوت از نظائر آن و با هدفی برتر و بالاتر به نظم کشیده است و در آن فرمانروایان را به همت، عدالت، عفو، راستی و جز آن فراخوانده است و *سلطان حسین بایقارا* و *بدیع الزمان* ولیعهد را فراوان اندرز داده است و در واقع در برابر آنان خود جای *ارسطو* را گرفته است.

نوایی در سیمای *اسکندر*، فرمانروایی عادل، والامنش و حکیم آفریده است که در راه سعادت و خیر مردم تلاش می‌کند ولی پیغمبر نیست. او، در راه نیل به دقایق علوم نیز بسیار پرتلاش و کنجکاو است. به جای رفتن به دنبال آب حیات، صندوقچه‌ای از تیشه می‌سازد و با

آن به قعر دریا می‌رود تا به اسرار خفته در آنجا دست یابد. **خمسه**ی *نوایی* مورد توجه بسیاری از شعرا قرار گرفته است و نظیره‌های بسیاری بر مثنوی‌های آن سروده شده است. جامی در تعریف **خمسه**ی *نوایی* گفته است:

به ترکی زبان نقشی آمد عجب، که جادو دمان را بود مُهر لب.
بیخشود بر فارسی گوهران، به نظم دری درّ نظم آوران.
که گر بودی آن هم به لفظ دری، نماندی مجال سخن گستری.
به میزان آن نظم معجز نظام، نظامی که بودی و خسرو کدام؟
چو او بر زبان دگر نکته راند، خرد را به تمییزشان ره نماند.
بیا ساقیا! جام دلکش بیار، می گرم و روشن چو آتش بیار.
که تا پنبه از گوش دل برکشیم، همه گوش گردیم و دم درکشیم.

■ لسان الطّیر

مثنوی **لسان الطّیر** نظیره‌ای بر **منطق الطّیر** عطار *نیشابوری* است. گرچه خود *نوایی* در سرآغاز آن تأکید بر ترجمه دارد، ولی وی برخی پاره‌های جدید بر آن افزوده و بسیاری پاره‌های داستانی *عطار* را حذف کرده است. وی این مثنوی را در دیرسالی سروده است و در مقدمه می‌گوید که از دوران کودکی با مثنوی **منطق الطّیر** اثر *عطار* محشور بوده و آن را از حفظ می‌خوانده است. به گونه‌ای که محتوای اثر تأثیر عمیقی در روحیه‌ی او بر جای نهاده است. بارها تصمیم گرفته است این داستان را به ترکی بسراید، ولی در خود بضاعت ندیده است و در دیرسالی نیز که به آن پرداخته، نتوانسته است هر شب بیش از ۵۰ – ۴۰ بیت بسازد و روح عطار به مدد وی شتافته و سرانجام آن را در اندک زمانی به فرجام آورده است.

وی در این مثنوی مقام معنوی عطار را بسیار بها می‌دهد. در زیر عنوان «قدوۀ الاحرار و قبلۀ الابرار شیخ فرید الدین عطار قدس الله روحه‌غه مدح و ثنا آغازی و اؤز عرض نیازی» گوید:

خلق اوچون مخلوط ایتیب گول بیرله قند، طبعیغه گول قند یانگلیغ سودمند.
چون «مصیبت نامه»سین ائیله بیان، یوز مصیبت نفسقه ائیلپ عیان.
هر مصیبتدین کؤنولگه سور اولوب، کیم کؤنول او سوردان مسرور اولوب.
چون رقم ائیلیپ «ایلاهی نامه»نی، وحیغه ائیلپ محرّر خامه‌نی.

شـــرح اســـرار ایلاهـــی ائیلـــه‌بـــن، خلـــق آرا شـــرحین کمـــاهی ائیلـــه‌بـــن.
چونکـــه «اشـــترنامه» ائیلـــپ آشـــیکار، نکتـــه‌ســـی بختـــی‌لـــرین تارتیـــب قطـــار.

و پس از شمردن و توصیف آثار *عطار* در حدود بیت بیت، گوید:

. . . بیـــر طـــرف باریغـــه آیـــین و شـــرف، «منطـــق الطّیـــر» یغـــه آیـــین بیـــر طـــرف.
آنـــدا کـــیم درج ایتـــدی قوشـــلاردین مثـــال، ئوزگـــه قیلـــدور، ئوزگـــه ســـؤز دور، ئوزگـــه حـــال.
فهمـــی‌غـــه مخفـــی زبانـــدانی کیـــرک، یـــوز زبانـــدان کـــیم ســـلیمانی کیـــرک.
یوز تـومن قـوش نطقـی مـشکل کیلـدی بیـل، طرفـه بـو کـیم هـر بیریگـه ئوزگـه دیـل.
هـــر بیریگـــه لحـــن و قـــانونی عجـــب، عقـــل و ادراکیـــده محبـــونی عجـــب.

و در فرجام با اخذ قوت و الهام از عشق خود به *عطار* گوید:

لیـــک حـــق توفیـــق بیرســـه مـــین گـــدا، شـــیخ نینـــگ روحیغـــه ائیلـــپ اقتـــدا.
ائیلـــه قوشـــلار نطقـــی‌نـــی اظهـــار ایتـــدی، بلبـــل و طـــوطی کیبـــی گفتـــار ایتـــدی.
تنگـــری نینـــگ لطـــف و عنایـــت خانیـــدین، یعنـــی اول عطـــاری نینـــگ دوکانیـــدین.

نوایی در این مثنوی زبان و بیان عرفانی بسیار مؤثری به کار برده است و در فرجـام سـخن به «فنا فی الله» موضوع اصلی این داستان اشاره کرده و تخلص خود را هم فانی آورده است:

یـــارب اشـــبو طرفـــه شـــوخ دلفریـــب، کـــیم آنینـــگ وصـــلین منگـــا قیلـــدین نـــصیب.
ایـــل کؤزیگـــه داغـــی محبـــوب ائیلـــه‌گیـــل، بارچـــا خاطیرلارغـــا مرغـــوب ائیلـــه‌گیـــل.
گرچـــه مقـــصودیغه مـــبهم‌دیـــر بیـــان، قـــوش دیلـــین ایـــل کؤنلیگـــه قیلغیـــل عیـــان.
کیمگـــه آنـــدین حاصـــل اولـــسا مـــدّعا، لطـــف ایـــدیپ فـــانی‌نـــی هـــم قیلـــسا دعـــا.
ائیلـــه آنینـــگ هـــم دعاســـین مـــستجاب، ایککـــی‌میـــز نینـــگ آللیـــدین آلغیـــل حجـــاب.

و در سبب آنکه به جای *نوایی* کـه تخلـص اصـلی وی در شـعر اسـت، تخلـص فـانی را ارجحیت داده، تحت عنوان «بو کیتابدا تخلص تغییری‌نینگ عـذری» اشـاراتی ظریـف دارد کـه آوردن آن خالی از فایده نیست:

چـون کیچیـک یاشـدان منگـا بولـدی نـصیب، نظـــم اداســـیندا خیـــالات غریـــب.
شـــعر هـــر صـــینفین کـــی قیلـــدیم ابتـــدا، تـــورک الفـــاظی بیلـــه تاپـــدی ادا.
. . . مـن کـی تـورک الفاظیغـه ائیلـپ شـروع، نظـــم تاپـــدی طبـــع و کیلکیمـــدن وقـــوع.

چــون شــهاب نظمــیم اولــدی دُر فــشان،
نظمیمــه ایــردی ***نــوایی*** *دن نــشان.*
دهــر باغیــدا بولــوب کــامیم روا،
کــامرانلار تاپــدی نظمیمــدن نــوا.
فارسـی نظـم ایچـره چـون سـوردوم قلـم،
نظـم نینـگ هـر صـینفی‌نـی قیلـدیم رقـم.
فــیض یئــتکج اول معانیــدن منگــا،
تاپـدی بیلگـو نظـم ***فـانی*** *دن منگـا.*
چــون ***لــسان الطّیــره*** *آغــاز ائیلــه‌دیــم،*
طرفــه قوشــلار بیرلــه پــرواز ائیلــه‌دیــم.
مونــدا انــسب ایــردی کــیم تــوز گــچ نــوا،
بولــسا نظمــیم‌غــه نــواییدن ادا.
کــیم نــوا قوشــلار دیلــی الحــانی دور،
دلکــش افغــانی، حــزین دســتانی دور.
تــورکی اســلوب ایــردی هــم بــو داســتان،
تــاپقو دیــک ایــردی نــوای‌دن نــشان.
بــو رقمــده فــانی ائیلــر گــل لقــب،
مــستمع بولغانغــا آیتــور مــین ســبب.
کــیم بــو دفتــر نظمــدین کــلّ مــراد،
چونکــه مرجــع میــل ایــردی و معــاد.
مونـدا فـانی بولمـای اولمـوش ایـش تمـام،
فــانی آنــدین تاپــدی نظمــیم اختتــام.
. . . گــر تخلّــص مونــدا فــانی ائیلــه‌دیــم،
بــو تناســبلــردن آنــی ائیلــه‌دیــم.

در تاریخ نظم اثر نیز گوید:

ییل‌طوقوز یـوز اؤتمـوش ایـردی داغـی تـؤرت،
کیم اولوسنینگ کونگلیگـه سـالدیم بـو ئـورت.
هـم بـو تـاریخ ایچـره کـیم قیلـدیم شـروع،
اختتامیغــه داغــی بولــدی وقــوع.

■ میزان الاوزان

امیر علیشیر نوایی، **میزان الاوزان** را به عنوان نظیره‌ای بر **رساله‌ی عـروض** اثـر *عبـدالـرحمن جامی* نگاشته است. به گفته‌ی *فؤاد کؤپرولو*، وی آن را در اواخر عمر، و به نظر آگاه سرّی بعـد از ۸۹۸ هـ . به قلم آورده است.[۱۱]

کتاب دارای مقدمه‌ای حاوی حمد و نعت و سخن در شرف فن عـروض اسـت. سـپس از معنای کلمه‌ی عروض، هشت تفعله‌ی سالم و زحافات و فروع و بحور آن‌ها و دو اثر و تقطیـع شعر و نمونه‌هایی از اشعار خود شاعر سخن می‌رود. در این رساله، گذشته از عروض کلاسیک ترکی که اشتراکات زیادی با عروض عربی و فارسی دارد، از قالب‌هـای شـعری خـاص ترکـی نظیر تویوق Tuyuq، قوشوق Qopşuq، چنگه çəngə، آرازواری Arazvārı، تورکی Türki و جز آن نیز سخن رفته است.

■ مجالس النّفائس

کتاب **مجالس النّفائس** را *نوایی* ده سال پیش از وفات خود تألیف کرده است. در آن، شرح حال مختصر و نمونه‌ی آثار بیش از ۳۸۰ تن از شعرای عصر خود را آورده است. مرحوم علی اصغر حکمت در ارزیابی از این کتاب می‌نویسد:

« . . . از این تذکره‌ی کوچک به خوبی مستفاد می‌شود که در مدت پنجاه سال- یعنی از عصر *امیر تیمور* تا آخر سلطنت فرزندش *شاهرخ*- اهل زمان نسبت به شعر و ادب تا چه میزان توجه و دلبستگی داشته‌اند و نیز در نیمه‌ی دوم آن قرن، یعنی در زمان سلطنت *بابر* و *ابوسعید* و *سلطان حسین بایقارا* در مشرق ایران، و *اوزون حسن* و *سلطان یعقوب ترکمان آق‌قویونلو* در مغرب ایران، در اثر علاقه‌ی شدید آن سلاطین بزرگ و توجه امرا و صدور- که *امیر علیشیر* مؤلف کتاب خود یکی از آنان است- چه مقدار اهل فضل و ادب در این مرز و بوم بوجود آمده و چگونه عواطف و احساسات و افکار خود را به زبان شعر به روزگاران باقی گذاشته‌اند . . . »[۱۲]

مجالس النفایس یکی از نخستین تذکره‌های شعراست که به زبان ترکی نوشته شده است. به خلاف برخی تذکره نویسان فارسی زبان — که اغلب خودنگری پیشه داشتند و از شعرای عربی گوی و ترکی سرای ایرانی کمتر نام می‌بردند- *علیشیر نوایی* در کنار ترکی‌سرایان سترگی چون *سکاکی*، *لطفی هروی*، *گدایی* و جز آن از خیل عظیم شعرای فارسی‌سرا در عصر و زمان خود نیز نام می‌برد.

این اثر به لحاظ اهمیتی که در تاریخ ادبیات فارسی نیز داشته، چند بار به فارسی ترجمه شده است. از آن میان دو ترجمه‌ی آن از *سلطان محمد فخری هراتی*، حکیم *شاه محمد قزوینی* توسط *علی اصغر* حکمت در *تهران* چاپ شده است. برگردان دیگری از *شاه علی بن عبدالعلی* بر جای است که در اوایل قرن یازدهم هجری به فرجام رسیده است.[۱۳]

تذکره‌ی **مجالس النفایس** دیباچه‌ی بلیغی دارد که با این رباعی آغاز می‌شود:

یوز حمد آنکا کیم یاساب جهان بستانی، آیلاب یوزه زلفدین گول و ریحانی.
قیلدی یاساغاج بو باغ روح افزایی، نظم اهلین نینک بولبولِ خوش الحانی.

پاره‌های نظم و نثر این دیباچه‌ی زیبا را مرحوم حاج *اسماعیل امیرخیزی* بـا بهـره‌جـویی از مخزن واژگان به کار گرفته شده در نثر *نوایی*، به فارسی برگردانـده اسـت. ایـن ترجمـه چنـین شروع می‌شود:

صـد حمـد بدانکـه ساخت بـستان جهـان، گـردش گـل و ریحـان ز رخ و زلـف بتـان.
آراســت چــو ایــن گلــشن روح افــزا را، شــد اهــل سـخنش بلبــل خــوش الحــان.

و درود نامعدود بدان خلاصه‌ی معدوم و موجودی که:

چــون از بــر اورنــگ فــصاحت بنشــست، هر نظم کـه سـاخت زمـره‌ی نظـم پرسـت،
هــم رونــق بــازار کلامــش بشکــست، هم نظمش بنمـود بـه خـاک انـدر پـست.»

از متن ترکی این اثر نسخه‌های فراوانی، از جمله دو نسخه‌ی نفیس در *کتابخانه‌ی مدرسه‌ی عالی شهید مطهری* نگهداری می‌شود و بارها چاپ شـده اسـت و مـتن انتقـادی- علمـی آن را **سیومه غنی‌اوا** آماده کرده و در سال ۱۹۵۷ در شهر *تاشکند* انتشار داده است.

■ نسایم المحبّۀ مِن الشَمایم الفُتوّۀ

برگردانی با افزایش‌ها و کاهش‌هایی از **نفحات الانس** *جامی* است. مـتن انتقـادی آن در سـال ۱۹۹۶ از سوی *کمال اراسلان* چاپ شده است.[۱۴] اثری بسیار مهم است که در باب اولیاء تصوف آسیای میانه، اطلاعات ذیقیمتی در بر دارد.

■ سراج المسلمین در عقاید دینی

نوایی در سبب نظم این کتاب گوید:

قیلــور عــرض اوشــبو وادی رهنمــایی، غریــب بــی‌نــوا، یعنــی نــوایی.
کــی چــون آفــاق شــاهی دؤولتینــدن، آنــین هــم تربیــت، هــم هیمّتینــدن.
نـه شـه سـلطان حـسین، اول شـاه غـازی، ممالیــک شــهرلرین ســرفرازی.
کی مین ییل عالم ایچـره جـاهی بولـسون، ســلاطین بنــده‌ی درگــاهی بولــسون.
مینینـگ نظمـیم یاییلـدی عـالم ایچـره، کـؤپ آفـت سـالدی خیـل آدم ایچـره،
... دئدیم‌کیم‌ائیله‌یین بیـر نوسـخه مـسطور، کـی بولغـای دیـن و اسـلام ائـوی معمـور.
هــم ایتکیــریمین بــورون شــرح عقایــد، کــی اســلام اهلیغــه بیرگــه‌ی فوائــد.

کـی‌دیـن اهلـی‌نـین اولغـای دلپـذیری، مـسلمانلیغ ائـشیده نـاگوذیری.
بیـان قیلغـاینین آنـداق روشـن و پـاک، کـی ادراک ائتمـه‌کـی آنـی خیـلِ ادراک.

نوایی در این کتاب به شرح احکام شریعت و قواعد عقایـد در فـصل بنـدهای مختلـف بـا عنوان‌های مانند: در اجمال قاعده‌ی ایمان، شرح ارکان اسلام پرداخته است. در خاتمه گوید:

... چـو روشـن ائیلـر اسـلام اهلـی ذاتـین، سـراج المـؤمنین قویموشـون آدیـن.
اومیدیم اول کی هـر کـیم کـیم اوقوغـای، مونونـگ‌نـوری بیلـه کونگلـو یاریغـای.

■ محبوب القلوب

این اثر پرحجم، یادگار عظیمی در بررسی‌های تاریخ جامعه‌شناسی عصر مؤلف اسـت. وی آن را در سه قسم به فرجام آورده است. قسم اول، دارای چهل فصل با عناوین زیر است:

۱. عادل سلطان ذیکرینده. ۲. اسلام پناهلی بیگ ذیکرینده. ۳. نامناسب نایـب ذیکرینـده. ۴. ظالیم و جاهیل و فاسیق پادشاه ذیکرینده. ۵. وزرا ذیکرینـده. ۶. ناقابیـل صـدرلر ذیکرینـده. ۷. فاسیق و بدمعاش بهادرلیق لافین اورانلار ذیکرینده. ۸. یاساوول گروهو ذیکرینده. ۹. یاساقلیق و قارا چئریک ذیکرینـده. ۱۰. شـاه اولوسـو اؤزونـه مـشابه اولـور ذیکرینـده. ۱۱. شـیخ الاسـلام ذیکرینده. ۱۲. قضات ذیکرینده. ۱۳. مفتی فقیه‌لر ذیکرینده. ۱۴. مدرس‌لـر ذیکرینـده. ۱۵. اطبـا ذیکرینده. ۱۶. نظم گول‌سیتانی‌نین خوش نغمه گـوللری ذیکرینـده. ۱۷. کـاتیبلر ذیکرینـده. ۱۸. دبیرستان ذیکرینده. ۱۹. ایماملار ذیکرینده. ۲۰. مقریلر ذیکرینده. ۲۱. حفّـاظلار ذیکرینـده. ۲۲. مطرب و مغنّی ذیکرینده. ۲۳. قصه‌ساز و قصه‌خوانلار ذیکرینـده. ۲۴. نـصیحت اهلـی واعیظلـر ذیکرینده. ۲۵. اهل نجوم ذیکرینده. ۲۶. تجارت اهلی ذیکرینده. ۲۷. شهرده آلیـب سـاتقوچولار ذیکرینده. ۲۸. بازار کاسیبلری ذیکرینده. ۲۹. سائر هنرور و صنعت‌پرداز ذیکرینده. ۳۰. شـحنه و زندانیلر و عسس‌لر ذیکرینده. ۳۱. دهقانلیق ذیکرینده. ۳۲. یتیم و لئیملر ذیکرینده. ۳۳. غریـب و بی‌نوالار ذیکرینده. ۳۴. مبرم گدالار ذیکرینـده. ۳۵. قوشـچو و صـیادلار ذیکرینـده. ۳۶. تربیـت تاپیب حرام نمک‌لیک قیلان نؤکر ذیکرینده. ۳۷. کدخدالیق صیفاتی و خـاتونلار ذیکرینـده. ۳۸. ریایی شیخلر ذیکرینده. ۳۹. خرابات اهلی ذیکرینده. ۴۰. درویشلر ذیکرینده.

در هر یک از این فصول، شرح مبسوطی در زمینه‌ی مورد بحث با تکیه بر آیات و احادیث و روایات اسلامی نگاشته است و سپس ویژگی‌های هر صنف اجتماعی مورد نظر را بر شمرده است.

قسم دوم از کتاب، دارای ده فصل در مباحث توبه، زهد، توکل، قناعت، صبر، تواضع، ذکر، توجه، رضا و عشق است.

قسم سوم، متفرّقات، تنبیهات و نصایح نام دارد و حاوی نوادر اشعار نیز هست. کتاب با فصلی با عنوان «خاتمه» پایان می‌یابد. در انتهای آن این رباعی آمده است:

بو نامه کی خامه‌سیغه قیلاین مکتوب، قیل اهل قبول آلیداد محبوب قلوب.
ایل عیب تاپاردین آنی قیلما معیوب، هر کیم اوقوسا نصیبی ائتگیل مطلوب . . .
بو نامه‌غه کیم لیسانیم اولدو قاییل، کیلکیم تیلی هر نوع ایل ایشیگه ناقیل.
تاریخ چو خوش لفظیدین اولدو حاصیل، هر کیم اوقوسا ایلاهی بولغای خوشدل . . .
یارب چیکیبن کؤر رقم جورم و گوناه، ناميننی قارا قیلدیم و عؤمرومنو سیاه.
رحمت سوییدان یوماسانگ اول نامه‌نی آه، محشر کونی نیتکئی مینی نامه‌یی سیاه.

در واقع باید گفت کتاب پرحجم **محبوب القلوب** از نوع «پندنامه»هایی است که در آن از انواع مسالک، طرائق، مشاغل و افراد نام برده شده است. در باب *خواجه عبدالله انصاری*، *عبدالرحمان جامی*، *بایزید بسطامی*، *انوری*، *منصور حلاج*، *حافظ*، *سعدی* و جز آن در آن لطایفی ذکر شده است.

■ رساله‌ی معما

این رساله را به فارسی تألیف کرده است و آن را به *عبدالرحمن جامی* تقدیم کرده است. *نوایی* در **خمسة المتحیّرین** گوید که آن را به خواهش *جامی* به نظم درآورده است.

■ مناجات

اثری منثور است. نمونه‌ای از آن:

« ایلاهی! اکرم الاکرمسن و من گنه‌کار. ایلاهی! ارحم الرحمانسان و من تیره روزگار.
ایلاهی! اگرچه جورم و عصیاندان اؤزگه ایشیم یوخ، اما سندن اؤزگه هم‌کیشیم یوخ.
ایلاهی! یوخ ایردیم، وار ائتدین. طیفل ایردیم، اولوغلار جرگه‌سینه قاتدین.

ایلاهی! دیلیمی نعمتِ بی‌قیاسینا شاکر ائیله و کؤنلومو حمد و سپاسینا ذاکر ائیله.
ایلاهی! بی‌علاج درده علیل قیلما و بی‌مروّت نامرده ذلیل قیلما . . . ».

■ چهل حدیث

ترجمه‌ای از **اربعین حدیث** *جامی* است که *مولانا* حکیم *ملا محمد فضولی* نیز آن را به ترکی آذری برگردانده است.[۱۵]

■ نظم الجواهر

درپاسخ به رساله‌ای از *سلطان حسین بایقـارا* کـه در سـتایش *نـوایی* بـوده اسـت. وی ایـن پاسخنامه را در سال ۸۹۰ هـ . تصنیف کرده است و در واقع برگردانی از کلمات قصار *حضرت علی* (ع) تحت عنوان **نثر اللآلی** است که در ترجمه، **نظم الجواهر** نام گرفته است. در آن ۲۶۶ کلمه از کلمات قصار *حضرت علی* (ع) را به شکل رباعی ترجمه کرده است.

■ تاریخ انبیاء و حکماء

نوایی در این کتاب، تاریخ انبیا از *حضرت آدم* تا *حضرت محمد* (ص) را نگاشـته اسـت. در میان آنان، نام کسانی که در پیغمبر بودن آنان اختلاف است نیز آمده است. وی گوید:

«تعداد انبیاء مرسل معین نیست. برخی بیست و چهار هزار و بعضی دیگر هشت هزار شـمرده‌انـد، در حالی که سیصد و سیزده تن مرسل بوده‌اند. مرسل کسی است که از طریق جبرائیل بر او وحی نازل گـردد و غیر مرسل آن است که از طریق الهامات به پیغمبری منسوب شود و اولـوالعزم کـسی اسـت کـه دارای کتاب آسمانی باشد و خاتم کسی است که بعد از او پیغمبری نیاید. او پیغمبـر اسـلام *حـضرت محمـد* (ص) است.»

■ تاریخ ملوک عجم

در چهار طبقه، خلاصه‌ای از تاریخ شاهان عجم است که آن را بعـد از کتـاب **تـاریخ انبیـا و حکما** نوشته است. وی در پایان کتاب **تاریخ انبیا و حکما** گوید:

«چون تاریخ انبیا و عبّاد و حکام علی الاجمال معلوم و مذکور شد، اکنـون بـه ذکـر ملـوک عجـم در چهار طبقه می‌پردازیم: طبقه‌ی اول شـامل شـرح حـال *کیـومرث*، *هوشـنگ*، *تهمـورس*، *جمـشید*، *شـداد*، *ضحاک*، *فریدون*، *منوچهر*، *نوذر*، *افراسیاب*، *گرشاسب* است.»

طبقه‌ی دوم را *کیانیان* نام می‌دهد و از نه پادشاه زیر سخن می‌گوید:

کیقباد، *کیکاووس*، *کیخسرو*، *لهراسب*، *گشتاسب*، *بهمن*، *همای*، *دارا بن داراب*، *اسکندر*.

در طبقه‌ی سوم از *اشک بن دارا*، *شاپور بن اشک*، *بهرام*، *بلاش*، *هرمز*، *انوش*، *گودرز*، *نرسی*، *فیروز*، *خسرو* و *اردوان* بحث می‌کند. و در طبقه‌ی چهارم پس از دادن شرح مفصل، از *اردشیر بن بابک* از *شاپور*، *هرمز*، *بهرام*، *شاپور ذوالاکتاف*، *انوشیروان*، *یزدگرد* و غیره نام می‌برد. در پایان کتاب گوید:

اگر یزدگرد اولسون ار اردشیر، وگر بهمن اولسون، گر اسفندیار.
کی قویدی وجود اؤیگه چون قدم، ینا آنگا بولماق گرکدیر عدم.

و به دنبال آن در ۵۰ بیت مثنوی آورده و در آن *سلطان حسین بایقارا* مدح گفته است:

ولی، عزمیم ایندی بودور کی خدای، اگر اولسا عؤمرومه مهلت فزای.
چکیب طورفه تاریخینه خامه‌نی، قیلیب نکته‌یه تیز هنگامه‌نی.
ولادت گونوندن توتوب تا بودم، وارین شرح ایله ائیله‌گیمین رقم.
سوروپ نکته سلطانلار احوالینی، حکایت قیلیب خانلار احوالینی . . .

■ زبدهٔ التواریخ

حاوی برگزیده‌ای از وقایع تاریخی جهان تا روزگار مؤلف است.

■ حالات سید حسن اردشیر بیگ

شروع این رساله چنین است:

«سالک فانی و گوهر کان معارف و معانی، *سید حسن اردشیر* – رحمهٔ الله – سیرت و حالاتیندا. آنلارین آتاسی اردشیر میرزا ملازم ایرکندور. قوشچولوق شیوه‌سینده ملازمت قیلور ایرکندور. اول فنده غایت ملایمت و نهایت مهارتدن قوش بیگلیگی منصبینه یئتیبدیر. بلکه موندان داخی بؤیوکرک مناصب کسب ائدپدور.

کؤپ هنرلیک کیمسه شه‌لارغا ایتر دم‌سازلیق، قوش‌دیلین‌بیلگن‌سلیمان‌غاقیلورهم‌رازلیق ...»

نوایی در حالات حسین *اردشیر* از علاقه‌ی او به آثار شعرایی چون *لطفی*، *مقیمی*، *حافظ* و عطار سخن می‌گوید و پس از ذکر فضایل او، دوبیتی فارسی زیر را در مـاده‌ی تـاریخ وفـات او می‌آورد:

سـر اهـل وفـا، سـید حـسن رفـت، کـه جـای او بهـشت جـاودان بـاد.
پـی آن پـاک‌رو جـستند تـاریخ، بـه گفـتم: جنـت پـاکش مکـان بـاد!

■ خمسهٔ المتحیرین

در شرح احوال و آثار *عبد الرحمان جامی* که پس از مرگ وی نگاشته شده است. شروع آن چنین است:

اول عـالم علّامغـا یـوز حمـد و ثنـا، کـیم آدم ایلـه دوزدو چـو بـو دیـر فنـا.
عملیغـه ملـک سـورمه‌دی بیـر حـرف یانـا، جـز نکتـه‌ی سـبحانکه لا علـم لنـا.
یوز نعت آنا کیم خلـق کـریم ایـردی فنـی، یعنـی کـی کـرم کـانی رسـول مـدنی،
موندلق دئـدی علـم اهلینـی ائیلرگـه غنـی، مـن اکـرم عالمـاً فقـد اکرمنـی.

پس از این ابیات و حمد خدا و نعت رسول درباره‌ی *جامی* گوید:

«چون پاکیزه روحلاری نینگ قدسی آشیان طایری . . . »

نوایی از حالات کودکی جامی، میل او به شعر و احوال مرشدان نقـشبندیه کـه در او تـأثیر داشتند سخن می‌گوید و شرح زندگی وی را از اواسط حکومت *شاهرخ میرزا* تا *ابوسعید میـرزا* و حکایاتی چند از زندگی *جامی* بازگو می‌کند. سپس مکاتبات میان خود و جامی و مصنفات او را شرح می‌دهد.[۱۶]

■ حالات پهلوان محمد

در شرح احوال *پهلوان محمد صوفی*، طبیب، موسیقی شناس و ادیب عصر *نوایی* است.

■ **وقفیه**

موقوفات مدرسه‌ی هرات که *امیر علیشیر* بانی آن است، اثر منثوری است که از وی بر جای مانده و گذشته از فواید تاریخ نثر ترکی جغتایی حاوی اطلاعات سودمند و نکات مفید از وقفیه‌های او است.

■ **منشآت**

حاوی منشآت فارسی و ترکی *نوایی* است.

۷- ۱. محاکمهٔ اللّغتین

امیر علیشیر نوایی از تألیف این اثر در جمادی الاول سال ۹۰۵ هـ . فارغ شده است. موضوع آن تحقیق در کیفیت دو زبان ترکی و فارسی و اثبات تفوق اولی بر ثانی است. پیش از او *شیخ محمود کاشغری* با تألیف **دیوان لغات الترک** به زبان عربی در سال ۴۶۶ هـ . ترکی و عربی را رو در رو نهاده و این دو زبان را چون دو اسب شرطبندی ارزیابی کرده بود و چهار قرن پس از او، *امیر نظام الدین علیشیر نوایی* با تألیف این اثر، این بحث زبانشناسی را به گونه‌ای دیگر پیش کشید.

در مقدمه گوید:

«باید دانست که ترک از عجم تیز فهم‌تر و بلند ادراک‌تر و از لحاظ خلقت صافی‌تر و پاک‌تر خلق شده [است] و عجم از ترک از جهت تعقل و علم دقیق‌تر و از حیث کمال و فضل و . . . عمیق‌تر به ظهور آمده است و این حال از صدق و صفا و حسن نیت ترکان و از علم و فنون و حکمت فارسیان پیداست . . . »

سپس گوید:

«زبان ترکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع‌تر و تواناتر است زیرا که واضع الفاظ در وضع نکات و مفهومات جزیی دقایق به کار برده که تا از طرف صاحب وقوفی باز گفته نشود، معنی آن واضح نخواهد بود. مثلاً برای بیان دقایق و نکاتی که در صد کلمه‌ی زیر مندرج است، به فارسی کلمه‌ای موجود نیست و فارسی زبانان از درک این معانی محرومند. برای تفهیم معانی این لغات به آنان ناگزیر از ایراد جملات دور و دراز خواهیم بود، آن هم به یاری کلمات عربی . . . »[۱۷]

و سپس به مباحث دستور زبان تطبیقی آغاز می‌کند.

این کتاب اول بار در سال ۱۸۴۱ به پیوست **تاریخ ملوک عجم** در *پاریس* از سوی *کاترمه* چاپ[۱۸] و ویراست دوم آن در سال ۱۸۴۵ منتشر شد.[۱۹] سپس *آ. ومبری* نسخه‌ی خطی موجود در *بوداپست* را همراه ترجمه‌ی *مجاری* آن انتشار داد. تحقیق وی در جلد اول مجله‌ی Nyelvtudoma`ny Közleme`nyek در صفحات ۱۱۲– ۱۳۰ و در سال ۱۸۶۲ م. درج گردید.[۲۰] در سال ۱۳۱۵ هـ . متن چغتایی رساله به همراه ترجمه‌ی آن به ترکی عثمانی از سوی *ولد چلبی* در *اسلامبول* چاپ شد.[۲۱]

در سال ۱۹۴۱ م. در *ترکیه* و با الفبای لاتین از سوی *رفعت ایشیتمان* منتشر گشت.[۲۲] پیش از او، تورخان *گنجه‌ای* ترجمه‌ی فارسی آن را در سال ۱۳۲۸ در *تهران* انتشار داده بود.[۲۳] همین ترجمه در *پاکستان* در سال ۱۹۸۴ م. با اندک تغییراتی دوباره چاپ شد.[۲۴]

در سال ۱۹۲۵ م. در *ترکمنستان شوروی* سابق ***عبدالحکیم** گول محمداف* توانست ترجمه‌ی ترکمنی آن را چاپ کند.[۲۵] و در کشور *اوزبکستان*، وطن اصلی *علیشیر نوایی*، این اثر در جلد سوم مجموعه آثار وی گنجانده و چاپ شد.[۲۶] و پس از آن چندین مقاله‌ی پژوهشی در آن کشور در این زمینه انتشار یافت و از سوی *مالخانوف* نیز در سال ۱۹۷۰ به روسی ترجمه گردید.

در *ترکمنستان شرقی* و در شهر *ارومچی*، در سال ۱۹۸۸ *حمید تیمور* توانست به همراهی *عبد رب پولاد*، ترجمه‌ی اویغوری این کتاب را چاپ کند. آخرین پژوهش در این زمینه از آن *سما باروتچو اؤزونده‌ر* است.[۲۷] وی در این پژوهش خود، توانسته است با مقابله‌ی چهار نسخه‌ی خطی شناخته شده در جهان، متن پاکیزه‌ای با حروف لاتین و با آوانویسی دقیق ارائه کند که نشر حاضر ما نیز بر اساس همین متن ترتیب یافته است.

وی علاوه بر تهیه‌ی متنی نسبتاً سالم و درست، ترجمه‌ی روان ترکی استانبولی آن را نیز آورده و مقدمه‌ای در استخراج مباحث ظریف رساله و بحث زبانشناختی بر روی آن‌ها را نیز بر کتاب افزوده است.

محاکمة اللغتین در سال ۱۹۶۶ م. از سوی R. Devereux به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است. اینک کتاب حاضر که دارای متن چاغاتایی، آوانویسی لاتین، برگردان تورکی آذری به همراه ترجمه‌ی فارسی *تورخان گنجه‌ای* چاپ می‌شود، بر اساس نسخه‌ی موجود در *موزه‌ی*

توپقاپی‌سرای استانبول که در نشر *سما باروتچو* آمده، تدوین گشته است. در بازنگاری ترکی آذری سعی بر آن داشتیم تا آن جا که ممکن است شیوه‌ی بیان و ساختار نحوی متن اصلی را حفظ کنیم و املای آن را نیز بر اساس جدول «آسان خوانی» تنظیم کردیم.

۸- ۱. محتوای کتاب

پس از حمد و نعت، در سرآغاز کتاب از آفرینشِ زبان سخن گفته است و تنوع و توزیع فراوانی زبان‌های هفت اقلیم جهان را یادآور شده است و علت گوناگونی زبان‌ها را از توالد و تناسل اولاد و اتباع سه فرزند نوح یعنی یافث، سام و حام دانسته است. در میان السنه‌ی عالم سه زبان تورکی، فارسی و عربی را السنه‌ی اصلی و اساسی شناخته و گفته است که:

«زبان عربی برای بیان مقال و کلام حق تعالی، هندی برای بیان اباطیل و یاوه و سرسام است.»

و سپس به رو در رو نهادن دو زبان تورکی و فارسی پرداخته است و برتری‌های ترکی به فارسی برشمرده است. نخست عنصر تورک را با عنصر سارت (= فارس) چنین مقایسه کرده است:

۱. تورک از سارت تیزفهم‌تر است، از لحاظ خلقت صافی‌تر و پاک‌تر است.

۲. سارت از تورک در تعقل و علم دقیق‌تر و از حیث کمال و فضل و فکرت عمیق‌تر است.

۳. در وضع الفاظ، تورک بر سارت فائق است.

۴. هر تورکی از زبان فارسی هم بهره دارد، حتی به فارسی شعر می‌گوید.

۵. هیچ فارسی به تورکی سخن گفتن نتواند.

پس از شرح این موارد ادعاکرده است که:

«زبان تورکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع‌تر و تواناتر است.»

و برای ادعای خود، نخست یکصد مصدر ترکی آورده و گفته است که:

«فارسی‌زبانان از درک این معانی محروم‌اند و برای تفهیم معانی این لغات به آنان ناگزیر از ایراد جملات دور و دراز خواهیم بود.»

با توجه به غنای افعال در تورکی که زبانی پی‌افزوده‌ای (= eklemeli) است، این ادعای امیرعلیشیر بسیار بجاست. زیرا با هر لفظ تک هجایی از هرگونه که باشد – حتی از اصوات –

می‌توان در تورکی فعلی ساخت و گذشته از آن، به کمک میان افزوده (orta ək=)ها نیز هر فعل تک هجایی اشکال و معانی گوناگونی به خود می‌گیرد و اغلب قریب به اتفاق افعال در زبان ترکی از گونه‌ی «افعال بسیط» هستند و این ویژگی ذاتی زبان‌های پی‌افزوده‌ای است و زبان‌های ترکیبی فاقد این ویژگی هستند.

نوایی پس از برشمردن یکصد مصدر بسیط پی‌افزوده‌ای و میان‌افزوده‌ای، به شرح معانی برخی از آن‌ها با امثله و شواهد شعری پرداخته است و پس از شرح نسبتاً مبسوط و قابل قبولی که در باب آن‌ها داده است، واژه‌های متشابه و مترادف و چند معنایی تورکی را آورده است که می‌توان در صنعت جناس در شعر و نثر مسجع از آن‌ها استفاده کرد و در مقایسه گفته است:

«اگر خواهیم نقایصی را که در فارسی موجود است یکایک بازگوئیم، سخن به درازا کشد.»

نوایی در اینجا نام‌های ترکی انواع پرنده‌های شکاری، اجزاء چادر و خرگاه، انواع خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها، گونه‌های البسه و پوشاک، آلات رزم و بزم و جز آن را شمرده است که معادلی در فارسی ندارند و نیز از برخی مبانی دستور زبان ترکی مانند مصادر ظن و گمان، مصادر شتاب، مصادر مشارکت و غیره را به بحث گذاشته است.

پس از این همه بحث، آثار خود را معرفی کرده است. در سخن از آثار خود احترام عمیقی به *ملاعبدالرحمان جامی* گذاشته است.. در این جا از قصاید ستّه و فصول اربعه‌ی خویش نیز سخن گفته است و تأکید کرده است:

«از این سخنان، مدعی نپندارد که چون الفاظ تورکی ملایم طبع من است، لذا در این باب مبالغت می‌ورزم.»

در همین فصل از تسلط استادانه و ماهرانه‌ی خود به دقایق ادب فارسی سخن گفته است و از این که به مدت سی‌سال شعرا و فصحای واجب الاحترام ملک خراسان، آثار خود را جهت حک و اصلاح پیش وی می‌آوردند و نیز ادب فارسی را نزد او تلمّذ می‌کردند، حرف زده است.

سپس از توانایی‌های خود در آوردن صنایع شعری نظیر ترصیع و جز آن بحث کرده است و در پایان رساله‌اش در سبب تألیف، چنین بیان داشته است که جهت اطاعت امر *سلطان حسین بایقارا* آن را «در حقیقت و کیفیت زبان تورکی و فارسی» تألیف کرده و **محاکمهٔ اللّغتین** نامیده است.

۹- ۱. جدول آسان‌خوانی متون ترکی

برای آسان‌خوانی متون تورکی، برخی تغییرات در نگارش کلمات تورکی و کلمـات دخیـل عربی و فارسی در این کتاب اعمال کردیم که در جدول‌های زیر نشان می‌دهیم:

۱. جدول واک‌نگاری

نشانه‌های‌واکه‌های‌ترکی	مثال	معادل حروف لاتین	
آ ، ـا	آلماق (گرفتن)	A , a	almaq
ا، َ ، ـه، ه	ال (دست)	Ə, ə	əl
ای، ـیـ ،ی	ایلان (مار)	İ, i	ilan
اِي، ـبِـ ، يِ	قیزیل (طلا)	I, ı	qızıl
اؤ، ـؤ، ؤ	سؤل (چپ)	O, o	sol
اؤ، ـؤ، ؤ	سؤز (سخن)	Ö, ö	söz
او، ـو، و	اولدوز (ستاره)	U, u	ulduz
اۆ، ـۆ، ۆ	دۆزمک (چیدن)	Ü, ü	düzmək
ائـ ، ـئـ ، ۂ	یئل (باد)	E, e	yel

۲. جدول آواک‌نگاری

نشانه‌های‌آواک‌های تورکی	مثال	معادل حروف لاتین	
ب/ بـ/ ـبـ / ـب	بوز (یخ)	B, b	buz
پ/ پـ / ـپـ/ ـپ	اؤپمک (بوسیدن)	P, p	öpmək
ت/ تـ/ ـتـ/ ـت	توی (جشن)	T, t	toy
ث/ ثـ/ ـثـ/ ـث	ثریا	S, s	Sürəyya
ج/ جـ/ ـجـ/ ـج	جان	C, c	can
چ/ چـ/ ـچـ/ ـچ	چاخماق (آتش زنه)	Ç, ç	çaxmaq
ح/ حـ/ ـحـ/ ـح	حوّا	H, h	Həvva
خ/ خـ/ ـخـ/ ـخ	خالیق	X, x	xaliq
د/ ـد	داش (سنگ)	D, d	daş
ذ/ ـذ	ذؤوق	Z, z	zövq
ر/ ـر	بیر (یک)	R, r	bir
ز/ ـز	زیغ (گِل)	Z, z	ziğ
ژ / ـژ	ژاله	J, j	jalə
س/ سـ/ ـسـ/ ـس	سرین (خنک)	S, s	sərin
ش/ شـ/ ـشـ/ ـش	شهید	Ş, ş	şəhid

sidq	S, s	صیدق	ص/ صـ/ ـصـ/ ـص
zəlalət	Z, z	ضلالت	ض/ ضـ/ ـضـ/ ـض
Tur-e Sina	T, t	طور سینا	ط/ ـط
zill	Z, z	ظلّ	ظ/ ـظ
Cə`fər	`	جعفر	ع/ عـ/ ـعـ/ ـع
bağ	Ğ, ğ	باغ	غ/ غـ/ ـغـ/ ـغ
fəna	F, f	فنا	ف/ فـ/ ـفـ/ ـف
qaş	Q, q	قاش (ابرو)	ق/ قـ/ ـقـ/ ـق
kəsmək	K, k	کسمک (بریدن)	ک/ کـ/ ـکـ/ ـک
gəzmək	G, g	گزمک (گشتن)	گ/ گـ/ ـگـ/ ـگ
diləyim	Y, y	دیله‌گیم (آرزویم)	گي/ گيـ/ ـگيـ/ ـگي
lalə	L, l	لاله	ل/ لـ/ ـلـ/ ـل
miskin	M, m	میسکین	م/ مـ/ ـمـ/ ـم
incə	N, n	اینجه (ظریف)	ن/ نـ/ ـنـ/ ـن
vaxt	V, v	واخت (وقت)	و/ ـو
hilal	H, h	هیلال	ه/ هـ/ ـهـ/ ـه
yaban	Y,y	یابان (دشت)	ی/ یـ/ ـیـ/ ـی

۱۰- ۱. آماده‌سازی نشر کتاب

بلافاصله پس از این پیشگفتار، ترجمه‌ی فارسی *تورخان گنجه‌ای* از **محاکمة اللغتین** را - که نخستین بار در سال ۱۳۲۷ ش. در تهران چاپ شده است - نقل می‌کنیم. در نسخه‌ای که او برای ترجمه استفاده کرده است برخی کاهش‌ها نسبت به نسخه‌ی مورد استفاده‌ی ما وجود دارد که آن‌ها را به فارسی برگرداندیم و داخل دو چنگ [ ] قرار دادیم، و نیز در ضبط اشعار تورکی و فارسی برخی اختلافات موجود است که به آن‌ها دست نزدیم و روایت وی را عیناً آوردیم.

در متن این ترجمه دگرگونی‌های اندکی اعمال کرده‌ایم:

۱. هرجا نیازی به افزودن کلمه و کلماتی شد، آن را در داخل دو چنگ [ ] قرار دادیم.

۲. صورت صحیح کلمات ترکی را همراه املای لاتین وارد متن ترجمه کردیم و صورت‌های منقول مترجم را به انتهای کتاب بردیم. نسخه بدل‌ها را در پاورقی با حرف م. (= متن) نشان دادیم. منظور از **م.**، متن چاپ شده در ۱۳۲۷ ش. در طهران است.

۳. عبارات عربی و لغات مشکل را معنی کردیم.

۴. اوزان عروضی اشعار را تعیین کردیم.

پس از فصل ترجمه‌ی فارسی، برگردان ترکی آذری را قرار دادیم و هر دو ترجمه را فصل‌بندی کردیم و عنوان‌های فصول را داخل دو چنگ [ ] قرار دادیم. در برگردان آذری، تلاش بر این بوده است که شیوه‌ی بیان متن و کلمات و الفاظ به کار رفته در آن عیناً حفظ شود و فقط لهجه‌ی چاغاتایی به لهجه‌ی آذری تبدیل گردد و حتی در املای لغات اشعار نیز تصرف روا داشتیم ولی متن اصلی آن‌ها را در متن فارسی آوردیم و در بخش آوانویسی به قرائت دقیق و فونولوژیک پرداختیم.

۱۱– ۱. جدول آوانویسی

متن ترکی چاغاتایی کتاب را هم آوانویسی کردیم. در آوانویسی نشانه‌های زیر را به کار بردیم:

آ (مد دار)	Ā ā	ا (بی‌مدّ)	A a
ـَ (فتحه)	Ə ə	ـِ (کسره)	E e
اؤ (ضمه)	O o	او (ضمه‌ی کشیده)	U u
اؤ (ضمه‌ی خفیفه)	Ö ö	اۆ (ضمه‌ی بسته)	Ü ü
ای	İ i	اي	I ı
ای (کشیده)	Ī ī	ب	B b
پ	P p	ث	Ś ś
ت	T t	چ	Ç ç
ج	C c	خ	X x
ح	Ĥ ĥ	ذ	Ž ž
د	D d	ز	Z z
ر	R r	س	S s
ژ	J j	ص	Ŝ ŝ
ش	Ş ş	ظ	Ź ź

ط	Ţ ţ	ع	ʿ
ض	Ø ø	ف	F f
غ	á à	ک	K k
ق	Q q	ل	L l
گ	G g	ن	N n
م	M m	و	V v
واو معدوله	ˇ	ی	Y y
نگ	ŋ	هـ	H h
الـ	’		

۱۲- ۱. اختصارات

فهرست الفبایی مخزن واژگان محاکمهٔ اللغتین با دو الفبای لاتین و عربی و نیز فهرست عام اعلام را نیز به انتهای کتاب افزودیم.

آذ.	ترکی آذری
ب	بیت
ج	جلد، جزء
ج.	جمع
جغـ.	ترکی جغتایی
ش	شماره (قبل از عدد)
ش.	شمسی (بعد از عدد)
ص	صفحه
(ص)	صلی الله
صص	صفحات
ع .	عربی

(ع)	علیه السلام
ف .	فارسی
ق .	قمری (بعد از عدد)
م .	میلادی (بعد از عدد)
مص .	مصدر
هـ .	هجری
/	برای جدا کردن دو کلمه یا اعداد
[ ]	برای مشخص کردن افزوده‌ها
« »	برای مشخص‌کردن نقل قول‌ها
( )	برای مشخص کردن توضیحات
=	برابر، معادل
:	برای مشخص کردن توضیحات و معانی
. . .	برای مشخص کردن کلمات و یا حروف محذوف
؟	نشانه‌ی پرسش
(؟)	برای مشخص‌کردن‌شک و تردید درقرائت متن یا معنا
– –	نشانه‌ی جمله‌ی معترضه و تکرار دو لفظ

امیدوارم با زحمت‌هایی که کشیدم، توانسته باشم جزیی از دین خود را در مقابل عظمت روحی نابغه‌ی جهان تورک، امیر علیشیر نوایی ادا کرده باشم و باز امیدوار هستم با انتشار این کتاب، باب پژوهش‌های نوینی در «نوایی شناسی» و «تورکولوژی» گشوده شود و آیندگان به تکمیل آنچه ما اقدام کرده‌ایم، بپردازند.

بمنهٔ و کرمه

دکتر حسین محمدزاده صدیق

تهران – ۱۳۸۷

۲.

برگردان
فارسی
تورخان
گنجه‌ای

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

[تحمیدیه]

اَلْحَمْدُ لِلّهِ امْتَازَ الْإِنْسَانَ عَلَی سَایِرِ الْمَخْلُوقَاتِ بِشَرَفِ النُّطْقِ وَ اللِّسَانِ وَ أَظْهَرَ مِنْ عُذُوبَةِ لِسَانِهِ وَ حَلَاوَةِ بَیَانِهِ سُکْرَ الشُّکْرِ وَ شَهْدَ الشُّهُودِ وَ الْإِمْتِنَانِ.[28]

سُبحانَ الله، این چه قدرتی است که به انسان با مضمون کریمه‌ی خَمَرْتُ طِیْنَةَ آدَمَ بِیَدی أَرْبَعِیْنَ صَبَاحاً[29] سزاواری عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ کُلَّهَا[30] را داد و او را مظهر اسم «المتکلّم»[31] گردانید و وی بدین شرف نسبت به جمیع مخلوقات سرفراز گشت و بدین تشریف، از جمله امتیاز یافت.

رباعی [ترجمه] :

خدای متعال آن‌گاه که جهان را [خلق کرد]،

و به قدرت خویش [هستی عطا کرد و] آفرید،

مقصود آفرینش همانا خلق انسان بود،

و غرض از آن نیز خلق رسول اکرم [بود] ـ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ وَ أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ سَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً کَثِیراً ـ.[32]

[نعت]

سپاس هر متکلمی را که بلبل نطقش با ترنّم[33] أَنَا أَفْصَحُ[34]، زبان فصحای[35] عرب را که گلبانگ بلاغت[36] به گلشن سپهر می‌رسانیدند، ببست؛ و آوازه‌ی دعوی آنان را شکست.

رباعی [ترجمه] :

آن روز که هنوز قلم صنع،

آدم و عالم را رقم نزده بود،
وی از خلقت خود دم زد
و صدای کُنْتُ نَبیّاً فَافْهَمْ[۳۷] *را درداد.*

[سرآغاز]

اما بعد، چنین گوید خوشه‌چین اهـل تکلّـم و امـین مخـزن درّ ثمـین سـخن و عنـدلیب نغمه‌سرای گلستان نظم، أعْنَی[۳۸] ***علیشیر*** المتخلّص به ***نوایی*** ـ غُفِرَ ذُنُوبُهُ وَ سُتِرَ عُیُوبُـهُ [۳۹] ـــ که:

دریای دُرّ سخن دل است و مخزن دل جامع معانی جزء و کل، هم‌چنان که گوهر از دریا به واسطه‌ی غوّاص جلوه و نمایش پیدا می‌کند. و بهای آن به نسبت گـوهر ظـاهر گـردد، دُرّ سخن نیز به وسیله‌ی مرد سخندان به شرف گفتار آراسته شود و قیمت آن ـ نظر به مرتبه‌اش ـ انتشار و اشتهار[۴۰] یابد. چنان که بهای دُرّ و گوهر نیز به نسبت کیفی‌اش از درهمی تـا صـد دینار فزونی گیرد.

قطعه [ترجمه]:

چون جوهری را برای درمان مرضی خواهند،
هزار مثقال آن درهمی نیرزد.
لیکن بهای دُرّ شاهواری که سر و گردن شهریاران را سزد،
از قیاس اندیشه بیرون است.

تنوّع سخن هم بیرون از میزان تعقّل و خارج از درجه‌ی تصوّر است، چنـان کـه سـخنی، جان در قالب مرده دمد و نیز کلامی موجب کلال[۴۱] و ملال گردد.

قطعه [ترجمه]:

مقام گوهر سخن چه والاست،
که اهل نطق نیز در بیان قدر آن ناتوان‌اند.
سخن سخیف[۴۲]*، مهلک و مسموم است،*
و سخن خوب، کار دمِ مسیحا می‌کند.

[زبان هفتاد و دو ملّت]

بدون مبالغه، اگر از طریق اجمال قدم برداشته شود و از جانب اختصار رقم زده آید، سخن بر هفتاد و دو قسم منقسم تواند بود که دلالت به کلام هفتاد و دو قوم می‌کند. بدین تفصیل که در هفت اقلیم ربع مسکون[۴۳]، کشورهای بی‌شمار باشد و هر کشوری مشتمل بر قصبات و دهات چندی است که در کوهساران و دشت‌ها و صحاری آن، طوایف و گروه صحرانشینان ساکن‌اند؛ الفاظ هر جماعتی از سایرین و عبارات هر طایفه از دیگر طوایف متفاوت باشد و با خصوصیاتی چند از سایرین متمایز.

چنان که طیور و وحوش و سبّاع[۴۴] هر اقلیمی نیز صاحب تکلّم و خروش و ترنّم و نوای غیر مشابه می‌باشند.

[لفظ و معنا]

ولی چون مراد از الفاظ و عبارات، معانی آن و مقصود از مخلوقات مزبور[۴۵]، مظهر معانی و بیان، یعنی انسان است[۴۶]؛ لذا سخن در وصف او و کلام مربوط به تکلّم وی می‌باشد.

اینک بر سر بیان سخن و داستان کلام آمدیم. ساکنین و مردم بلاد و قرا[۴۷] و جبال و صحاری و جرای[۴۸] را ـ که ذکر آن در فوق گذشت و تنوّع و تغییر آن مذکور گشت ـ در این معانی و الفاظ، به وسیله‌ی زبان محصول می‌پیوندد و از آن الفاظ، معانی مفهوم می‌شود.

و از این میان زبان عربی به آیین فصاحت ممتاز است و به تزیین بلاغت معجزه طراز، که در این باب، هیچ اهل تکلم و صدق و تسلیمی را مجال دعوایی نیست؛ زیرا که کلام معجزْ[۴۹] نظام مَلک علّام ـ جَلَّ وَ عَلَا[۵۰] ـ به این زبان نازل، و احادیث سعادتْ انجامِ رسول ـ عَلَیْهِ الصَّلاۃ و السَّلام[۵۱] ـ به این لفظ وارد شده، و اولیاء کبار و مشایخ عالی‌مقدار ـ قَدَّسَ اللهُ سرَّهُم[۵۲] ـ حقایق و معارف را که بیان فرموده و معانی زیبا را به لباس تقریر فرو پوشانیده‌اند، جمله به این عبارت فرخنده و الفاظ و اشارات خجسته‌صورت وقوع یافته است.

در آن روضه‌ی روح‌افزا چه نضارت[۵۳] و در آن گلشن دل‌آسا چه نزاهتی[۵۴] است که باغبان آن با آیه‌ی کریمه‌ی وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا وَ جَنَّاتٍ

أَلْفَافًا[۵۵] تکلّم می‌کند و عندلیب خوش‌نوایش با بیان نبـوت، و نغمـه و الحـان رسـالت، سـرود می‌خواند. بعضی از طیور مذکور، با ادای:

لَوْ کُشِفَ الغِطاءُ ما أزْدَدْتُ یَقِیْنَاً.[۵۶]

ترنّم می‌کنند و سایر مرغانش از اظهار ولایت و آثار هدایت، نوای ارشاد آیـین و صـدای رشادت تلقین[۵۷] اظهار می‌کند.

بیت [ترجمه] :

تا باغ جهان باقی است،

درختانش سرسبز و بلبلان آن غزل‌خوان باد!

[سه زبان اصلی]

اما بعد، سه نوع زبان است که اصلی است و معتبر، و عبارات این السنه[۵۸] به ادای قائلش زینت و زیور، و فروع هـر یـک بـسیار اسـت. *تـورکی* و *فارسـی* و *هنـدی*، منـشاء و اسـاس زبان‌هاست که نسبتش به پسران *نوح* نبی ـ صَلَوَاتُ الله عَلَیْه ـ یافث، *سام* و *حام* می‌رسـد. و تفصیل این مجمل[۵۹] آن‌که چون *نوح* از تشویر[۶۰] طوفان نجات، و از مهلکه‌ی آن حیات یافت، در معموره‌ی[۶۱] جهان از جنس بشر، آثار و از نوع انسان، نموداری برجای نمانده بـود. *یافـت* را که تواریخ «*ابوالترک*»اش خوانند، بر ملک *ختا* گسیل داشت و *سـام* را کـه «*ابـوالفرس*»اش نویسند، والی ملک *توران* و *ایران* گردانید و *حام* را که«*ابوالهند*» اسـت، بـه بـلاد *هندوسـتان* فرستاد و اولاد و اتباع این سه پیامبرزاده، در ممالک مـذکور رحـل اقامـت افکندنـد و توالـد و تناسل[۶۲] نموده، رو به ازدیاد گذاشتند.

یافث که *ابوالترک* بود، به اتفاق اهل تاریخ، به تاج نبوت سرفراز و با منـصب رسـالت، از دیگر برادران ممتاز باشد.

سپس *تورکی* و *فارسی* و *هندی*، در میان اولاد و اتبـاع آنـان شـیوع یافـت. چـون *حـام* نسبت به *نوح* ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ طریق اسائه‌ی ادب[۶۳] اختیار کرد، *نـوح* دربـاره‌ی وی بـه زبـان مبارک نفرین کرد، و از آن سبب رنگ سفید او به سیاهی مبدل گشت، و در تکلم این طایفـه، شکستگی ظاهر آمد. و از حلیه‌ی[۶۴] فصاحت و بلاغت عاری ماند. و رنگ اولاد و اتباعش کـه

هندوان‌اند، هم‌چون ورقِ مشقِ کودکانِ سبق‌خوان، شبه‌رنگ و قیرگـون شـد. و زبانـشان نیـز هم‌چون قلمِ سرشکسته‌ی اطفال، [به] ادایی مغایر تحریر[۶۵] یافـت و از زیـور تقریـر[۶۶] عـاجز و زبون ماند!

هیچ هندویی نیست که در مقام تحریر، روی ورق را با سیاهی مرکب هـم‌چـون صـورت خود تیره ننماید و هم‌چون لسان خود، با زبان شکسته‌ی قلم تحریر نکند. رقم این صحایف را نیز غیر از خود، کسی خواندن نتواند و آن اثر پای کلاغ را غیر از اهل آن سواد، کسی نخوانـد و درنیابد.

[تورکی و فارسی]

خلاصه آن‌که زبان عربی برای بیان مقال[۶۷] و کلام متعال، و هندی برای ادای اباطیـل[۶۸] و یاوه و سرسام[۶۹] است، آن یک به واسطه‌ی غایت شرف و علوّ منزلت، و آن دیگر بـه جهـت نحوست و پستیِ مرتبت از موضوع سخن ما بیرون‌اند. بحث ما راجع به ادای مقصود، با الفـاظ تورکی و معنای کلام، به عبارت فارسی اختصاص دارد.

باید دانست که تورک از عجم[۷۰] تیزفهم‌تر و بلند ادراک‌تر، و از لحاظ خلقت صـافی‌تـر، و پاک خلق شده [است]. و عجم از تورک از جهت تعقّل و علـم، دقیـق‌تـر و از حیـث کمـال و فضل و فکرت[۷۱] عمیق‌تر به ظهور آمده اسـت. و ایـن حـال از صـدق و صـفا و حُـسن نیّـت تورکان، و از علم و فنون و حکمت فارسیان پیداست. لیکن در بـاب زبـان ایـن دو طایفـه، از حیث کمال و نقصان تفاوت فاحش موجود است. در وضع الفاظ و عبـارات، تـورک بـر عجـم فائق[۷۲] است و در الفاظ خود، اشارات و عبارات و مزایایی دارد که در جای خود ـ إنْ شَـاءَ الله ـ مذکور خواهد افتاد.

نیز در باب فزونی بلاغت طبع تورک بر عجم، دلیلی واضح‌تر و شاهدی راسخ‌تـر از ایـن نیست که اختلاط بین مردمان این دو طایفه از مرد و زن و خرد و کلان علی السّویه[۷۳] اسـت و در میان *فارسیان*، اهل طبع و دانش و زمره‌ی علم و بینش زیادتر، با آن‌که در میان اتـراک، اهل دانش کمتر است.

تورکان از هر طبقه که باشند از *زبان فارسی* بهره دارند، نه تنها به *فارسی*، مناسـب حـال خود سخن می‌گویند، بلکه بعضی از این طایفه‌ها با فصاحت و بلاغتِ هرچه تمام‌تر از عهده‌ی

بیان مطالب دقیق برمی‌آیند. حتی شعرای تورک به *زبان فارسی* اشعار رنگین و گفتار شیرین می‌سرایند.

ولی هیچ یک از *فارسیان* اعم از عالی و دانی[۷۴]، و بی‌دانش و دانشور به *تورکی* سخن‌گفتن نتوانند و از فهم معنی آنچه به تورکی بیان کرده شود، نیز درمانند. اگر از صد بل از هزار یکی، این زبان را فرا گیرد و سخن‌گفتن آغازد، فی‌الفور *فارسی‌زبان* بودن آن شخص ظاهر گردد و متکلم به زبان خود اعتراف به رسوایی خود همی‌کند. به ملایمت طبع *تورکان*، از این بزرگتر دلیلی نتواند بود و کس عکس این قضیه را ادعا نتواند کرد.

زبان تورکی در بیان و ادای معانی نسبت به فارسی وسیع‌تر و تواناتر است؛ زیرا که واضع[۷۵] الفاظ در وضع نکات و مفهومات جزئی، دقایقی را به کار برده که تا از طرف صاحب وقوفی بازگفته نشود، معنی آن واضح نخواهد بود.

[صد مصدر]

مثلاً برای بیان دقایق و نکاتی که در صد کلمه‌ی زیر مندرج است، به فارسی کلمه‌ای موجود نیست، و فارسی‌زبانان از درک این معانی محروم‌اند. برای تفهیم معانی لغات به آنان، ناگزیر از ایراد[۷۶] جملات دور و دراز خواهیم بود، آن هم به یاری کلمات عربی:

۱. **قووارماق** quvarmaq ← در اثر گذشت زمان، طراوت و رنگ و بوی خود را از دست دادن.
۲. **قوروقشاماق** quruqşamaq ← زیاده از حد ترسیدن.
۳. **اؤشرمک**[۷۷] üşərmək ← خرد کردن؛ کوچک گردانیدن.
۴. **جیجایماق**[۷۸] cıcaymaq ← گیج شدن.
۵. **اؤنگده‌یمک**[۷۹] öŋdəymək ← صعود و تعالی؛ بالا رفتن.
۶. **چیگره‌یمک**[۸۰] çigrəymək ← تنفر و به اصطلاح امروز ذوق زده شدن؛ پریدن خواب از سر.
۷. **دومسایماق** dumsaymaq ← روی ترش کردن.
۸. **اومونماق** umunmaq ← هوس و آرزو در دل گرفتن؛ امیدوار بودن.
۹. **اؤسانماق** osanmaq ← دلگیر شدن.
۱۰. **ایگیرمک**[۸۱] rməkigi ← احاطه کردن و به حرکت درآوردن.

۱۱. **ایگه‌رمک**[۸۲] igərmək ← دنبال و تعقیب کردن.
۱۲. **اوْخرنمک**[۸۳] oxranmaq ← در هنگام دادن علوفه صدا برآوردن (در مورد اسب).
۱۳. **داریْقماق**[۸۴] darıqmaq ← اندوه یافتن و دل‌تنگ و بی‌حوصله شدن.
۱۴. **آلداماق** aldamaq ← دروغ گفتن و فریب دادن.
۱۵. **آرغاداماق**[۸۵] arğadamaq ← به حرکت درآوردن؛ تکان دادن.
۱۶. **ایشنمک**[۸۶] işənmək ← ایمان آوردن؛ اعتماد کردن.
۱۷. **ایگْلنمک**[۸۷] iylənmək ← شوخی کردن.
۱۸. **آیلانماق**[۸۸] aylanmaq ← طواف کردن.
۱۹. **ایریکمک** irikmək ← در کاری پیش‌دستی کردن.
۲۰. **ایگرنمک**[۸۹] igrənmek ← نفرت کردن.
۲۱. **آوونماق** avunmaq ← تسلی یافتن.
۲۲. **قیْستاماق**[۹۰] qıstamaq ← تحت تضییق قرار دادن.
۲۳. **قیْناماق** qınamaq ← شکنجه دادن و ملامت کردن.
۲۴. **کوْزغالماق**[۹۱] kozğalmaq ← به جنبش درآمدن.
۲۵. **ساورولماق** savrulmaq ← انداخته شدن؛ به وسیله‌ی یک نیروی خارجی پریدن و جستن.
۲۶. **چایقالماق** çayqalmaq ← تکان خوردن و به حرکت درآمدن.
۲۷. **دیودئشیمک**[۹۲] divdeşimək ← [کورکورانه راه رفتن.][۹۳]
۲۸. **قیْمسانماق**[۹۴] qımsanmaq ← به جنبش درآمدن.
۲۹. **قیْزغانماق** qızğanmaq ← رشک بردن.
۳۰. **نیکه‌مک**[۹۵] nikəmək ← با اظهار علاقه و توقع، کسی را بیزار و ناراحت کردن.
۳۱. **سیلانماق** sılanmaq ← پذیرایی شدن.
۳۲. **تانلاماق** tanlamaq ← سرزنش کردن؛ تعجب کردن.
۳۳. **قیْمیْرداماق** qımırdamaq ← به جنبش درآمدن.
۳۴. **سیرپمک**[۹۶] sirpmək ← افشاندن و پاشیدن.
۳۵. **سیرمه‌مک**[۹۷] sirməmək ← با دست ربودن؛ به چنگ آوردن؛ تصرف.
۳۶. **کئنئرگه‌مک**[۹۸] kenərgəmək ← منتشر شدن و بسط دادن.
۳۷. **سیْغریْقماق** sığrıqmaq ← خلاصی یافتن و گریختن.

۳۸. **سېغېنماق** sığınmaq [۹۹] ← پناه آوردن.
۳۹. **قېلېماق** qılımaq [۱۰۰] ← بر خلاف میل منحرف شدن.
۴۰. **یالېنماق** yalınmaq ← روشنایی دادن؛ تضرّع کردن.
۴۱. **مونگلانماق** muŋlanmaq [۱۰۱] ← مضطرب بودن و به آواز نالیدن.
۴۲. **ایندەمک** indəmək [۱۰۲] ← ندا دادن؛ اشارت دادن.
۴۳. **تیرگەمک** tirgəmək [۱۰۳] ← به دنبال هم ردیف کردن.
۴۴. **تیورەمک** rəməktiv [۱۰۴] ← پرورش دادن.
۴۵. **قېنگغایماق** qıŋğaymaq [۱۰۵] ← زوزه کشیدن.
۴۶. **شاغالداماق** şağaldamaq [۱۰۶] ← صدا درآوردن.
۴۷. **سینگرەمک** siŋrəmək [۱۰۷] ← به آهستگی از درد نالیدن.
۴۸. **یاشقاماق** yaşqamaq ← به اشارت دست تهدید به ضرب کردن.
۴۹. **ایسقارماق** isqarmaq ← به یاد آوردن.
۵۰. **کۆنگرنمک** küŋrənmək [۱۰۸] ← لندلند کردن.
۵۱. **سۈخرانماق** soxranmaq ← زیر لب با خشم سخن گفتن.
۵۲. **سېپاماق** sıpamaq ← نوازش کردن.
۵۳. **قارالاماق** qaralamaq ← به رنگ سیاه درآوردن.
۵۴. **سۆرگنمک** sürgənmək [۱۰۹] ← [بر زمین کشیده شدن.] [۱۱۰]
۵۵. **کۆیمنمک** küymənmək [۱۱۱] ← قصد ساختن چیزی را کردن.
۵۶. **اېنگرانماق** ıŋranmaq [۱۱۲] ← از درد نالیدن.
۵۷. **تۆشلمک** töşəlmək [۱۱۳] ← ریا کردن و منافق گشتن.
۵۸. **مونغایماق** munğaymaq ← اندوهگین شدن.
۵۹. **تانچقاماق** tançqamaq ← غرق حیرت شدن.
۶۰. **تانچقالماق** tançqalmaq ← مورد حیرت قرار گرفتن.
۶۱. **کۆرۆکسمک** körüksəmək [۱۱۴] ← آرزوی دیدار کسی را داشتن.
۶۲. **بوشورغانماق** buşurğanmaq ← سخت خشمگین شدن.
۶۳. **بۈخساماق** oxsamaqb ← به حال اغماء درآمدن و زار زار گریستن.
۶۴. **کیرکیناک** kirkinmək ← به چپ و راست تلوتلو خوردن.
۶۵. **سۆیگەدمک** söyədəmək [۱۱۵] ← بزرگ داشتن.

۶۶. **بوسماق** busmaq ← از هم پاشیدن و گریختن از مقابل دشمن.

۶۷. **بۆرمک**[۱۱۶] bürmək ← پیچیدن و تا کردن.

۶۸. **تۆرمک**[۱۱۷] türmək ← [تا کردن].

۶۹. **تامشېماق** amşımaqt ← مزمزه کردن و جرعه‌جرعه نوشیدن.

۷۰. **قاخاماق**[۱۱۸] qaxamaq ← احاطه کردن.

۷۱. **سېپقارماق** sıpqarmaq ← لاجرعه به سر کشیدن.

۷۲. **چیچه‌رگه‌مک**[۱۱۹] çiçərgəmək ← نقش و نگار ساختن.

۷۳. **چۆرگنمک**[۱۲۰] çürgənmək ← در میان گرفتن.

۷۴. **اۆرتنمک**[۱۲۱] örtənmək ← شعله‌ور شدن.

۷۵. **سېزغورماق** sızğurmaq ← سوت زدن.

۷۶. **کؤرپکلشمک**[۱۲۲] körpəkləşmək ← چون خردسالان شدن.

۷۷. **چوبروتماق**[۱۲۳] çubrutmaq ← انبوهی را یکایک پراکندن.

۷۸. **جېرغامان** cırğamaq ← به خوشی زیستن.

۷۹. **بېچېماق** bıçımaq ← درو کردن.

۸۰. **قېنکرانماق**[۱۲۴] qıŋranmaq ← عناد ورزیدن.

۸۱. **سینگۆرمک**[۱۲۵] siŋürmək ← هضم کردن.

۸۲. **کۆندلتمک**[۱۲۶] kündələtmək ← در کشتی پای به یکی فشردن و کسی را برانداختن.

۸۳. **کؤمۆرمک**[۱۲۷] kömürmək ← دندان زدن.

۸۴. **ییگیرمک**[۱۲۸] yig(k)irmək ← استوار ساختن.

۸۵. **کۆنگۆردمک**[۱۲۹] küŋürdəmək ← سست شدن بدن.

۸۶. **کینه‌رگه‌مک**[۱۳۰] kinərgəmək ← منتشر کردن.

۸۷. **کیزه‌رمک**[۱۳۱] kizərmək ← حالت ضرب به خود گرفتن؛ وانمود به زدن کردن.

۸۸. **دۆپتولماق** doptulmaq ← لبریز شدن.

۸۹. **جېداماق**[۱۳۲] cıdamaq ← تحمل و صبر کردن.

۹۰. **تؤزمک**[۱۳۳] tö(ü)mək ← ساختن و پرداختن.

۹۱. **قازغانماق** qazğanmaq ← به دست آوردن.

۹۲. **قېجېغلاماق** qıcığlamaq ← تحریک کردن و قلقلک دادن.

۹۳. **جېمدېلاماق**[۱۳۴] cımdılamaq ← [نیشگون گرفتن.]

۹۴. **گنگسیره‌مک**[۱۳۵] kəŋsirəmək ← مات و حیرت‌زده فرو ماندن.
۹۵. **یاداماق** yadamaq ← خسته و کوفته شدن.
۹۶. **قاداماق** qadamaq ← میخ‌کوبی کردن.
۹۷. **چېقانماق** çıqanmaq ← زیر دست و پا له کردن.
۹۸. **کؤندۆرمک** [۱۳۶] köndürmək ← به تعظیم واداشتن.
۹۹. **سؤندۆرماک** söndürmək ← کشتن آتش.
۱۰۰. **سوقلاتماق** suqlatmaq ← بر سر ذوق و اشتها آوردن.

[در شرح برخی مصادر]

در زبان تورکی، لغاتی از این قبیل بسیار است. در باب بعضی از این کلمات تأمّل می‌ورزیم تا خصم را مجال اعتراض نماند و سایر کلمات به همان نحو قیاس شود:

شعرای بزرگ در وصف می، مبالغه می‌کنند و نشان دادن ظرافت و رقّت[۱۳۷] در این باب معتاد به شعر است. در این باب در تورکی، کلمه‌ی **سېپقارماق** sıpqarmaq به کار می‌رود که کلمه‌ای بدین زیبایی نتواند بود، در نظم تورکی مطلع ذیل موجود است:

ساقیا! توت باده کیم بیر لحظه‌ی اؤزۆمدین بارای،
شرط بو کیم هر نیچه تونسانک لبالب سېپقارای.

[ترجمه]

ساقی می بیار و بگذار کمی از خود بی‌خود شوم،
هر آنچه در پیمانه‌ی ما می‌نهی، بی‌درنگ و لاجرعه بنوشم.

یااَلْعَجَب[۱۳۸] ! چون خواهند به فارسی، [مضمون] فوق را ادا کنند، چه می‌کنند؟

■ و باز در این مورد کلمه‌ی **تامشېماق** tamşımaq که خوردن شراب را با تأمل و تأنّی[۱۳۹] هرچه تمامتر، چنان که در هر جرعه‌ای پی به لذّتش برند، گویند. این معنی لطیف در مطلع زیر آمده است:

ساقی چو ایچیب منکا توتارقوش،
تامشی ـ تامشی آنی قیلای نوش.

[ترجمه]

ساقی چون باده‌ی دوباره بر من دهد،
آن را جرعه‌جرعه می‌نوشم.

▪ و برای بیان لفظ **بوخساماق** boxsamaq در تورکی، مطلع ذیل سروده شده است:

هجر اندوهی دا بوخساب‌مین بیلا آلمان نیتای،
می علاجم دور قوپوب‌دیرِ فناغه عزم ایتای.

[ترجمه]

با اندوهِ فراق، گریه را سرمی‌دهم و نمی‌دانم چه کنم.
درمان این درد تنها میِ ناب است، برخیزم و راه میکده پیش گیرم.

تورکان پارسی‌گو، از عهده‌ی ادای این مفهوم چه سان برمی‌آیند؟!

▪ بنا و مدار شعر بر روی عشق قرار گرفته است و عاشقان را جـز ندبـه و زاری، کـاری نباشد. در این امر نیز انواع است:

▪ شاعر تورک برای ادای کلمه‌ی **ییغلامسینماق**[۱۴۰] yığlamsınmaq چنین گوید:

زاهد عشقین دیسه که قیلغای فاش،
ییغلامسینور و کوزیکا کیلماس یاش.

[ترجمه]

زاهد چون خواهد ماجرای عشق خود را شرح دهد،
گرچه خود را چون گریندگان نماید؛ ولی اشک در چشمش حلقه نمی‌زند.

▪ **اینگره‌مک**[۱۴۱] ingrəmək و **سینگره‌مک**[۱۴۲] singrəmək ، نهـانی و آهـسته از روی درد گریستن باشد. بین این دو لغت اندک تفاوتی هست:

ایسته‌سم دور اهلیندین عشقیکنی پنهان ایلمک،
کیجه‌لر گه اینکراماک‌دور عادتم گه سینکراماک.

[ترجمه]

خواهم که عشق تو را از هرکس پنهان دارم،
از این رو شب‌ها کارم آه و زاری و گریه است.

شاعر فارسی‌زبان از ادای این معنی نیز عاجز و درمانده است.

- کلمه‌ی **سېقتاماق** sıqtamaq بسیار گریستن باشد:

اول آی که کوله کوله قیر اغلاتتی مینی،
ییغلاتتی مینی دیمای که سیقتاتتی مینی.

[ترجمه]

ماه من با چهره‌ی خندان، موی سرم را سپید کرد و مرا نالان و گریان ساخت.

شاعر فارسی‌زبان برای بیان این موضوع به چه چاره‌ای توسل خواهد جست؟

- به صدای بلند گریستن را به تورکی، **اؤکؤمک**[۱۴۳] ökürmək گویند. در این معنی، این مطلع آمده است:

ایشیم تاغ اوزره هریان اشک سیلابینی سورماکدور،
فراق آشوبیدین هر دم بولوت ینکلغ اوکورماکدور.

[ترجمه]

بر سر کوهساران اشک چشم را چون سیلاب فرو می‌برم
و از سر درد و هجران، هم‌چون ابر بهار های‌های می‌گریم.

چون کلمه‌ای که بتواند این مفهوم را در فارسی برساند، موجود نیست؛ شاعر فارسی‌زبان از بیان این مفهوم نیز درخواهد ماند.

- نیز در همین مقام، کلمه‌ی **اینچکیرمک** inçkirmək موجود است. و آن به صدا و آهنگ تیز گریستن باشد. شاعر تورک این مفهوم را بدین طرز بیان می‌کند:

چرخ ظلمی‌دا که بوغزومنی قریب ییغلاومین،
ایکرور چرخ اورور اینچکریب ییغلارمین.

[ترجمه]

من به جور فلک، سر تسلیم خم کرده،
و در اندوه و حسرت، گریه و زاری می‌کنم.

گرچه فارسی‌زبانان نیز در به کار بردن کلمات های‌های در مقام گریستن با تورکان شریک‌اند؛ ولی باید دانست که اصل این کلمه تورکی است و در این باب، مقطعِ این ضعیف مشهور است:

نوایی! اول کل اوچون های‌های بیغلامه کوپ،
که هی دیکونچه نی کلبین، نی غنچه، نی گل بار.

[ترجمه]

ای نوایی! بهر آن گل چنین های‌های گریه نکن،
که تا چشم بگردانی اثری از گلبن و غنچه و گل برجای نخواهد ماند.

▪ باز دو کلمه‌ی **قیمسانماق** qımsanmaq و **قیزقانماق** qızqanmaq از دقایق کلماتی است که در این بیت آمده است:

عذارینک نی آچارغه قیمسانورمین،
ولی ایل کور ماکیکا قیزغانورمین.

[ترجمه]

گرچه مشتاق دیدار روی توأم،
ولی از نگاه دیگران گرفتار حسد و رشک می‌گردم.

▪ به فارسی **تیکن** tikan را خار گویند. و کلمه‌ای که بتوان **چؤکۆر** çökür را ـ آنچه در پای دل عاشقان خلد ـ برساند، نیست:

چؤکۆرلارکیم سنینک یولونکدایتورالمیش ایاغیم‌غه،
چکیب اول کوی گردین سرمه، تار ـ تارمین قاراغیم‌غه.

[ترجمه]

خار مغیلانی را که در راه وصال بر پایم فرو رفته،

بیرون کشیده و به خاک کویت آلوده، هم‌چون سرمه بر دیدگان می‌کشم.

■ در طریق عشق، چون عاشقی از دور به معشوق خود رسد با نگـاه‌هـای محـزون، بـه تضرّع آغازیدن مناسب حال و مقام باشد. برای ادای این معنی لطیف در تورکی **تیلمۆرمه‌گـی** tilmürməyi گویند که نظیرش را در فارسی نتوان یافت:

توکادور قانیمنی هردم کوزلا رینک یاقیب توروب،

کیم نیچه یوزومکا باققای‌سین بیراق دین تیلمۆرۆب.

[ترجمه]

چشمان تو خون مرا می‌خورد،

که چرا از دور به حال تضرع و سکوت بر من می‌نگری.

■ در فارسی کلمات آراسته و آرایش را در مقابل **یاسانماق**[۱۴۴] yasanmaq به کـار برنـد؛ ولی برای ادای کلمه **بزه‌نمـک**[۱۴۵] bizənmək ، لفظـی موجـود نیـست. و کلمـه‌ی **بـزه‌نمـک** bizənmək در مقام مبالغه‌ی **یاسانماق** yasanmaq به کار می‌رود:

ایرۆر بس چۆ حُسن و ملاحت سنکا،

یاسانماک بیزانماک نی حاجت سنکا.

[ترجمه]

این حسن و ملاحتی که تو راست،

تو را با آرایش و پیرایش چه‌کار؟

■ در زبان تورکی، بین ابرو و چشم خوبـان را **قابـاق**[۱۴۶] qabaq گوینـد کـه در فارسـی کلمه‌ی مناسب نتوان یافت. در وصف ماهرویی چنین آمده:

مینکز لا ری گل گل‌مژه لا ری خار،

قاباغ لا ری کینک کینک آغیزلا ری تار.

[ترجمه]

رخانش هم‌چون گل، مژگان چون خار،
میانه‌چشم و ابرو، وسیع و تنگ‌دهان.

▪ باز در مقام عشق و عاشقی، اشک‌ریزی عاشقان را با آه و دم گرم بازگویند. تورکی‌گویان در این مورد، آه را **ایلدیریم** ildırım و نفس را به **چاقین** çaqın تشبیه کرده‌اند.

فیراقینک ایچره اولوس اورتاماککا ای ماهیم!
چاقین دؤرؤر دمیم و ایلدریم‌دؤرؤر آهیم.

[ترجمه]

در غم هجرانت ای دوست! برق آه و شراره‌ی نفسم آتش به جهان زده.

فارسی‌زبانان برای این دو مفهوم بارز و مهم کلمه‌ای ندارند. در این مورد هم‌چنان **صاعقه** و **برق** استعمال می‌شود:

▪ تورکان خال بزرگ را **مینگ** miŋ گویند که باز در فارسی کلمه‌ای نیست:

آنینک کیم ال اینکیندا مینک یاراتتی،
بویی برله ساچینی تینک یاراتتی.

[ترجمه]

خدایی که بر رخساره‌ی نگارم خالی آفریده،
قد و بالا و زلفان او را هم‌آهنگ خلق کرده است.

اگر خواهیم نقایصی را که در زبان فارسی موجود است یکایک بازگوییم، سخن به تطویل انجامد.

[تجنیس و ایهام]

▪ برای اهل طبع و ادب روشن، و بر فصحا و بلغا واضح و مبرهن است که تجنیس و ایهام رکن اعظم شعر و شاعری است. در عبارات فرخنده و اشارات خجسته‌ی تورکی، کلماتی

که در مورد تجنیس و ایهام به کار آید و زیب و زینت کلام گـردد، زیـاده از آن اسـت کـه در فارسی موجود است.

▪ چنان که کلمه‌ی **آت** at به معنی نام و اسب و امر حاضر از مصدر **آتمـاق** atmaq (= انداختن) باشد:

چون پری و حور در آتینک بیکیم،
سرعت ایچره دیو ایرۆر آتینک بیکیم.
هر خدنگی کیم اولوس آندین قاچار،
ناتوان جانیم ساری آتینک بیکیم.

[ترجمه]

نام تو پری و حوری است،
اسب تو در چابکی دیو را ماند.
خدنگی را که هرکس از آن می‌گریزد،
بر جان ناتون فرو کن (بینداز).

این دو بیت و نظایرش که تجنیس تام است، خاص شعرای تورک‌زبان است که نظیر آن را در فارسی نتوان یافت و آن را **تویوغ**[۱۴۷] گویند و تعریف آن در **میزان‌الاوزان** آمده است.

▪ کلمه‌ی **ایت** it نیز دارای سه معنی می‌باشد:

ای رقیب! اوزنی آنکا توتسانک هم ایت،
بیزکارحم ایلاپ انینک کوییدین ایت.
گرچه بار دوزخ‌چاعشقینک شعله‌سی،
بیزنی اۆز ایلکینک بیله اول ساری ایت.

[ترجمه]

ای رقیب! اگر خود را در کوی یار، سگ آن ماهرو می‌دانی،
به حال ما نیز ترحمی کن و ما را در آن مکان راه ده!
هرچند آتش عشق، دوزخ را یاد می‌آورد،
باز ما را در آن گلشن راه ده!

- **توْش** tüş نیز هم‌چنان دارای سه معنی است.
- **یان** yan و **یاق** yaq نیز همین حال را دارد.
- از این نوع الفاظ که دارای معانی متعدد باشد، در زبان تـورکی افـزون از حـد و حـصر است.
- الفاظی هم که دارای چهار معنی باشد توان یافت، مثلاً لفظ **بـار** bar. و کلمـاتی کـه دارای پنج معنی باشد نیز موجود است، مثل **ساغېن** sağın .
- و کلمه‌ی **توْز** tüz که می‌توان چند معنی از آن اراده نمود: تیره و نیـزه‌ای کـه راسـت باشد، راست و هموار و مردِ درست، امر حاضر از مصدر **توْزماک** tüzmək (= تنظیم) و به معنی توافق بین دو شخص نیز آمده است و نیز در مورد ترتیب اسباب مجلس هم گفته می‌شود.
- **کؤک** kök/göy نیز در چندین معنی استعمال می‌شود: آسمان، آهنـگ، امـر حاضـر از مصدر **کؤکلاماک** köklәmәk (= دوختن) ، [میخ] ، سبزه و غیره.

از این نوع الفاظ که دارای سه و چهار و بیشتر معنی باشد در تورکی بسیار تـوان یافـت، که در فارسی به اندازه‌ی آن نیست.

- در قوافی معروف و مجهول واوی و یایی که در اشعار فارسی به کار می‌رود، بـیش از دو حَرَکه موجود نیست، مثال برای واوی: خود دود، زور، نور.

مثال برای یایی: پیر و شیر.

- ولی در الفاظ و کلمات تورکی، حرکه‌ی معروف و مجهول بر چهار نوع است:

مثال برای نوع واوی:

اۆت ot ← آتش.

اؤت öt ← مرور.

اوت ut ← امر حاضر از فعل اوتماق: بردن در قمار.

اۆت üt ← امر حاضر از فعل اۆتماک ütmәk : جهت ازاله، موی مقابل آتش داشتن.

مثال دیگر:

تور tor ← دام.

تور tur ← بالای مجلس.

تور tür ← درختی که بر بالای آن مرغان نشسته باشند.

▪ مثال برای نوع یایی:

بیز bez ← غدّه.

بیز biz ← ما و نَحْنُ.

بیز biz ← درفش.

▪ مثال دیگر:

تیر tər ← امر حاضر از فعل **تیرمک**[۱۴۸] tirmək: چیدن.

تر tər ← عرق و خوی.

تر ter ← تیر.

از نوع یایی، برای کلماتی که به سه حرکه متحرک‌اند، مثال‌های فراوان می‌توان ذکر کرد.

[سهولت در قافیه]

▪ برای وسعت عبارت و سهولت در قافیه، در تورکی بین حروف **الف** و **هاء** مناسبت و مشارکتی هست؛ بدین معنی که الفاظ مختوم به **الف** را با کلمات مختوم به **هاء** می‌توان قافیه آورد. چنان که کلمات **آرا** ara، **سرا** səra و **درا** dərə [را] با **سره** و **دره** می‌توان در قافیه ذکر کرد.

▪ هم‌چنین **یدا** با **صدا** و **باده** هم‌قافیه می‌شوند.

▪ این شرکت و مناسبت، بین **واو** و **ضمه** نیز موجود است. چنان که لفظ **ایروْر** irür با کلمات **حُرّ** hürr و **دُرّ** dürr می‌تواند قافیه باشد و با **ضرور** و **غرور** نیز مقفّی[۱۴۹] است.

▪ این مشارکت بین **کسره** و **یاء** نیز موجود است. چنان که مثلاً، **آغیر** ağır ، **باغیر** bağır با کلمات **صادر** و **قادر** قافیه هستند، هم‌چنین **تعبیر** و **تأخیر**.

زبان فارسی از این سهولت‌های شعری نیز محروم و بی‌نصیب است.

واضعین این الفاظ، مضامین بدیعی به وجود آورده‌اند که در جای خود با ذکر امثله[۱۵۰] گذشت.

[خوردن و آشامیدن]

▪ در تورکی به غذا و طعام، **ییگۆلۆک**[۱۵۱] yigülük گویند؛ ولی اکثر مردم فارسی‌زبان بل تمام آنان، خوردن و نوشیدن، هر دو را با مصدر **خوردن** بیان می‌کنند.

[برادر و خویشان]

▪ در فارسی **برادر** اعم از کوچک و بزرگ است. تورکان برادر بزرگ را **آغا** ağa و برادر کوچک را **اینی** ini گویند. و کلمه‌ی خواهر نیز چون برادر اعم از کوچک و بزرگ باشد. به تورکی در مورد خواهر بزرگ، لفظ **ایگه‌جی**[۱۵۲] iyəci و در مورد کوچک، **سینگیل** singil گویند.

و تورکان عم را **اباغا**[۱۵۳] abağa و دایی را **طاغایی**[۱۵۴] tağayı گویند که در فارسی برای این دو معنی کلمه‌ای موجود نیست و هم‌چنان لفظ عم و خال عربی را در این مقام به کار می‌برند.

و کلمه‌ی **کونکلتاش** köŋültaş را به تورکی بیان کنند و هم‌چنین است **اتکه** ətəkə و **اینکه** inəkə.

[اجزای منزل]

▪ چادر را به فارسی، خرگاه گویند؛ ولی فارسی‌زبانان تمام اجزاء و لوازم و آلات آن را به تورکی ادا کنند. مثلاً:

تۆنگلۆک tüŋlük،	و **گۆزۆنک** gözünək،
و **اۆزۆک** üzük،	و **اوغ** uğ،
و **تورلوغ** turluğ،	و **باغېش** bağış،
و **باسروغ** basruğ،	و **بوساغا**[۱۵۶] bosağa،
و **چېغ**[۱۵۵] çığ،	و **ایرکنج**[۱۵۷] irkanc،
و **قانات** qanat،	

وَ عَلَی هذا الْقِیاس.

[شکار]

▪ شکار مرغ و حیوان که در آداب و رسوم سلاطین، دو امر علی‌حِده است، هر دو به فارسی شکار گفته می‌شود.

در شکار مهم‌تر از همه، شکار آهو است که نرش را به تورکی **هۆنا**[۱۵۸] hona و ماده‌اش را هم **قولچاقچې** qolçaqçı گویند.

▪ نر **سۆیقون** soyqun را **بوغو** buğu و ماده‌اش را **مارال**[۱۵۹] maral گویند که فارسی‌زبانان جز **آهو** و **گوزن** چیزی نشناسند.

مشکل‌ترین انواع شکار، شکار خوک است. به تورکی آن را **قابان** qaban و ماده‌اش را **مئغیچین**[۱۶۰] meğiçin و بچه‌اش را **چورپا**[۱۶۱] çurpa گویند. این همه را به فارسی **خوک** و یا **گراز** گویند.

[مرغان]

و اما مرغان که مشهورترین انواع آن، **ایلبه‌سۆن**[۱۶۲] ilbəsün یعنی اردک است. نرش را تورکان **سۆنا**[۱۶۳] sona و ماده‌اش را **بورچېن** borçın خوانند. به فارسی لغتی در این باب وضع نشده، اعم از ماده و نر به اسم مرغابی خوانده می‌شود.

نیز انواع و اقسام اردک که در نزد اهلش معروف است و از آن جمله:

چورکه[۱۶۴] çurkə، و **تیمورقنات**،
و **ایرکه** irkə، و **آلالوغا**[۱۶۸] alaluğa،
و **سۆقسور**[۱۶۵] soqsur، و **آلاپۆکه**[۱۶۹] alapökə
و **آلماباش**[۱۶۶] almabaş، و **باغچال** bağçal،
و **چاقېرقاناد**[۱۶۷] çaqırqanad،

که به هفتاد نوع بالغ است، در فارسی جز ترکیب مرغابی (مرغ + آب + ی) لفظی در برابر این همه موجود نیست. و چون خواهند انواع آن را از هم تمیز دهند، لغت تورکی را استعمال کنند.

تۆغداق toğdaq، و **چاغروق** çağruq،
و **تۆغدارې** toğdarı، و **قېل قویروق** qıl quyruq،

و **قولاپورغا** qula purğa، و **چاپلاق** çaplaq،
و **یاپالاغ** yapalağ، و **قاراقوش** qaraquş،
و **قولادو** quladu، و **تیلبه قوش** tilbə quş،
و **لگلک** ləglək، و **چېقچېغ** çıqçığ،

تک قوشلارېن آدلارې یۏخدور. هامېسېن تۆرکجه دئیه‌رلر.

- و داغ و دۆزده:

چېلغا çılğa، و **قېرآلان** qıralan،
و **سۏقماغ** soqmağ، و **تۏقای** toqay،
و **دۆش** döş، و **کۆل** köl،
و **آرغا دال** arğadal، و **کۆله‌ک** kü(ö)lək،
و **قېرایشمه** qırişmə، و **سانگ** sang،
و **بورتاغ** burtağ، و **سایانگ** sayang،
و **سیگریتمه** sigritmə، و **چاقېل** caqıl،
و **سېرت** sırt، و **سای** say،
و **اوچما** uşma، و **شورتانگ** şurtaŋ
و **ایشمه** işmə،
و **اېلال** ılal،

تک شئیلرین چۏخونا [سارتلار] آد تعیین قېلمایېبلار.

[و اما از میان نام‌های پرندگان دیگر به این نام‌ها نامی در فارسی تعیین نـشده اسـت. و به صداهای حیوانات نظیر صیحه‌ی اسب، صدای شتر، نالـه‌ی محـزون، عرعـر خـر، عوعـوی سگ لفظی وجود ندارد.]

[اسب]

- انواع اسب را نیز،

تۏبوجاق[۱۷۰] tobucaq، و **یابو** uabu،
و **آرغوماق** arğumaq، و **تاتو** tatu،
و **یئکه** yekə،

همه را به تورکی گویند. اکثر سنین اسب را نیز به تورکی گویند، تنها کلمه‌ی کرّه در فارسی موجود است. دقایقی را، مثلاً:

تای tay، و **تولان** tulan،
و **غونان** ğunan، و **چیرغاولانغا**[۱۷۲] çırğavlaŋa،
و **دؤنن**[۱۷۱] dönən،

به تورکی ادا کنند و اغلب فارسی‌زبانان این کلمات را نیز نمی‌دانند.

گرچه کلمه‌ی زین در فارسی وجود دارد؛ ولی اکثر لوازم اسب از آن جمله:

جیبیلگر[۱۷۳] cibilgər، و **غان‌چوغا**[۱۷۷] ğançuğa،
و **حانا**[۱۷۴] hana، و **چبلبور**[۱۷۸] çılbur،
و **تؤقوم** toqum، و **قوشقون** quşqun،
و **جازلیق**[۱۷۵] cazlıq، و **قانتار** qantar،
[و **اؤلان** olaŋ و **قؤم** qom] و **تؤفک** tüfək،
و **اؤلان‌چاغ**[۱۷۶] olançağ، و **تؤقا**[۱۷۹] toqa ،

را به تورکی گویند.

لفظ **تازیانه** در فارسی موجود است؛ ولی [**بؤلدؤرگه** büldürgə و **چاپچورغا** çapçurğa]
تمام کلمات مربوط به آلات و ادوات جنگ و دلاوری به تورکی گفته می‌شود. مثلاً:

جیبه cibə، و **قاربیجي** qarbıcı،
و **جوشن** cebşən، و **کیجیم**[۱۸۱] kicim،
و **کؤهه** köhə، و **ههه**[۱۸۲] hehe.
و **قانغالدوروق**[۱۸۰] qanğalduruq،

[پوشاک]

▪ و اسامی لباس نیز، از آن جمله [است]:

دستار dəstar، و **تؤپی** topi،
و **قالپاق** qalpaq، و **شیرداغ** şirdağ،
و **نوروزی** novruzi، و **ده‌گه‌له**[۱۸۳] dəgələ،

و **ییلک** yilək
و **قور** qur
و **یاغلیق**[۱۸۴] yağlıq
و **تیرلیک** tirlik
را به تورکی گویند.

[نام‌های خوراک‌ها]

▪ از گوشت‌های خوردنی، گرچه به بعضی از اعضای گوسفند لغتی وضع شده، ولی
اَرقا[۱۸۵] arqa،
و **ایگیک**[۱۸۸] igik،
و **آشوغلوغ ایلیک** aşuğluğ ilik،
و **اؤرتا ایلیک** orta ilik ،
و **یان سۆنگه‌ک**[۱۸۶] yan süngək،
و **بۆغوزلاغو** boğuzlağu ،
و **قابورغا**[۱۸۷] qaburğa،
را به تورکی گویند.

▪ و هم‌چنین از مأکولات[۱۸۹] و مشروبات:
قایماغ qaymaq،
و **بولاماغ** bulamağ،
و **تتماج** tutmac،
و **قوروت** qurut،
و **اوماج** omac،
و **اؤلابا**[۱۹۱] olaba،
و **کوماج** komac،
و **مانتو** mantu،
و **تالغان** talğan،
و **قویماغ** quymağ،
و **قاتلاما**[۱۹۰] qatlama،
و **اؤرگه‌منچی**[۱۹۲] örgəmənçi،
[را به تورکی گویند.]

▪ و **قیمیز** qımız،
و **سورمه** sorma ،
و **باخسوم** baxsum،
و **بوزه** boza .

اگر خواهیم با این جزئیات مشغول شویم، سخن به تطویل[۱۹۳] انجامد. و اینک مختصری از قواعد صرف و نحو را بازگوییم.

[باب مفاعلة]

در ابواب افعال عربی بابی به نام مُفاعَلَة موجود است که اگرچه لفظاً یک کلمه است؛ ولی فعل مشتمل بر کاری است که از طرف دو شخص انجام داده شده است. مانند معارضه، مقابله، مشاعره و مکالمه. و این خود بابی مستقل در صرف و نحو عربی است.

فارسی‌گویان با وجود دعوی فصاحت و بلاغت، از فواید این باب و این طرز ادا بالتّمام[۱۹۴] محروم‌اند؛ ولی بلغای تورک، با اضافه‌ی حرف شین به جوهر مصدر، این مقصود را به نحو احسن برمی‌آورند.

چنان که:

چاپیشماق çapışmaq، و **قوجوشماق** qucuşmaq

و **تاپیشماق** tapışmaq، و **اؤپۆشمک** öpüşmək،

و این لفظی شایع است. واضعین این لفظ درخور همه گونه تحسین و جای تسلیم‌اند که اداتی بس نیکو ساخته‌اند و به واسطه‌ی همین نیز رجحان[۱۹۵] فصحای تورک بر فارسی‌زبانان معلوم و مبرهن[۱۹۶] می‌شود.

[افعال دو مفعولی]

نیز در اصطلاح صرف عربی، افعال دو مفعولی وجود دارد که دلالت معنای آن نیز بس مهم و معتبر است. فارسیان از این نیز محروم‌اند. در تورکی این مقصود به وجهی احسن برآورده می‌شود. در عربی گویند:

أعْطَيْتُ زَيْداً دِرْهَماً.

تورک‌زبانان تنها به واسطه‌ی حرف تاء به آخر جوهر مصدر این مقصود را وجیزتر[۱۹۷] ادا کنند:

یۆگۆرت yügürt، و **یاشورت** yaşurt ،

و **قیلدورت**[۱۹۸] qıldurt، و **چیقارت**[۱۹۹] çıqart.

[لفظ چی]

▪ باز تورکان برای بیان منصب و یا پیشه و یا هنر شخصی، بـه آخـر کلمـات، **چـی** çi اضافه می‌کنند. در فارسی این ادات موجود نیست و آنان نیز در این مقام متوسّل به ایـن ادات شوند:

قورچی qorçi، و **نیزه‌چی** neyzəçi،
و **سوچی** suçi، و **شۆکۆرچی** şükürçi،
و **خزانه‌چی** xəzanəçi، و **یورتچی** yurtçi،
و **کیره‌ک یاراقجی**[۲۰۰] kirəkyaraqçi، و **شیلنچی**[۲۰۲] şilənçi،
و **چۆگنچی**[۲۰۱] çögənçi، و **اَختاچی**[۲۰۳] axtaçi،

[الفاظ پیشه و هنر]

و **قوشچی** quşçi، و **یورغاچی**[۲۰۵] yorğaçı،
و **بارسچی** barsçi، و **حالواچی**[۲۰۶] halvaçi،
و **قوروقچی** qoruqçi، و **کیمه‌چی** kiməçi،
و **تامغاچی**[۲۰۴] tamğaçı، و **قۆیچی** qoyçi،
و **جیبه‌چی** cibəçi،

[و باز در موضوع پیشه و هنر پرنده]

و **قازچی**[۲۰۷] qazçi، و **کییکچی** kiyikçi
و **قوچی** quçı، و **تاووشقانچی** tavuşqançı.
و **تورناچی** turnaçi،

[که در زبان فارسی موجود نیست و آنان بسیاری از آنچه را که مذکور افتاد، به تورکی بیان کنند.]

[مصدر ظنّ و گمان]

▪ نیز در تورکی اداتی است که دلالت می‌کند بر آنچه کسی عملی را انجام نداده باشد و خواهد که خود را انجام داده نشان دهد. مثال:

بارغودیک barğudik، و **آیتقودیک** aytqudik،
و **یارغودیک** yarğudik، و **قایتقودیک** qaytqudik،
و **کیلگۆدیک** kilgüdik، و **اورغودیک** urğudik
و **بیلگۆدیک** bilgüdik، و **سۆرغودیک** sorğudik.

زبان فارسی از این نیز محروم می‌باشد.

[فعل شتاب]

▪ در زبان تورکی، با اضافه‌ی حرف جیم در اواخر افعال، معنی شتاب و عجلـه مفهـوم می‌گردد. این یک نیز هم‌چنان در زبان فارسی نیست:

ییتکئچ[۲۰۸] yitkeç، و **یارغاچ** yarğaç،
و **ایتکئچ**[۲۰۹] itkeç، و **تاپغاچ**[۲۱۰] tapğaç
و **بارغاچ** barğaç، و **ساتغاچ**[۲۱۱] satğaç.

[فعل مبالغه]

▪ نیز با علاوه‌ی[۲۱۲] حرف راء به آخر بعضی کلمات، مبالغه و سعی اراده می‌شود:

بیله‌کۇر[۲۱۳] biləkör، و **کیته‌کۇر**[۲۱۴] kitəkör
و **قېلاکۇر** qılakör، و **یتیه‌کۇر**[۲۱۵] yitəkör.

[صفت مبالغه و تفضیل]

▪ نیز برای نشان دادن مبالغه در صفت و بالاخص در رنگ‌هـا، حـرف **پ** و یـا **م** را بـه حرف اول کلمات افزوده و بعد خود کلمه را ذکر کنند:

آپ‌آق apaq، و **قېپ‌قېزېل** qıpqızıl،
و **قاپقارا** qapqara، و **ساپ‌سارې**[۲۱۶] sapsarı،

و **یوپ‌یومالاق** yupyumalaq، و **آپ‌آچیق**[۲۱۸] apaçıq
و **یاپ‌یاسسی**[۲۱۷] yapyassı، و **چوپ‌چوقور** çupçuqur.

و امثله‌ی این معنی بسیار است. مثال برای میم:
گؤمگؤی[۲۱۹] kömköy،
و **یام‌یاشیل** yamyaşıl
و **بوم‌بوز** bomboz.

[آلات بزم و رزم]

نیز با افزودن حرف واو و لام به آخر کلمات، صفات مخصوصی به ظهور می‌رسد کـه در آلات بزم و رزم و سایر خدمات سلاطین اهمیت بسیار دارد:

هیره‌وول[۲۲۰] hirəvül، و **کیتپه‌وول**[۲۲۵] kitpəvül،
و **قاراوول** qaravul، و **یاساوول** yasavul،
و **چانداوول**[۲۲۱] çaŋdavul، و **بؤکه‌وول**[۲۲۶] bökəvül،
و **یاناوول**[۲۲۲] yaŋavul، و **شیغاوول**[۲۲۷] şiğavul
و **سؤزه‌وول**[۲۲۳] sözəvül، و **داقاوول** daqavul.
و **تاپاوول**[۲۲۴] tapavul،

[صفت رسوخی]

نیز با افزودن حرف لام به آخر صفات معنی دوام و رسوخ حاصل می‌شود:

یاسال yasal، و **تارقال**،
و **قابال** qabal، و **توْسقال** tosqal
و **تونقال**[۲۲۸] tunqal، و **سؤیورغال** soyurqal.

در زبان تورکی، از این نوع دقایق و نکات باریک فراوان است، که چون کسی تاکنون در آن تأمل نورزیده، هم‌چنان در پرده‌ی اختفا[۲۲۹] مانده است.

[نام مکان‌ها]

[دیگر، حرف قاف به برخی از نام‌های محل و مکان ملحق سازند و آن را به فصل و یا امری منسوب دارند. مانند:

قیشلاق qışlaq، و **آولاق** avlaq،
و **یایلاق** yaylaq، و **قوشلاق** quşlaq.

و این نیز عجب است که فارسیان آن را به لفظ تورکی بیان کنند.

در این الفاظ و عبارات، دقایقی این چنین فراوان است، و از آن جا که تاکنون کسی به کنه آن پی نبرده، مخفی مانده است.]

[شعر گفتن به فارسی]

جوانان کم‌مایه‌ی تورک، نظر به آسانی زبان فارسی، به این زبان غزل‌سرایی می‌کنند. فی‌الحقیقهٔ، اگر درست ملاحظه و تأمل کرده شود، با وجود وسعت و فسحت[۲۳۰] که زبان تورکی راست و ذکر آن گذشت، ابزار هنر و سخنوری و غزل‌سرایی در این زبان سهل‌تر خواهد بود. با این ملاحظاتِ شایسته چنان بودی که اهل ادب این طایفه، به زبان خود طبع‌آزمایی و هنرنمایی می‌کردند و به زبان غیر غزل‌سرایی را هنر نمی‌شمردند. و اگر به فارسی نیز شعرسرایی می‌کردند، تا بدین پایه در زبان خود طریق مسامحه[۲۳۱] نمی‌پیمودند. و اگر در این امر اصرار داشتند، لااقل به همان قدر که به فارسی شعر می‌گفتند به تورکی نیز رغبت می‌کردند.

این کار از حوصله‌ی عقل و خرد بیرون است که هنرمندان تورک، با آن‌که تورکی نوشتن در حیطه‌ی تسلط آن‌هاست، به فارسی می‌نویسند. راستی آنان‌که از تورکی نوشتن عاجز و درمانده‌اند و اگر خواهند به تورکی شعر سرایند، چنان خواهد بود که فارسی‌زبانی به تورکی شعرسرایی کند و پیش فصحای تورک آنچه سروده‌اند، خواندن نتوانند؛ زیرا که در هر جمله‌ای صد عیب و نقص پیش خواهد آمد. البته استعمال معانی بدیعی که در این زبان است برای مبتدیان در آغاز کار سهل نخواهد بود. مبتدیان در مقابله با این‌گونه دشواری‌ها سر بتابند و به راهی آسان‌تر گرایند و چون چندی بدین منوال گذرد، به این حال خوی گیرند و

دیگر تورک این عادت بر آنان به سهولت امکان‌پذیر نمی‌گردد و آنان بـه ایـن عـذر متعـذّر[۲۳۲] شوند، و بالنتیجه این مبتدیان نیز به گروه تورکان پارسی‌گوی پیوندند و این راه را بـاب طبـع خود شناسند. مبتدیان آنچه نوشته و گفته‌اند، خواهند که بر اهل فـن و اسـاتید خواننـد و ایـن خود عادت جمله‌ی صاحب‌قلمان است و چون اهل فن نیز هم‌چنان فارسی‌گویاننـد و از کـلام تورکی بهره ندارند، جوانان تورک به فارسی سخن سرایند و سرانجام به سلک[۲۳۳] آنان درآیند.

خلاصه‌ی کلام آن‌که تفوّق[۲۳۴] زبان تورکی بر فارسی و وسعت میدان سـخن در تـورکی بالاخص در طریق نظم تاکنون شناخته و معلوم نبود و در نهان‌سرای کتمان فرو خفتـه بـود و روی به فراموشی می‌گذاشت.

[الفاظ تورکی]

این خاکسار، چون در اوان شباب به شعر و ادب دل باختم و آثار و شراره‌های طبـع مـن به منصه‌ی[۲۳۵] ظهور پیوست، چون خواستمی گوهری را که از دریای ضـمیر بـه سـاحل طبـع می‌آید عیان سازم، خود را از عادات مذکور بری داشتن[۲۳۶] نمی‌توانستم و هم‌چنان بـه فارسـی می‌نوشتم؛ ولی آن‌گاه که به سن تعقّل و شعور پای نهادم، حق ـ سُبْحانَهُ وَ تَعالَی[۲۳۷] ـ نـوری در ضمیرم برافروخت و چون بالطبع نیز مشکل‌پسند و دقیق هـستم، بـه زبـان تـورکی نیـک اندیشیدم. و چون در معانی عمیق این زبان تأمل کردم، در پیش چشمم عالمی پدیـدار شـد از هجده هزار عالم بزرگتر، و زیب و زینت سپهرش از نه کرسی فلک برتر، و گوهرهای مخـزن رفعت و فضل آن از دُرر و کواکب رخشان‌تر.

در گلگشت این عالم که گل‌هایش از اختران سپهر درخشنده‌تر بود، فـرو شـدم. اطـراف حریم آن از گذرگاهِ اقدام مصون بود و اجناس غریبش از دسترس اغیار[۲۳۸] مأمون[۲۳۹].

ولی چون نیک نگریستم، دیدم که مار بسیار بر سر این گنج شاهوار خفته و خار بی‌شمار بر ساحت این گلزار راه یافته [است.] بر خاطرم خطور کرد که همانا از نـیش مـاران و نیـشتر خار مغیلان[۲۴۰] است که خردمندان اهل طبع از این گنج هنر بهره گرفتن نمـی‌تواننـد و گـروه گل‌چینانِ نظم از گل‌های شاداب آن محروم می‌مانند. چون بی‌باک و فارغ‌ضمیر در ایـن امـر خطیر، صرف همت کردم، از تماشای این گلشن حظی وافر[۲۴۱] نصیبم گشت. و سپاه طـبعم در آن میدان وسیع تورک‌تازی آغازید. و مرغ خیال در سپهر لایتناهی‌اش[۲۴۲] بلندپروازی گرفـت.

و صرّاف دل، از جواهر گنجینه‌اش برخوردار شد، و از نکهت[۲۴۳] ریاحین و گل و یاسمین محظوظ[۲۴۴] گشت.

[دیوان‌های من]

چون این موهبت نصیبم شد، نتایج و آثار طبع را بر اهل روزگار ارزانی داشتم.

[۱.] از آن جمله دیوان **غرائب الصغر** است که در سنین صباوت[۲۴۵] صورت نگارش یافت که از غرایب معانی به صورت بدیع معالی آراسته‌ام و در دل خلق طوفانی از آتش افروخته‌ام.

[۲.] و **نوادر الشّباب** که در اوایل جوانی از کلک[۲۴۶] بیان صورت نمایش دیوان و آرایش بوستان پذیرفت. به وسیله‌ی این نوادر[۲۴۷] در ملک جوانی غوغایی به پا کرده و آرام از دل جوانان بازگرفته‌ام.

[۳.] و **بدایع‌الوسط** در اواسط عمر خامه‌ی[۲۴۸] خیال نقش‌بند زیب و سحر پیوند زینت گشته است، بدین بدایع شوری در قلوب شیدا و آتشی در کانون دل‌ها افروخته‌ام.

[۴.] **فواید الکبر** را خامه‌ی تخیّلم در اواخر حیات، رشگ نگارخانه‌ی *چین* و غیرت خلد برین کرده است، به واسطه‌ی این دیوان، بزرگان را از زلال آن فایدتی رساندم و مشعله‌ی هوسات آنان را از زلال نصایح، آب روان پاشیدم.

[خمسه]

چون صیت و شهرت این چهار دیوان به اطراف و اکناف[۲۴۹] جهان رسید، آن‌گاه دست بر ترتیب *خمسه* زدم:

[۱.] طبعم در باغِ **حیرةالابرار** گل‌ها به بار آورد و روح *شیخ نظامی* از **مخزن‌الاسرار** درهایی نثارم کرد.

[۲.] و آن‌گاه که خیالِ من در شبستان **فرهاد و شیرین** فرو می‌رفت، نفس روح‌افزای *میرخسرو* از آتش **خسرو و شیرین** چراغ روانم را روشن می‌کرد.

[۳.] و چون در وادی عشق **لیلی و مجنون** سرگشته و حیران بودم، همت *خواجو* از **گوهرنامه‌ی** خود جواهری برایم فرستاد.

[۴.] و چون خواستم **سبعه‌ی سیاره** را ترتیب دهم، اشرف هفت حوری از **هفت پیکرِ** خود به خدمتم فرستاد.

[۵.] و چون مهندس طبعم اساس **سد سکندری** را برمی‌افراشت، حضرت مخدومی از **خردمندنامه** کوس اصلاح و امداد را نواخت[۲۵۰].

[دیگر آثار]

[۱.] چون از ترتیب **خمسه** نیز فراغتی حاصل شد گیتی‌نورد تخیّلم، در صحرای تاریخ سلاطین تورک‌تازی آغازید و از عمق ظلمت حوادث، **زبدة‌التواریخ** را بیرون کشیدم و نام سلاطینِ رفته را با این آب حیات، زندگانی جاوید بخشیدم.

[۲.] و چون کلکِ من **نسایم المحبّة** را پرداخت، جهانی را فیض‌رسان ارواح مقدس اولیاء الله گردید.

[۳.] و چون به ترنّم الحان **لسان‌الطیر** آغاز کردم با لسان‌الطیر، اسرار حقیقت را در لباس مجاز به منصه‌ی ظهور رساندم.

[۴.] و چون به ترجمه‌ی خزینه‌ی **نثراللآلی** رسیدم، با **نظم‌الجواهر**، حلّه‌ی[۲۵۱] ابکار معانی را مرصّع[۲۵۲] ساختم و چون در بحار **میزان‌الاوزان** غوطه‌ور شدم از *نصیر طوسی* طلب آمرزش کردم.

[۵.] و نیز به رسایلی و به مکاتیبی رقم زدم که سحربازان فارسی‌گوی و افسانه‌پردازان پهلوی‌سرای در این باب اوراقی آراسته و اجزایی پیراسته‌اند که اگر دانایی که از دقایق فارسی و لطایف تورکی بهره‌مند است، به حکم عدل و انصاف در آن نظر افکند، امیدوار چنانم که مرتبه‌ی سخنم از اوج معانی فرو نخواهد آمد و ترتیب کوکبه‌ام از درجه‌ی عالی تنزّل نخواهد کرد.

[دیوان‌های فارسی]

از این سخنان، مدعی نپندارد که چون الفاظ تورکی ملایمِ طبع من است، لذا در این باب مبالغت می‌ورزم و یا چون انس و الفت من با عبارات فارسی اندک است، از این روی در معنی

و انکار آن جهد می‌کنم. کس چون من صلاح و فساد این زبان را آن‌چنان که باید نداند، که من در آموختن دقایق آن، رنج فراوان برده‌ام.

در نوبهار گلشن عمر که بین سنین پانزده و چهل و پنج است، بلبل طبع آدمی شیفته‌ی جمال هر گلبن و پروانه‌ی روح، فریفته‌ی شمع حسن است.

و هم در این زمان وقوع هر حال و حادثه‌ای باعث فریفتگی به حسن و ناز و عشق و نیاز می‌گردد و هرکسی در این موقع به طریق غزل روی می‌آورد و به غزل‌سرایی و یا خواندن دواوین غزل می‌پردازد.

دیوانی از این نوع که از دسترس تحقیق این فقیر در بین سنین مذکور دور باشد، موجود نیست. و بالاخص دیوان رهبر و پیشرو اهل درد ـ *امیرخسرو دهلوی* ـ که در طریق عشق، درد و نیاز و سوز و گداز را به اطراف جهان رسانید و از مشعل عشق او، این پرتو در این خاکدان افتاد.

▪ هم‌چنین دیوان سرخیل[۲۵۳] و سرفرازِ اهل حقیقت ـ *خواجه حافظ شیرازی* ـ که نشانی از انفاس روح‌القدس و نسیمی از انفاس روح بوده است.

▪ و نیز دیوان پیر و استاد این فقیر و صاحب ارشاد اهل طریقت: شیخُ الإسْلام، جمیعُ أهْلِ الله، حضرت مخدومی، نورُ الْملّةِ وَ الدِّین، *مولانا عبدالرحمن جامی* ـ قُدِّسَ سِرُّهُ ـ که لطایف روح‌پرور و ظرایف روح‌گسترِ هر غزلش کَالوَحیِ الْمُنزَل[۲۵۴]، و هر رساله‌اش کَأحادیث نبیِّالْمرسَل[۲۵۵]، عالی‌شأن و رفیع‌مکان است. هر لطیفه‌اش از درّ ثمین[۲۵۶] آبدارتر و از لعل آتشین درخشنده‌تر است.

کلام موجزْ نظامِ دو استاد مذکور که چاشنی کمالات و نهایت حالات خود را نیز بر آن افزوده‌اند که هذا شئیٌ عجیبٌ، همه را به کرّات خوانده و از برکرده‌ام، و از دقایق و لطایف قصاید و غزلیات آنان حظی وافر برده و به بدایع و لطایف آنان هرچند کوتاه، تتبّع نیز کرده‌ام.

[شش قصیده]

[۱.] از قصاید *امیرخسرو*، **بحرالابرار** مشهورتر است. خود در این باب گوید:

«اگر دیوان قصاید و غزلیات و مثنویات من که متجاوز از صد هزار بیت است، از صفحه‌ی روزگار سترده و از جریده‌ی دوران محو گردد و تنها این قصیده بر جان ماند، جهت استیفای معنی وافی و به پیش اهل طبع بر فضیلتم دلیلی کافی خواهد بود.»

مطلع قصیده این است، بیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

کوس شه خالی و بانگ غلغلش دردسر است،
هرکه قانع شد به خشک و تر، شه بحر و بر است.

حضرت مخدومی بدین قصیده جوابی نوشته که نام آن **لجّةالأسرار** است و مطلع آن این است، بیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

کنگره‌ی ایوان شه کز کاخ کیوان برتر است،
رخنه‌ها دان کش به دیوار حصار دین درست.

اگر آن دریای ابرار است، این یک به منزله‌ی ابر بهار است که به مرتبه از آن بلندتر و به بهره از آن فائده‌مندتر می‌باشد و بر روی آن سایه گسترده و بر سرش درهمی فشاند. فقیر از طریق نیاز، به تتبع این دو استاد بزرگوار و سرافراز اقدام کرد و قصیده‌ی به عنوان **تحفة الأفکار** پرداخت که مطلعش این است، بیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است،
اخگری بهر خیال خام پختن بر سر است.

در این قصیده، عبارات پرمعنی و اشارات دل‌انگیز افزودم که استادان و اهل فن مسلم دارند. هرکسی را که در این باب تردیدی باشد، به **بهارستان** *حضرت مخدومی* که سزاست بهارستان حیات و نگارستان نجاتش خوانند، تواند رجوع کند.

حضرت مخدومی این مطلع را در آن جا آورده و از طریق استشهاد آن را ستوده که اگر این منشور[۲۵۷] دولت، بر طاق سپهر تعلیق[۲۵۸] شود رواست. و این طغرای[۲۵۹] سعادت را بر گردن مشتری بیاویزند موجب مباهات است. در آن کتاب، این محل را یافته و نظری افکندیم و دانستیم که در این باب قصوری نورزیده‌ایم.

[۲.] *امیرخسرو دهلوی* نیز قصیده‌ای به نام **مرآت‌الصفا** دارد که به تتبع **خلاق‌المعانیِ** *خاقانی شروانی* سروده و مطلع آن این است، بیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

دلم طفل است و پیر عشق استادِ زبان‌دانش،
سواد الوجه سبق و مسکنت کنج دبستانش.

حضرت *مخدومی* در جواب آن، قصیده‌ای به نام **جلاءالرّوح** پرداخته که مطلعش این است، بیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش،
سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق‌خوانش.

فقیر نیز به تتبع این بزرگوار قصیده‌ی **نسیم‌الخلد**[۲۶۰] را ساختم که مطلعش این است، بیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

معلم عشق و پیر عقل‌دان طفل سبق‌خوانش،
پی تأدیب طفل اینک فلک شد چرخ گردانش.

در این قصیده نیز بسی گوهر معنی درج و نقد عمر خرج شده است.

[۳.] نیز قصیده‌ی **روح‌القدس** را بلند آوازه گردانیدم که ارواح قدسیان از آن تازه گشت، مطلع آن این است، بیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فع‌لن] :

زهی به خامه‌ی قدرت مصوّر اشیاء،
هزار نقش عجب هر زمان از او پیدا.

[۴.] و قصیده‌ی **عین‌الحیات** را پرداختم که بر تن غافلین جان بخشیده است و مطلع آن این است، بیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

حاجبان شب چو شادروان سودا افکنند،
جلوه در خیل بتان ماه سیما افکنند.

[۵.] و با قصیده‌ی **منهاج‌النجات** طریق هدایت سپرده و اهل ضلالت را به شه‌راه نجات راهبر شدم. مطلع آن این است، بیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

زهی از چشم رویت چشم مردم گشته نورانی،
جهان را مردم چشم آمدی از عین انسانی.

[۶.] و با قصیده‌ی **قوت‌القلوب** به قلوب ضعیف رهروان حقیقت، از آن قوت قوّت بخشیدم. مطلع آن این است، بیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

جهان که مرحله‌ی تنگ شاه‌راه فناست . . .
در او مساز اقامت که راه شاه و گداست.

این شش قصیده حمد و نعت و ثنا و موعظت است و بر اهل تصوف به زبان حقیقت، معرفت [است.]

[چهار قصیده]

نیز خامه‌ام به طریق شعرای ظاهر چهار قصیده که موسوم به **فصول اربعه** در کیفیت برودت و حرارت و رطوبت و پیوست، رقم زده که هم‌چون چهار فصل در ربع مسکون شایع گشته است.

[ترصیع]

سخن‌پرداز و استاد عالی‌شأن، *خواجه کمال‌الدین* [سلمان]، که در میدان قصیده چابک‌سوار است و بی‌نظیر، قصیده‌ای به صنعت ترصیع[۲۶۱] آراسته و در هجده بیت به اتمام رسانده است و در واقع چنان هنرنمایی کرده است که اهل فن در تعمق و تأملش سرگردانند.

صنعت ترصیع در غیر مطالع وجود ندارد، اگرچه مطلع مستخرج آن عاری از سقم[۲۶۲] است؛ ولی در مصرع اول تخلفی روی‌داده است. آن مطلع این است، بیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار،
هوای جنت کویت ببیخت مشک تتار.

بسیاری از سخنوران به تتبع این قصیده پرداخته‌اند و لیکن توفیق، رفیق آنان نشده است. مطلع قصیده که این فقیر ساخته، این است، بیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

چنان وزید به بستان نسیم خلد بهار،
کز آن رسید به یاران شمیم وصل نگار.

اگر به دیده‌ی تحقیق و چشم بصیرت در این مطلع نظر افکنند، دانند که این مطلع مرصّع از هر نوع عیب معرّا[۲۶۳] و نمونه‌ای جهت ترصیع است که از هرگونه نقصانی مبرّاست.

و نیز در این باب رباعی‌ای ساختم که تا *احمد بن خلیل* قاعده‌ی رباعی را وضع کرده، در صنعت ترصیع کس چنین رباعی نشنیده است. و آن رباعی این است:

رباعی

ای روی تو کوکب جهان‌آرای،
وی بوی تو اشهب روان‌آسای.
بی‌موی تو یارب! چنان فرسای،
گیسوی تو چون شب فغان‌افزای.

[دیوان غزلیّات فارسی]

و به طرز *خواجه‌ی شیراز* که جمیع سخنوران وی را مسلم دارند، **دیوان غزلیات فارسی** را بپرداختم که ابیات آن از شش هزار افزون است و بسیاری از آن‌ها به تتبع آن حضرت پرداخته شده است.

و بعضی نیز به طرز *شیخ سعدی* ـ قُدِّسَ سِرَّهُ ـ که الحق استاد طرز غزل است.

و بعضی از آن به اسلوب *امیرخسرو* که شعله‌ی فروزان آتش عشق و اشک‌ریز خانه‌ی درد است.

و بعضی به طرز حضرت مخدومی، *جامی* که مهر لامع[۲۶۴] اوج کمال و جامع حالات عزیزان مذکور است، و دیوان اشعار وی موافق طبع ابنای روزگار می‌باشد، گفته شده است.

در آن دیوان، بدایع دل‌انگیز معانی درج است که شرح و تفصیل آن شایسته‌ی فقیر نخواهد بود، و در آن از تمام انواع شعر مانندِ **مقطّعات**، **رباعیّات**، **مثنویّات** و تواریخ و از آن جمله قریب پانصد معمّا از خامه‌ی من بر صفحه‌ی روزگار و از قلمم بر اوراق لیل و نهار نقش بسته است که بسیاری از آن به نظر سعادت اثر *حضرت مخدومی* رسیده و شرف تحسین و اصلاح آن حضرت را کسب کرده است.

[حفظ شعر]

گذشته از این مراتب، در ایام جوانی از ابیات رنگین شعرای افسونگر و شوریده‌ی شیرینْ اشعار، قریب پنجاه هزار بیت به خاطرم سپردم و به واسطه‌ی همان اشعار تسلّی خاطر می‌یافتم.

در موقع خواندن این اشعار، در اصلاح و فساد و دقایق معانی و نکات مخفی آن تأمل می‌کردم. هیچ عیبی و هنری که فارسی را است، از دیده‌ی طبع من پوشیده نیست. و هم در آن وادی، جایی که رونده‌ی خامه‌ام قدم نگذاشته باشد، نمانده است.

[التماس حک و اصلاح]

بیش از سی سال در ملک *خراسان* – که بر اهل فضل و کمال مصر معظّم و سواد اعظم ممالک عالم است – جمیع شعرای شیرین‌کلام و فصحای واجب‌الاحترامِ این مُلک، هر معانی که بر اوراق و صحایف می‌نگاشتند، به نزد من آورده و التماس اصلاح و تصحیح آن می‌کردند. هر نکته‌ای که در این باب بر خاطرم خطور می‌کرد، به نظر قبول استماع کرده و از طریق انصاف مسلم می‌داشتند. و اگر احیاناً از قبول آن ابا می‌کردند چون با دلایل متقن[۲۶۵] خاطرنشان می‌شد، شاکر و ممنون، سرِ تسلیم فرود می‌آوردند.

و بسا خرده‌دانان اهل معانی و دقایق، چون در اشعار *انوری* و *سلمان* اتفاق نداشتند، جهت محاکمه نزد این فقیر می‌شتافتند و هر حکمی که در این باب از جانب من صادر می‌شد، به منزله‌ی برهان قاطعی بود. و مناظره و مناقشه برطرف می‌شد.

مناقشاتی که در باب غزلیّات *میرشاهی* و *مولانا کاتبی* و مثنویّات *نظامی* و *امیرخسرو دهلوی* صورت وقوع می‌یافت نیز با حکمیّت فقیر، قطع می‌گردید و مهم‌تر از همه آن‌که حضرت ارشاد پناهی ـ نوّرهُ مَرْقَدهُ نُوراً[۲۶۶] ـ که سخن وی بعد از کلام مَلِک‌العلّام[۲۶۷] و احادیث معجزْ نظام خیرُ الأنام[۲۶۸] ـ عَلَیْهِ السَّلامُ وَ الصلاةُ ـ است و در بیان فارسی سخنی به درجه‌ی کلام وی نیست، بسیاری از کتب و رسایل و غزلیات و قصاید خود را که در واقع جواهر معانی را به سلک سخن کشیده و از نهان‌خانه‌ی ضمیر به تماشاگه جلوه و ظهور رسانده، جهت مطالعه‌ی این فقیر می‌داد و می‌گفت:

«این اوراق را از آغاز تا انجام نظر افکن و آنچه در این باب بر خاطرت می‌گذرد، بازگوی.»

و آنچه آن در جواب می‌گفتم مقبول می‌افتاد.

دلیل این دعوی آن‌که در بیشتر از ده کتاب و رساله، نام این فقیر مذکور و با حمد و ثنا سطری چند مسطور شده است.

[عنوان صاحب‌قران]

از اثر این قبول نظر، متجاوز از یک قرن (= سی سال) است که در صحبت سلطان‌السلاطین و آستانه‌ی فردوس تزیین که مجمع زمره‌ی اهل حال و مقال و منبع فضل و کمال است، رتبه‌ی سخن فقیر به درجه‌ی عالی ارتقا یافت.

و سلطان‌السلاطین که مظهر لطف الهی و انوار حقایق نامتناهی است و ضمیر فرخنده‌اش دریای گوهر علوم، خاطر خجسته‌اش کیمیای ذات بندگان خاکسار، هر وقت که سخن از اصطلاح و قواعد عالی این طایفه در مجلس وی می‌رفت، فقیر را مخاطب می‌ساخت و هر آنچه از نتایج طبع اهل فصاحت و بلاغت مذکور می‌افتاد، مشارٌ إلیه[۲۶۹] او این حقیر بودی.

مرتبه‌ی این خاکسار در عهد وی بر فلک رسید و پایه‌ی قدر این بنده‌ی بی‌مقدار از آفتاب جهان‌تاب گذشت. در رساله‌ای که از اثر طبع فیّاض وی به ظهور آمده است، این بنده را در طریق انواع نظم با عنوان **صاحب‌قرانی**[۲۷۰] مفتخر و سرافراز و با صفت **بی‌مثل و انبازی**[۲۷۱] ممتازم فرموده‌اند.

بنده‌ی خاکسار، گرچه از تیره‌ی خاک کمتر بودم، لیکن در سایه‌ی تربیت آن آفتاب بلند، گل‌های رنگارنگ برآوردم. و این افتاده‌ی بی‌اعتبار هرچند از ذرّه کوچکتر بود، با تقویت آن سحاب، درهای گوناگون در صدف طبع بپرورانید.

ابیات دلسوز من در اهل مناجات آشوب و غوغا به پا کرد و غزلیّات بزم‌افروزم آه و واویلا در جمله‌ی خراباتیان[۲۷۲] افکند.

[دعوی به حق]

حاصل کلام آن‌که، بعد از اقامه‌ی این همه دلایل قوی و شواهد عظیم، وقوف و بل مهارت این فقیر در نظم تورکی و فارسی ثابت و روشن گردید.

و چون یکی را بر دیگری مرجّح دارم کسی را غیر تسلیم و تصدیق چاره‌ای نباشد.

در این باب، دلایل و شواهد دیگری نیز موجود است که از حوصله‌ی این رساله خارج می‌باشد و این جمله نشان می‌دهد که دعوی ما بیهوده و باطل نیست.

[ادب عرب]

قاعده و اصل کلی است که چون دوران حکمرانی به خلفای عرب رسید. نظم عربی در این دوره جلوه‌ای یافت، چنان‌که شعرای بزرگ و سخن‌گستران ملک الکلام چون *حسّان ثابت* و *لقیط* به ظهور رسیدند و در زبان عربی حق مطلب را ادا کردند و بدین سبب سلاطین عرب از آن جمله *ابراهیم مهدی*، *مأمون خلیفه* و هم‌چنین پسران سایر خلفا نیز قصاید غرّایی[۲۷۳] سرودند.

[ادب فارسی]

و چون ملوک عجم در بعضی از اقسام و ممالک، سلطنت مستقلی تشکیل دادند، سخنوران فارسی‌گوی به ظهور آمدند، چنان‌که در قصیده: *خاقانی*، *انوری*، *کمال اسمعیل ظهیر* و *سلمان*، و در مثنوی: *شیخ نظامی* و *میرخسرو*، و در غزل: *شیخ سعدی* و *خواجه‌ی شیراز* از مشاهیر آنان‌اند. و ذکر آن در فوق گذشت و حالی تطویل کلام را مجالی نیست.

از سلاطین عجم، *شاه شجاع* و *شاه طغرل* ابیات رنگین و غزلیّات شیرین سروده‌اند که در عهد خود مشهور بود و در اوراق روزگار مسطور [شد].

[ادب تورک]

آن‌گاه که دوران سلطنت از عرب و عجم به خوانین تورک رسید - در زمان *هلاکوخان*، *تیمور گورکان* و فرزند خلف وی، *شاهرخ میرزا* - شعرای تورکی‌گوی پیدا شدند و از اولاد و احفاد[۲۷۴] آن حضرت سلاطین خوش‌طبع به ظهور پیوست: *سکاکی*، *حیدر*، *خوارزمی*، *آتایی*، *مقیمی*، *امیری* و *گدایی* از آن جمله‌اند.

در میان آنان شاعری که بتواند با شاعران عجم لاف برابری زند، به ظهور نیامد غیر از *مولانا لطفی* که مطلعی چند دارد که شایسته‌ی مطالعه‌ی اهل طبع تواند بود. این مطلع از او است، بیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

اول که حسن ایتدی بهانه ایلنی شیدا قیلغالی،
گوز کودیک قیلدی سینی اوزینی پیدا قیلغالی.

[ترجمه]

آن‌که جهانی را به واسطه‌ی حسن خود دیوانه کرد،
تو را هم‌چون آیینه‌ی خود ساخت. اینک جمال وی در تو ظاهر است.

و غیر از *بابور شاه* از حکم‌داران شاعری پیدا نشد، این مطلع از او است، بیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل] :

نیچه یوز نینک کوروب حیران بولا ین،
الهی مین سینکا قربان بولا ین.

[ترجمه]

روی تو را ببینم و دیوانه گردم،
خدایا! من قربان بو بشوم.

[دوران سلطان حسین بایقارا]

تا این زمان که سلطنت این دودمان را ملک خاتم و تاج خلافت سزاوار و مسلم آمده است، دُرّ شهسوار بحر اصالت، گوهر عالی‌قدر کان عدالت، *رستم دستان* معرکه‌ی سپهبدی، *سام و نریمان* میدان سپهداری، گوهر زیبنده‌ی تاج سرافرازی، اختر فرخنده‌ی سپهر، اسکندر جمشیدْ جاهِ بزم جهان‌داری و خورشید عالم‌پناه انجمن جهانگیری، قلّه‌ی گردون‌سای جهان رفعت و نجات گوهرنشان سپهر عدالت، مردمک بینای حدقه‌ی فضل و کمال، بلبل خوش‌نوای حدیقه‌ی تکلّم و مقال، السُلطانُ ابنِ السُلطانِ الخاقانِ ابنِ الخاقانِ مُعِزُّ السَّلطَنهٔ وَ الدُّنیا وَ الدّین، ابوالغازی *سلطان حسین بهادرخان* ـ خَلّدَ اللهُ مُلْکَهُ و سَلْطَنَتَهُ وَ أفَاضَ عَلی الْعَالَمِیْنَ بِرَّهُ وَ مَکْرَمَتَهُ[۲۷۵] ـ

رباعی [ترجمه] :

تا فلک در آفاق به گردش می‌آید،
و هر شبانگاه گل ستارگان در این چمن می‌شکفند،
کسی شاهی چون او به خاطر ندارد،
و طبعی سلیم وی ندیده است.

* * *

تا فلک به دور خود ادامه می‌دهد،
نام وی پاینده و در بساط بخت و اقبال پایدار باد!
نطق وی جان‌بخش،
و نظم وی مستدام باد!

در تخت جهانبانی مقام و در مسند کشورستانی آرام گرفت، گوهرهـای امنیّـت در سـلک ملک کشید و در مزرع خواطر دانه‌ی جمعیّت افشاند.

چون ضمیر منیر وی گوهر کان معانی و ذهن مستقیمش مورد فیض سبحانی اهل کلام را ترفیه[۲۷۶] و ابتهاج[۲۷۷]، و سخن و سخنوری را رونق و رواج بخشید.

[دیوان سلطان حسین بایقارا]

در هر علمی تألیفات مفید و در هر فنّی تـصانیف منـتج بـه ظهـور پیوسـت. در مـسایل معنوی بدیع به وجود آمد. دواوین قصاید و غزلیّات منتشر گشت. طبع شریف و ذهـن لطیـف سلطان گرچه به فارسی‌گویی قادر و در تورکی ماهر بود، لیکن به مقتضای طبیعت فطری بـه تدوین دیوان تورکی میل فرمودند و ابیات دلپذیر و غزلیّات بی‌نظیر ترتیب دادند که تا عطـارد در دیوان‌خانه‌ی فلک رقم‌زن بوده است، گلشنی بدان‌سان که به دقایق گل و ریاحین آراسته و مخزنی چنان‌که به جواهر ثمین پیراسته، ندیده است. گل‌عذاران دقیق معانی در کسوت الفـاظ سلیس جلوه‌نمای، و ماهرویان مضامین بدیع در حلّه‌ی ادای لطیف چهره‌گشای شدند.

دیوان نی، بل *بحر عمان* است. هر غزلی از آن سفینه مملو از جواهر [است.]

سفینه نی، که خزینه‌ای است. هر هفت بیت آن دفینه‌ای از جواهر معانی.

ابیات سوزناک آن خواننده را سموم آفت و نوای ادای الفـاظ آن، دل دردمنـد را جراحـت [است.]

عباراتش دل‌های پرنشاط را به ماتم‌زده تبدیل می‌کند. در ترتیب آن سحر بازی کـرده و در ترکیب ادای آن فسون‌پردازی به کار برده [است،] که در زبان تورکی دیوانی چنـان، بـدین صفت و آیین، و شعری در این غایت بلندی پرداخته که چنویی[۲۷۸] در بین سلاطین مکـرم دارا حشم و شعرای قدسی‌نفسِ عیسوی‌دم نتوان یافت.

[سبب تألیف]

ضمیر خورشیدْ نظر و خاطر کیمیا اثر سلطان‌الـسلاطین مایـل بـدان بـود کـه سـخنوران تورک در ترتیب نظم به زبان تورکی اشتغال ورزند، تا معانی بکری که در پرده‌ی خفـا نهفتـه است، در اثر نسیم بهاری هم‌چون گل و لاله بشکفد.

و از طریق التفات و اهتمام در باب نظم بعضی معانی، احکامی نیز جاری ساختند و در اسلوب سخن و ادای آن، تعلیماتی از خاطر عاطر خود اظهار فرمودند.

عجب آن‌که با وجود ترغیب این پادشاه سخندان و تلقین و احسان وی، قاعده‌ی متابعت از یاد برده شد و طریق نافرمانی و ضلالت سپرده. بسیاری از هنرمندان، بل جملگی به فارسی مایل شدند و بدان زبان قایل.

علل و اسباب این امر مذکور افتاد. با وجود کثرت الفاظ و وسعت عبارات و بدایع معانی و سلاست که تورکی راست، در ربط دلپذیر آن صعوبت و در ترتیب دل‌پسندش طبع را رنج و عقوبت می‌رسد.

بدان سبب لازم دیده شد که در شرح زبان تورکی ورقی چند زینت و آرایش داده شده و در آن از ملایمت طبع سلطان‌السلاطین و مهارت آن صاحب‌یقین، شرحی نگاشته آید و از راه گستاخی، سخنی چند در باب دیوانی که از طبع فیّاض همایون زیور ترتیب داده‌اند، گفته شود. جای افسوس است که تعالیم آن حضرت که از منتهای دانایی وقوف و توانایی به اصحاب فن داده شده بود، مفهوم و مسموع نیفتاد.

این ضعیف خاکسار، نفس قدس آن حضرت و احکام واجب‌الاذعانش[۲۷۹] را اطاعت و کار بستم. آنچه از دل و زبان و قلمم می‌آید در جاده‌ی فرمانبری قدم زدم و به بندگی آن حضرت مباهی و مفتخر و سربلند و به شاگردی‌اش مشرف و ارجمند گشتم. و سال‌های سال آنچه از قواعد نظم و اسلوب زبان تورکی بر من معلوم نبود، از محضر آن حلّال مشکلات فرا گرفتم و در این راه فواید عظیم و نتایج کلی نصیبم شد.

مرتبه‌ی من در نتیجه‌ی تعلیم و تربیت وی تا به جایی رسید که آن حضرت در رساله‌ای که از نتایج طبع سلیم و خاطر مستقیمش هست، القاب مرا هم‌چنان‌که در فوق مذکور شد، ثبت فرمود که محتاج تکرار نیست.

عنایت و احسان آن حضرت، این دولت عظیم و تشریف را بر من ارزانی داشت و در بین خلایق از اقران و امثال امتیاز و اعتبارم بخشید. دواوین و مثنویّات و کتب و رسایلی از من در صفحه‌ی روزگار به یادگار ماند.

چون به صفت حق ـ سُبْحانَهُ و تَعالَی ـ یعنی المتکلّم موصوف و مظهر آمده‌ام، رساله در **حقیقت و کیفیّت زبان تورکی و فارسی** جمع و تألیف کردم و آن را **محاکمة‌اللّغتین** نام نهادم تا

فصاحت و بلاغت و وسعت زبان تورکی که آن حضرت بدین زبان، بساط نظم را استوار کـرده و با انفاس عیسوی و زلال خضر، جان در قالب مردگان دمیده است، ظاهر سازم.

[دعا و خاتمه]

چنان می‌پندارم که به فصحای تورک حقی بزرگ ثابت کردم که بر حقیقت زبان و الفاظ و عبارات و کیفیت لغات خود واقف شوند و از طعن فارسی‌گویان رهایی یابند. امیـدوار چنـانم که به رنج و مشقتی که در بیان و اثبات این علم مخفی متحمل شده‌ام، وقـوف پیـدا کننـد و این فقیر را با دعای خیر و یاد، روحم شاد فرمایند.

چهارشنبه جمادی‌الاول ۹۰۵ هجری.
وَالسَّلامُ وَ الْإکْرَام

۳.

برگردان
به
تورکی
آذری

(آذری لشدیریلمیش متن)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيم

[تحمیدیه]

اَلْحَمْدُ لِلّه امْتَازَ الْإِنْسَانَ عَلَى سَايِرِ الْمَخْلُوقَات بِشَرَفِ النُّطْقِ وَ اللِّسَانِ وَ أَظْهَرَ مِنْ عُذُوبَةِ لِسَانِه وَ حَلَاوَةِ بَيَانِه سُكْرَ الشُّكْرِ وَ شَهْدَ الشُّهُودِ وَ الْإِمْتِنَان.[۲۸۰]

روباعی

ای سؤز ایله قیلان آفرینش آغاز،
انسانی آرادا ائیله‌یین محرم راز.
چون کن فیکون صفحه‌سینه اؤلدو طراز،
قیلان اونو نؤطق ایله هامیدان ممتاز.

سُبحانَ الله، نه قدرت کامیله‌دیر کی انسانا، خَمَرْتُ طِيْنَـةَ آدَمَ بِيَـدَيَّ أَرْبَعِـيْنَ صَـبَاحَاً[۲۸۱] [حدیث] کریمه‌سی مضمونو ایله عَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا[۲۸۲] قابلیتی وئردی و اونو «المتکلّم»[۲۸۳] اسمی مظهری قیلدی. تا اوْل، بو مظهریت شرفی ایلـه جمیـع مخلوقاتـا سـرافراز اوْلـدو و بـو تشریف ایله هامیسیندان امتیاز تاپدی.

روباعی

یعنی کی چۆ عالمی یاراتدی معبود،
عالم ائلینه قدرت ایله وئردی وجود.
انسان ایدی مقصود کی اوْلدو موجود،
انساندان هم حبیبی ایدی مقصود.

[نعت]

متکلمی کی عرب فُصحاسې، بلاغت گۆل‌بـانگېن سـپهر گۆلۆسـتانېندان آشـېراندا، اۇنـون بۆلبۆلِ نۆطقۆ، أَنَا أَفْصَحُ[۲۸۴] ترنّمی ایله اۇنلارې زبان بست [ائتدی] و دعویلری آوازه‌سین یئـره پست قېلدې.

روباعی

اۇل وقت کی نه عالم ایدی، نه آدم،
قېلمامېش ایدی بولا رې صُنع اَلی رقم.
چۆن اۇل اۇزۆنۆن خلقتیندن اوردو دم،
منطوقو ایدی کُنْتُ نَبِیَّاً فَافْهَمْ ! [۲۸۵]

صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ الطَّیِّبِیْنَ وَ أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِیْنَ وَ سَلَّمَ تَسْلِیماً کَثِیراً کَثِیراً[۲۸۶].

[باشلانغېج]

تکلّم اهلی خرمنی‌نین خوشه‌چینی و سؤز دُر ثمینی مخزنی‌نین امینی و نظم گۆلۆستانې‌نېن عندلیب نغمه‌سرایی یعنی **علیشیر** المتخلص به **نوایی** ـ غُفِرَ ذُنُوبُهُ وَ سُتِرَ عُیُوبُهُ ـ بئله عـرض قېلېر کی:

ـ سؤز دُرّیدیر کیم اۇنون دریاسې کؤنۆلدۆر. و کؤنۆل مظهریدیر کیم جمیع معـانیِ جـزء و کُلّدۆر. نئجه کی دریادان گؤوهر، غواص واسیطه‌سی ایله جیلوه نمایش قېلار و اۇنـون قیمتـی جؤوهرینه گؤره ظاهیر اۇلار. کؤنۆلدن داخې سـؤز دۆررۆ نۆطـق شـرفینه صـاحیبِ اختـصاص وسیله‌سی ایله گزارش و آرایش گؤرسه‌دیر و اۇنون قیمتی فهم مرتبه‌سی نسبتینه باخا، انتـشار و اشتهار تاپار. گؤوهرین قیمتینده نئجه کی مراتبی داها چۆخدور، حتی کی بیر درهمـدن یـۆز تۆمنه‌دک، دئسه، اۇلار.

قطعه [فاعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

اینجینی آلسالا ر مفرّح اۆچۆن،
مین اۇلور بیر دِرَمه بیر مثقال.

بیر اؤلور هم کی شه قولاغا سالیر،
قیمتی مؤلک، عبره‌سی اموال. [۲۸۷]

سؤز مؤلکۆنۆن تفاوتی بوندان داهی بی‌غایت‌راق و مرتبه‌سی بوندان هم بی‌نهایت‌راق‌دیر. بئله کی شریفیندن اؤلن بدنه روحِ پاک یئته‌ر، کثیفیندن حیاتلیق تنه زهر هلاک خاصیتی ظهور ائده‌ر.

قطعه [مفعول، مفاعلن، فعولن] :
سؤز گؤوهریدیر کی رۆتبه‌سی‌نین،
شرحینده‌دیر اهلِ نۆطق عاجیز.
اوندان کی ایرۆر خسیس، مُهلک،
گؤسترمه‌ده‌دیر مسیح معجز.

[یئتمیش ایکی اولوسون دیلی]

و بو سؤزۆن تنوّعۆ تعقّلدن کنار و تصوّردن دیشقاریدیر. اگر مبالیغه‌سیز، اجمال اۆزۆندن قلم سۆرۆلسه و اختصار جانیبیندن رقم اورولسا، یئتمیش ایکی نوع ایله تقسیم تاپماماغیندا خود هئچ سؤز یوْخدور کی یئتمیش ایکی فیرقه کلامینا دلالت قیلسین.

اما اوْل کی تفصیلیدیر، اوْلدور کیم ربع مسکونون یئددی اقلیمیندن، هر اقلیمده نئچه کشور وار و هر کشورده نئچه شه‌هر و قصبه و کند، و هر دشتده نئچه خیل ـ خیل صحرانشین اولوس، و هر داغین قوْللاریندا و قلّه‌لرینده، و هر بحرین جزائرینده و سواحیلینده نه طوایف وار.

هر جماعت الفاظی اؤزگه‌لریندن و هر گروه عیبارتی یانداکیلاریندان متغیّر و بیر نئچه خصوصیت ایله متمایزدیر کی اوزگه‌لرده یوْخدور. نئجه کی طیور و بهایم و سُباعین دیللری کیم هر بیری‌نین اؤزه‌ل خروش و تکلم‌لری وار و غیر مکرر نوا و ترنّم‌لری [وار.]

[لفظ و معنا]

امّا چۆن الفاظ و عیباراتدان موراد معنادېر و مـذکور مخلوفاتـدان مقـصود انـساندېر و اوْل، مظهر معانی و بیان[دېر،] سؤز، اوْنون سؤزۆندەدیر و تکلّم اوْنون کلامېندا وارېر.

ایندی گلدیک سؤز بیانېنا و کلام دستانېنا: بونجا متنوّع شـهر و قُـراء و جبـال و صـحرا و بیشه و دریا خلقی کیم یازېلدې و تنوّع و تغیّرۆ شرح ائدیلدی کی، مجموعېندا معنـا اداسـېندا، الفاظ دیله گلەر و اوْل الفاظدان معنا فهم اوْلار.

هامېسېندان **عرب دیلی** فصاحت آئینی ایله ممتاز، و بلاغت تزئینـی ایلـه معجـزه طرازدېـر کیم هئچ تکلّم اهلی‌نین بوندا داعواسې یوْخدور و سؤزۆ صیدق و ایشی تسلیم اوْخـدور. کـیم مَلک علاّم جلّ و علانېن کلام معجز نظامې اوْل دیـل ایلـه نـازل، و رسـول علیـه‌الـصلواة و السّلامېن احادیث سعادت انجامې اوْل لفظ ایله وارد اوْلوبدور و اولیاء کبار و مشایخ عالی‌میقدار ـ قَدَّسَ اللهُ تَعَالَی سرَّهُم[۲۸۸] ـ چوْخراق حقایق و معارف کی سؤرۆبدۆرلر و معـانیِ زیبـالارېنې تقریر لیباسېنا گئیدیریبدیرلر، اوْل فرخنده عیبارت و اوْل خجـسته الفـاظ و اشـارت ایلـه واقـع اوْلوبدور.

آللاه! آللاه! اوْل روضه‌ی روح افزادا نه نضارت[۲۸۹] و اوْل گۆلشنِ دل‌آسـادا نـه نزاهتـدیر[۲۹۰] کی آنېن باغبانی:

وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا[۲۹۱].

کریمه‌سی ایله تکلّم قېلېر و عندلیب خوش نواسـې نبـوّت بیـانې ایلـه و رسـالت نغمـه‌ی الحانی ایله سرود اوْخویور.

و مذکور اوْلان طیوردان بعضی:

لَوْ كُشِفَ الغِطاءُ ما أَزْدَدْتُ يَقِيْنَاً[۲۹۲]

اداسې ایله ترحم نهایتینه یئتەر، و سائر قوشلارې، ولایـت اظهـاری و هیـدایت آثارېنـدان نوای ارشاد آئین و صدای رشاد تلقین اظهار ائدەر.

بیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

کی تا اوْلا جهان باغې، بو گۆلشن میوه‌دار اوْلسون،
حرمینده بو بۆلبۆللره، بو گۆلبانگ وار اوْلسون!

[اۆچ اصل دیل]

بوندان سۏنرا، اۆچ نوع دیلدیر کی اصل و معتبردیر. و اوّل دیللـر، عیبـارت گـؤوهری ایلـه قائلی‌نین اداسېنا زیور [دیر.] و هر بیری‌نین فروعو بغایت چۏخدور.

اما *تۆرکی* و *فارسی* و *هیندی* اصل دیللرین منشأئیدیر و *نوح* پیغمبر ـ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ ـ ی‌نین اۆچ اوغلونا کیم *یافث* و *سام* و *حام*‌دېر، یئتیشیر. و بونون مجمل تفـصیلی بـودور کـیم *نوح* ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ طوفان تشویر[۲۹۳] یندن نجات و اۏنون مهلکه‌سیندن حیات تاپـدې، عـالم معموره‌سینده بشر جینسیندن آثار و انسان نوعوندان نمودار قالمېش ایدی. *یافثی* کی تـواریخ اهلی *ابوالترک* یازېرلار، *ختا* مۆلکۆنه گؤنده‌ردی.

و *سامی* کی *ابوفارس* یازېرلار، *ایران* و *توران* و ممالک وُسطادا ولی قېلدې.

و *حامی* کیم *ابوهند* دئییبلر *هیندستان* بلادېنا یۏللادې.

و بو اۆچ پیغمبرزاده، اولاد و اتباعی مذکور اۏلان ممالیکده یایېلدېلار و قالېن اۏلدولار.

و *یافث* اوغلونون کی *ابوتۆرک‌دۆر*، تاریخ اهلی، اتّفـاق ایلـه دئییبلرکـی نبـوّت تـاجی ایلـه سرافراز و رسالت منصبی ایله قارداشلارېندان ممتاز اۏلدو.

و اۆچ دیل کی تۆرکی و فارسی و هیندی اۏلا، بو اۆچۆنۆن اولاد و اتباعی آراسېندان شایع اۏلدو.

چۆن *حام*، *نوح* ـ عَلَیْهِ السَّلام ـ ـا بی‌ادبلیک قېلدېغې جهتدن، اۏنون مبارک دیلینـه *حـام* باره‌سینده قارقېش ائدیلدی. بـو سـببدن، اۏنـون رنگـی بیـاض، سـوادا مبـدّل اۏلـوب، دیلـی شکسته‌لیک ظاهیر قېلېب، فصاحت و بلاغت حلیه‌سیندن عاری قالدې. و اولاد و اتباعی کـی *هیند* کشوری اهلی اۏلالار، اۏنلارې، مکتب اهلی مشقی ورقی تک شبه رنگ، بلکه شـبگون، و دیللری اطفالېن اوجو سېنان قلمی تک بیر جور ادا ایله تحریر و تقریـر زیورینـدن عـاجیز و زبون قالدېلار!

اۏنسوز هم اۏلمایا کیم بیره‌ر ورق اۆزۆنۆ مرکّب قاراسې ایله اۆز اۆزلری صفحه‌سی کیمـی قارا قېلمایالار و اۆز دیللری تک شکسته قلم دیلی ایله ادا ائتمیه‌لر.

اما اوْل صفحه رقمین اؤزلرینـدن اؤزگـه کیمـسه بیلمـز و اوْل کـلاغ پـالاري، اوْل سـواد اهلیندن اؤزگه کیمسه اوْخوماز و فهم قیْلماز.

[تؤرکی و فارسی]

چؤن عربی دیل و مقال ایله کلام، و هیندی الفاظ ایله مزخرفـات نافرجـام، بیـری غایـت شرف و علوٍّ منزیلدن و بیری نهایت نحوست و دونِ مرتبه‌دن آرادان چیْخدیْلار، قالدي تؤرکی الفاظ ایله مقصود اداسي و فارسی عیبارت ایله کلام معناسی.

نئجه کی معلوم اوْلور کی تـؤرک سـارتدان[۲۹۴] تیـزفهم‌راق و بُلنـد ادراک‌ره‌ک، و خیلقتـی صافراق و پاک‌ره‌ک مخلوق اوْلوبدور. و سارت تؤرکدن تعقّـل و علمـده دقیـق‌راق و کمـال و فضل فیکرتینده عمیق‌راق ظهور قیْلیْبدیْر.

و بو حال، تؤرکلرین صیدق و صفا و دؤز نیّتیندن و سارتلاریْن علم و فنـون و حکمتینـدن ظاهیر دؤرؤر. ولاکین دیللرینده کمال و نقصان حیثیتیندن فاحش تفـاوت‌لردیـر کـی الفـاظ و عیبارت وضع قیْلماقدا، تؤرک سارتا فائق گلیبدیر. و اؤز الفاظیْنـدا سـارت عیبارتینـه مزیّـت‌لـر گؤسترمیشدیر کی اؤز محلّینده ـ إنْ شَاءَ الله ـ مذکور اوْلاجاق.

یئنه، *تؤرکؤن* ملایمت طبعی‌نین *سارتدان* آرتیْقلیْغیْنا بوندان واضح‌راق، و شاهیدی بونـدان لاییق‌راق اوْلا بیلرمی کیم بو ایکی طائفه‌نین ایگیـدی و قاریْـسي، بلکـه اولوقـدان کیچیـک واریْسي آراسیْندا، اختلاط علی‌السّویه‌دیر. هر میقدار کی بو بیری‌نین اوْل بیری ایله آمیـزش و گفت و گذاري وار، اوْل بیری‌نین هم بو بیری ایلـه همانجـان تکلّـم و گفتـاری وار [دیْـر]. و *سارت* آراسیْندا اهل طبع و دانش و زؤمره‌ی علم و ذهن و بینش چؤخراقدیْر. و تؤرک ائلینـده اجلاف و ساده ائل سارتدان زیاده‌دیر.

امـا، *تؤرکـؤن* اولـودان کیچیگـه دئگینجـه و نـؤکردن بیگـه دئگینجـه، *سـارت* دیلینـدن بهره‌منددیرلر. بئله کی، اؤز خورد احوالیْنا گؤره، دانیْشا بیلیرلر. بلکه، بعضی فصاحت و بلاغـت ایله هم، تکلّم قیْلیْرلار. حتّی تؤرک شُعراسی کیم فارسی دیل ایلـه رنگـین اشـعار و شـیرین گفتار ظاهیر قیْلیْرلار.

اما *سارت* اولوسونون ارذلیندن اشرفینه‌جن، و عامیـسیندن دانـشمندینه‌جـن، هـر بیریـسی *تؤرک* دیلی ایله تکلّم قیْلا بیلمزلر و تکلم قیْلیْنانیْن معناسیْن هم بیلمزلر. اگـر یـؤزدن بلکـه،

میندن بیری بو دیلی اؤیره‌نیب سؤز دئـسه هـم، هـر کـس ائشیتـسه، بیلـه‌ر و اونـون *سـارت* اؤلماغېن فهم ائده‌ر. و اوٚل متکلّم، اؤز دیلی ایله اؤز رؤسوالېغېنا اؤزۆ اقرار قېلان اؤلور.

و تۆرکۆن اصل خیلقتده سارتدان طبعی ملایم‌راق اؤلماسېنا بونـدان بوالعجـب‌راق تـانېق یۆخدور کی هئچ بیریسی بونون مقابیله‌سینده دم اورا بیلمز.

[یۆز مصدر]

بو یۆز لفظدیر کی غریب مقاصید اداسېنا تعیـین قېلېبـدېرلار کـی هـئچ بیریـسی اۆچـۆن سارت دیلینده لفظ دۆزه‌لتمه‌میشلر کی هامېسې مُحْتَاجٌ إِلَيْه‌دیر کی تکلّم چاغېندا شخص اونـا محتاج اؤلور. چۆنکو اونداندېر کی اصلا اونون مضمونون تفهیم قېلماق اؤلماز و بعـضینی کـی آنلاتماق ایسته‌سه، هر لفظ تفهیمی اۆچۆن نئچه لفظی ترکیب قېلماغېنجا اؤلماز، اوٚل، داهـی عربی الفاظ مددی ایله [اؤلور.]

و عجم باجماعهم، اگرتۆرک عیباراتی اداسېندا عاجیزدیر، محقّ هـم وار. نـه اۆچـۆن کـی تۆرک الفاظېنېن واضعی چۆخ وقتده مبالیغه اظهاری قېلېب. جزئـی مفهومـات اۆچـۆن الفـاظ وضع قېلېبدېر کی صاحیب وقوف کیشی تا ظاهیر قېلماز، انسانا فهم اؤلماز. نئچه کی:

۱. **قووارماق** quvarmaq
۲. **قوروقشاماق** quruqşamaq
۳. **اۆشرمک** üşərmək
۴. **جېجایماق** cıcaymaq
۵. **اؤنگدئیمک** öŋdəymək
۶. **چیگره‌یمک** çigrəymək
۷. **دومسایماق** dumsaymaq
۸. **اومونماق** umunmaq
۹. **اؤسانماق** sanmaqo
۱۰. **ایگیرمک** igirmək
۱۱. **ایگه‌رمک** igərmək
۱۲. **اؤخرنمک** oxranmaq
۱۳. **داربقماق** darıqmaq
۱۴. **آلداماق** aldamaq
۱۵. **آرغاداماق** arğadamaq
۱۶. **ایشنمک** işənmək
۱۷. **ایگِلنمک** iylənmək
۱۸. **آیلانماق** aylanmaq
۱۹. **ایریکمک** irikmək
۲۰. **ایگرنمک** grənmeki
۲۱. **آوونماق** avunmaq
۲۲. **قېستاماق** qıstamaq
۲۳. **قېناماق** qqınama
۲۴. **کوزغالماق** kozğalmaq
۲۵. **ساورولماق** savrulmaq
۲۶. **چایقالماق** çayqalmaq

۲۷. **دیودئشیمک** divdeşimək
۲۸. **قېمسانماق** qımsanmaq
۲۹. **قېزغانماق** qızğanmaq
۳۰. **نیکەمک** nikəmək
۳۱. **سیلانماق** sılanmaq
۳۲. **تانلاماق** tanlamaq
۳۳. **قېمېرداماق** qımırdamaq
۳۴. **سیرپمک** sirpmək
۳۵. **سیرمەمک** sirməmək
۳۶. **کئنئرگەمک** kenrəgəmək
۳۷. **سېغرېقماق** sığrıqmaq
۳۸. **سېغېنماق** sığınmaq
۳۹. **قېلېماق** qılımaq
۴۰. **یالېنماق** yalınmaq
۴۱. **مونگلانماق** muŋlanmaq
۴۲. **ایندەمک** indəmək
۴۳. **تیرگەمک** tirgəmək
۴۴. **تیورمک** tivrəmək
۴۵. **قېنگغایماق** qıŋğaymaq
۴۶. **شاغالداماق** şağaldamaq
۴۷. **سینگرەمک** siŋrəmək
۴۸. **یاشقاماق** yaşqamaq
۴۹. **ایسقارماق** isqarmaq
۵۰. **کۆنگرنمک** küŋrənmək
۵۱. **سۏخرانماق** soxranmaq
۵۲. **سېپاماق** sıpamaq
۵۳. **قارالاماق** qaralamaq
۵۴. **سۆرگنمک** sürgənmək
۵۵. **کۆیمنمک** küymənmək
۵۶. **اېنگرانماق** ıŋranmaq
۵۷. **تؤشلمک** töşəlmək
۵۸. **مونغایماق** munğaymaq
۵۹. **تانچقاماق** tançqamaq
۶۰. **تانچقالماق** tançqalmaq
۶۱. **کؤرۆکسمک** körüksəmək
۶۲. **بوشورغانماق** buşurğanmaq
۶۳. **بۏخساماق** boxsamaq
۶۴. **کیرکیناماک** kirkinmək
۶۵. **سؤیگەدمک** söyədəmək
۶۶. **بوسماق** busmaq
۶۷. **بۆرمک** bürmək
۶۸. **تۆرمک** türmək
۶۹. **تامشېماق** tamşımaq
۷۰. **قاخاماق** qaxamaq
۷۱. **سېپقارماق** sıpqarmaq
۷۲. **چیچەرگەمک** çiçərgəmək
۷۳. **چۆرگنمک** çürgənmək
۷۴. **اؤرتنمک** örtənmək
۷۵. **سېزغورماق** sızğurmaq
۷۶. **کؤرپکلشمک** körpəkləşmək
۷۷. **چوبروتماق** çubrutmaq
۷۸. **جېرغامان** cırğamaq
۷۹. **بېچېماق** bıçımaq
۸۰. **قېنکرانماق** qıŋranmaq
۸۱. **سینگۆرمک** siŋürmək
۸۲. **کۆندلتمک** kündələtmək
۸۳. **کؤمۆرمک** kömürmək
۸۴. **ییگیرمک** yig(k)irmək
۸۵. **کۆنگۆردمک** küŋürdəmək
۸۶. **کینەرگەمک** kinərgəmək

۸۷. **کیزه‌رمک** kizərmək
۸۸. **دۆپتولماق** doptulmaq
۸۹. **جېداماق** cıdamaq
۹۰. **تؤزمک** tö(ü)mək
۹۱. **قازغانماق** qazğanmaq
۹۲. **قېجېغلاماق** qıcığlamaq
۹۳. **جېمدېلاماق** cımdılamaq
۹۴. **گنگسیره‌مک** kəŋsirəmək
۹۵. **یاداماق** yadamaq
۹۶. **قاداماق** qadamaq
۹۷. **چېقانماق** çıqanmaq
۹۸. **کؤندۆرمک** köndürmək
۹۹. **سؤندۆرماک** söndürmək
۱۰۰. **سوقلاتماق** suqlatmaq

[نئچه مصدرین شرحی]

و تۆرک الفاظېندا بو نوع لفظ چوْخ تاپېلېر. مثلا بو مذکور اۏلان یۆز لفظدن بیر نئچه‌سینه مشغوللوق قېلېب ثابت قېلالې تا خصم مقابله‌ده الزام اۏلسون کی اۏزگه‌لرینی بونا قیاس قېلسېن:

- شعرا اکابریندن کی بعضی مئی تعریفینده مبالیغه قېلېندېرلار و مُعْتادُ بِهْ امردیر کی مئی ایچمک قواعیدینده سوز چوْخ سۆرۆب، ظرافت نهایت‌سیز ظاهیر قېلېرلار. بیری **سېپقارماق** sıpqarmaq لفظیدیر کی مبالیغه بوندان اۏتمز. تۆرکجه نظمده بو مطلع واردېرېر کیم، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات]:

ساقیا توت باده کیم بیر لحظه اۏزۆمدن بارای ،
شرط بوکیم هر نئجه توتسان، لبالب سېپقارای.

آیا بو **سېپقارای** sıpqaray لفظی مضمونونا یئتیشنده، فارسی شعرینده نه علاج قېلاجاقلار؟

و **تامشېماق** tamşımaq [معناسی بو] کی غایت ذۆوقدن [شرابې] تئز ایچمز، لذت تاپا ـ تاپا، آز ـ آز ایچر. بو غریب معنا اداسېندا تۆرکجه‌ده بو مطلع وار کیم، بئیت [مستفعل، فاعلات، فع‌لن]:

ساقی چۆ ایچیب منا توتار قوش،
تامشې ـ تامشې آنې قېلای نوش!

و **بۏخساماق** boxsamaq لفظی اداسېندا تۆرک بو مطلعی دئییبدیر کی، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات]:

هیجر اندوهوندا بۏخساپ من ایله آلمان ئئده‌ی،
مئی علاجېمدېر قوېوب دیرِ فنایا عزم ائده‌ی!

فارسی‌گوی تۆرک بیگلر و میرزاده‌لر **بۏخسماق**ـــی فارسی دیلی ایلـه دیلـه‌سـه‌لـر کـی ادا قېلالار، آیا نه نوع قېلاجاقلار؟

و شعرین بینا و مداری عشقه ایوریلیر و عاشیقلیکده آغلاماقدان کُلّـی‌ره‌ک و دائیمـی‌ره‌ک امر یۏخدور و اۏندا تنوّع وار.

یېغلامسېناق yığlamsınmaq مضمونونداکی تۆرک بئلـه دئییبـدیر کـی، بئیـت [فـاعلاتن، مفاعلن، فعِلن]:

زاهید عشقین دئسه کی قېلغای فاش،
یېغلامسېنور و گۏزه گلمز یاش!

و **اینگـره‌مـک** ingrəmək و **سـینگره‌مـک** singrəmək کـیم درد ایلـه گیزلیجـه آهـسته آغلاماقدېر و آرالارېندا تفاوت آز تاپېلېر. تۆرکجه‌ده بو مطلع وار کیم، بئیت [فـاعلاتن، فـاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات]:

ایسته‌سم دۏور اهلیندن سئوگینی پېنهان ائیله‌مک،
گئجه‌لر گه اینگره‌مکدیر عادتیم، گه سینگره‌مک.

فارسی‌ده بو مضمون کی اۏلمایاجاق، شاعیر نه چاره قېلاجاق؟

و **سېقتاماق** sıqtamaq کیم آغلاماغا مبالیغه‌دیر. تۆرک بو نوع ادا قېلېبدېر کـی، بئیـت [مستفعل، مستفعل، مستفعل، فع]:

اۏل آی کی گۆله ـ گۆله قېراغلاتدې منی،
آغلاتدې مینی دئمه کی سېقتاتدې منی!

یئنه بؤیؤک اؤن ایله کیم اعتدالسیز آشوب ایله آغلاسالار، اؤنا **اؤکؤرمک** ökürmək دئرلر. تؤرکجه اؤل معنادا بو مطلع وار کیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن]:

ایشیم تاغ اؤزره هر یان اشک سئیلابینی سؤرمکدیر،
فراق آشوبوندان هر دم بولوت یانلیق اؤکؤرمکدیر.

چؤن **اؤکؤرمک** ökürmək لفظی مقابیله‌سینده فارسی دیلده لفظ یوخدور، فارسی گوی شاعیر، بونون تک غریب مضمون اداسیندان محرومدور.

- یئنه آغلاماغین اؤکؤرمگی مقابیله‌سنده، **اینچکیرمک** inçkirmək داهی وار و اؤل اینجه اؤن ایله آغلاماقدیر. و اؤل، تؤرک لفظینده بو نوع ترکیب ایله ادا تاپیبدؤرؤر کیم، بئیت [فاعلاتن، فعلاتن، فعلاتن، فعلن]:

چرخ ظؤلمؤندا کی بُغْضومو قیریب ییغلارمین،
ایگیرؤر چرخ گیبی اینچکیریب ییغلارمین.

اما [فارسلار] آغلاماقدا های ـ های لفظی ایله اؤزلرین تؤرکی گویلارا شریک قیلیبدیرلار و بو لفظ هم اصلا تؤرکی اؤسلوبدور. و [بو] فقیرین بو مطلعی مشهوردور کیم، بئیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن]:

نوائی! اؤل گؤل اؤچؤن های ـ های آغلاما چؤخ،
کی هی دئیینجه نه گؤلبؤن، نه قونچا، نه گؤل وار!

- یئنه تؤرک الفاظیندا **قیمسانماق** qımsanmaq و **قیزقانماق** qızqanmaq ایکی غریب لفظدیر کی آنین اداسی بو بئیتده وار کی، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن]:

عیذارینی آچارغا قیمسانورمین،
ولی ائل گؤرمه‌گینه قیزغانورمین.

فارسی‌گوی شُعرا بئله خوب مضمون اداسیندان مهجوردورلار.

▪ عاشیق آیاغېنا تیکان گیرمه‌گی اوْنلار «خار» لفظی ایله تعرّض قېلېپدېلار. اما **چؤکۆر** çökür کی مأَلّم‌راقدېر، [فارسلارېن] بونا لفظلری یوْخدور و بو تۆرکجه‌ده بئله ادا تاپېبدېر کیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن]:

چؤکۆرلر کیم سنین یوْلوندا تیوره‌لمیش آیاغېما،
چکیب اوْل کوی گردین سۆرمه، تار ـ تارمېن قاراغیما.

▪ یئنـه عـشق طریقینـده محبـوب نظـاره‌سـی میـسّر اوْلـسا، عاشـیقین نیـاز اوْزۆنـدن **تیلمۆرمه‌گی** tilmürməyi چوْخ مناسـیب ایـشدیر. و بـو لفـظ اوْلاردا یوْخـدور و بونـون تـک لفظلری هم یوْخدور و بو تۆرکجه‌ده بئله دئییلیبدیر کی، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن]:

تۆکه‌دۆر قانېمې هر دم گؤزلرین باخېب دورور،
کیم نئجه اۆزۆمه باخارسان ایراقدان تیلمۆرۆب.

▪ یئنه تۆرک لفظی‌نین محبوب جانیبیندن یاسانماغې مقابیله‌سینده، فارسـیده آراسـته و آرایش لفظی وار. اما **بزه‌نمک** bəzənmək مقابیله‌سینده نمه دئمزلـر. و اوْل **یاســانماق** ـ یـن yasanmaq مبالیغه‌سیدیر. و اوْنو بئله دئییبدیرلر کیم، بئیت [فعولن، فعولن، فعولن، فعول]:

ایرۆر بس چۆ حۆسن و ملاحت سنا،
یاسانماق، بزه‌نمک نه حاجت سنا؟

▪ و خوبلارېن گؤز و قاشلارې آراسېن کی **قاباق** qabaq دئرلـر، فارسـیده بـو عـضوۆن آدې یوْخدور. مثنویده بیر جماعت خوب تعریفینده بئله دئییلیبـدیرکی، بئیـت [مفـاعلن، فـعلـن، مفاعلن، فع]:

بنیزلری گۆل ـ گۆل، مۆژه‌لری خار،
قاباقلارې گئن ـ گئن، آغېزلا رې دار.

▪ یئنه عشق اطوارېنا کیم «اشک» و «آغلاماق» مقابیله‌سـینده، «آه» و «اېـسېق دم» عمده‌دیر. تۆرکلر دمی چاقېنا ، و آهی اېلدېرېما نسبت وئریـب، دئییبلـر کـی، بئیـت [مفـاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فع‌لن]:

فراقېن ایچره اولوس اؤرتەمگە ای ماهېم!
چاقېن دورور دمیم و ایلدېرېم دۆرۆر آهیم.

فارس دیلینده **چـاقېن** çaqın و **ایلـدېرېم** ildırım تـک متعـیّن و معتبـر ایکـی شـئیه آد قۆیولمامېشدېر. و عرب دیلی ایله، **برق** و **صاعقه** ایله ادا قېلېبدېرلار.

▪ بـو حۆسـن تعریفینـده اولـوغراق خـالا کـیم تـۆرکلر **بـن** bən (= **مینـگ** miŋ) آد قۆیوبدورلار. اۆنلار (= فارسلار) آد قۆیماپېبلار. تۆرک بو تعریفـی بـو نـوع ادا قېلېبـدېر کـیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، فعولن]:

آنېن کیم آل انگینده بن یاراتدې،
بۆیو ایله ساچېنې تن یاراتدې.

اگر بیرین ـ بیرین الفاظ وضعینده کیم اۆلار تقصیر قېلېبدېرلار، تعرض قېلېلسا، سؤز اوزار. نه اۆچۆن کی چۆخ واقعدیر.

[تجنیس و ایهام]

▪ یئنه شعرده بارچا طبع اهلی حضوروندا روشن و مجموع فصحا یانېندا مبرهن‌دیر کـی تجنیس و ایهام بغایت عمومی‌دیر. و بو فرخنده عیبارت و خجسته الفاظ و اشـارتده، فارسـیدن چۆخراق تجنیس‌آمیز لفظ، و ایهام‌انگیز نکته وار، کی نظمـه موجـب زیـب و زینـت، و باعـث تکلّف و صنعتدیر. مثلا **آت** at لفظی کی بیر معناسی امردیر کی«داشی‌یـا اۆخـو آت!» دئییـب بویورارلار.

▪ بو تجنیسده بئله دئییلیبدیر کیم، تویوغ [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن]:

چۆن پری و حوردور آتېن بگییم،
سۆرعت ایچره دیو ایرۆر آتېن بگییم!
هر خدنگی کیم اولوس آندان قاچار،
ناتوان جانېم سارې آتېن بگییم!

و بو ایکی بئیت کی «تجنیس تام»دیر، هم تۆرک شعراسی خاصه‌سیدیر و فارسدا یوخـدور و بونی **تویوغ** دئرلـر و بونـون تعـریفین **میـزان الاوزان** آدلـی عـروض کـی یازیلیبـدیر، اوردا قیلیلیبدیر.

▪ یئنه **ایت** لفظی و اوندا داخی اۆچ معنا وار. نئجه کی:

تویوغ [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن]:

ای رقیب! اۆزۆن اونا توتسان هم ایت،
بیزه رحم ائیلیب آنین کویوندان ایت.
گرچه وار دوزخجه عشقین شعله‌سی،
بیزی اۆز الین ایله اول ساری ایت!

و **تۆش** tüş لفظینده هم بیر نوع اۆچ معنا وار.

▪ یئنه **یان** yan لفظینده و **یاق** yaq لفظینده هم بو حالدیر.

▪ و بو نوع لفظ کی آندا اۆچ معنا اولار حد [و] حصردن چوخراق تاپیلار.

▪ و خیلی لفظ هم تاپیلیر کی دۆرد معناسی اولار. بئله کـی **بـار** bar لفظـی کـی بیـر معناسـی«موجودلـوق»دور، و بیـر معناسـی امردیـر «بارمـاق» [مـصدریندن]، بیـر معناسـی «یۆک»دۆر، و بیر معناسی «ثمر»دیر.

▪ و بئله لفظ هم تاپیلیر کی بئش معناسی اولار. **ساغین** sağın لفظـی تـک کـی بیـر معناسی «یاد قیلماق» امریدیر، و بیری «سۆتلۆ قویون» آدیدیر. و «عشق مـستی و مجنونـو و بیماری» مقابیله‌سینده «ساغین» دئسه، هر بیرینه اطلاق قیلسا، اولور.

▪ یئنه بئله کی **تۆز** tüz لفظی کی نئچه معنا اراده قیلسا، اولور، بیری **تۆز** tüz کـی اوخ و یا نیزه تک شئیه دئرلر. یئنه **تۆز** tüz، هموار دشتی دئرلر. یئنـه **تـۆز** tüz، راسـت شخـصی دئرلر، یئنه **تۆز** tüz، سازی تۆزمه‌گه امـر قیلمـاغی، یئنـه **تـۆز** tüz، ایکـی شخـصی آراسـیندا موافیقت سالماغی، یئنه **تۆز** tüz، بیر مجلیس اسبابینی هم دئسه اولور.

▪ و **کۆک** göy/kök لفظین هم نئچه معنا ایله استعمال قیلیرلار. بیری گـۆی آسـیمانی دئرلر. یئنه **کۆک** kök آهنگدیر. یئنه **کۆک** kök تیکیشده کۆکلـه‌مکـدیر. یئنـه **کـۆک** میخـادا دئرلر، یئنه **کۆک**göy ، سبزه و چمن داهی دئرلر.

بو نوع الفاظ هم کی اؤچ معنا و دؤرد معنا و آرتېقراق کیم اراده قېلسا اؤلار، چـؤخ وار کـی فارسی الفاظدا بئله یۏخدور.

- و معروف و مجهول قافیه‌ده واوی، یایی هم کی فارسی اشـعاردا واقـع اؤلـور، ایکـی حرکتدن آرتېق اؤلماز. واوی بئله کی **خۏد** و **دود** و **زۏر** و **نور**.

و یایی بئله کی **پیر** pir و **شیر** şer.

- و تۆرکی الفاظدا بو معروف و مجهول حرکت دؤرد نوع تـاپېلېر، هـم واویـسی و هـم یایی‌سی.

واویسی بئله کی: **اۏت** ot کی شئیء مُحرقدیر

و **اؤت** öt «مرور» معناسی ایله،

و **اوت** ut، مقمّره بُرد جهتیندن امر،

و **اۆت** üt کی هامېسېندان اینجه حرکه‌لیدیر، "کلّه‌نی اۏتا توتوب تۆگۆن آرېدېر" معنادادېر.

- یئنه بیر میثال:

تۏر tor کی آندان داها اینجه‌دیر کی قوش اؤلتورور آغاجدېر.

و **تؤر** tör کی آندان داها اینجه‌دیر، ائوین یاخشې یئریدیر،

و **تۆر** tür هامېسېندان اینجه‌دیر، تۆرلونو یا ائشیگی تۆرمک امریدیر.

- و یایی میثال اۆچ حرکه‌دن آرتېق تاپېلماز:

بیز [= بذ] bez کی فارس حدودودور،

و **بیز** biz کی **ما** و **نَحْنُ** معناسی ایله‌دیر،

و **بیز** bez کی درفش دئرلر.

- یئنه بیر میثال:

تیر tər، کی **تیرمک** tirmək (= درمک dərmək) معناسی ایله‌دیر

و **تیر** tər کی آندان دقیقدیر، اؤلدور کی فارسلار اۏنو عرق و خوی دئرلر

و **تیر** tir کی هامېدان آرېقدېر، اۏخ معناسی ایله‌دیر.

و بو نوع الفاظ چۏخ اۆچ حرکه ایله وضع قېلېبدېرلار کی حالا شایعدیر.

[قافیه‌ده آسانلیق]

و نئچه حروفا، عیبارت وسعتی اۆچۆن، بلکه قافیه سـهولتی اۆچـۆن بیرـ بیرینـه شـیرکت وئریبدیرلر. اوّل جۆمله‌دن:

- بیری **الیف** بیری **ها** آراسیندا مناسیبت و مـشارکت وئریبـدیرلر کـی بیـر لفظـی هـم آخیری **الیف** لفظ ایله قافیه قیلسا اۆلار. بئلـه کـی **آره** ara لفظینـی **سـرا** səra و **درا** dəra ایله قافیه قیلسا اۆلار، **سره** sərə و **دره** dərə ایله هم قافیه قیلسا اۆلار.

یئنه بیر میثال بئله کی **یدا** yəda لفظین **صدا** səda ایله قافیه قیلسا اولور، **باده** badə ایلـه هم قیلسا، اۆلور.

و **واو** ایله ضمه آراسیندا هم، بیر نوع شیرکتدیر. بئله کی **ایرۆر** irür لفظین **حُـرّ** hürr و **دُرّ** dürr لفظی ایله قافیه قیلسا اۆلور. **غرور** و **ضرور** لفظی ایله هم جایزدیر.

و **یا** ایله کسره آراسیندا داهی بیر نوعدور. بئله کی **آغیر** ağır و **باغیر** bağır الفاظین **صادر** و **قادر** الفاظی ایله قافیه قیلسا اۆلور. **تعبیر** و **تغییر** الفاظی ایله هم اۆلور کی فارسی الفاظدا بو سهولت‌لر یۆخدور.

و بو الفاظ واضعلری چۆخ شئیده جزئیّاتا تعرض قیلیب، غریب مضمون و مفهوملار اۆچـۆن الفاظ وضع قیلیبدیرلار. بئله کی بعضی مصادرده اۆتدۆ.

[یئمک و ایچمک]

یئنه غذا و هر طعام کی یئسه اۆلور، **ییگۆلۆک** yigülük دئرلر و سو ایچمک و هر نمنه کی ایچسه اۆلا، **ایچگۆلۆک** içgülük دئرلر. و فارس ائلی‌نین چۆخو، بلکه بارچاسی، یئمه‌گی هـم و ایچمه‌گی هم، **خۆردن** لفظی ایله ادا قیلیرلار.

[قوهوم قارداش]

و اولوق قارداش و کیچیک قارداشی ایکیسینه **بـرادر** دئرلـر. و تـۆرکلر اولونـو **آغـا** ağa و کیچیگی **اینی** ini دئرلر و و اۆلار اولوغ ـ کیچیک قیز قارداشی هـم، **خـواهر** دئرلـر. و بـولار اولوغو **ایگه‌جی** iyəci و کیچیگی **سینگیل** singil دئرلر.

▪ و بولار، آتانېن آغا اینیسین **آباغا** abağa دئرلر و آنانېن آغا اینیـسین **طاغـایی** tağayı کی اۆلار هئچ بیرینه آد تعیین قېلمایدورلار. و عرب دیلی ایله **عم** و **خال** دئرلر.

▪ و اۆلار **کؤنۆلتاشی** köŋültaş تۆرکجه دیل ایله دئرلر و **اته‌که** ətəkə و **اینه‌کـه** inəkə نی هم بو دیل ایله دئییرلر.

[ائو اجزاسی]

▪ بیر متعیّن شئیه کیم آغ ائودیر، اۆنا **خرگاه** آد قۆیوبـدورلار. امـا اونـون اجزاسـېنـېن چۆخونون تۆرک دیلی ایله دئییرلر. بئله کی:

تۆنگلۆک tüŋlük،
و **گؤزۆنک** gözünək،
و **اۆزۆک** üzük،
و **اوغ** uğ،
و **تۆرلوغ** turluğ،
و **باغېش** ، bağış
و **باسروغ** basruğ،
و **بوساغا** ، bosağa
و **چېغ** çığ،
و **ایرکنج** irkənc،
و **قانات** qanat،
وَ عَلَی هذا الْقِیاس.

[آو]

▪ و آو و قوش کی سلاطین آداب و رسوموندا هر بیری باشقا متعیّن ایشدیر، ایکیـسینه **شکار** دئرلر.

و آودا عمده کی کئییکدیر. تۆرک آنېن ائرکـه‌گـین **هۆنـا** hona و دیشیـسین **قولچـاقچې** qulçaqçı دئر.

یئنه **سۆیقون** soyqun ـ ون هم، ائرکه‌گین **بوغو** buğu و دیشیـسین **مـارال** maral دئـر. سارت **آهو** و **گوزن**دن اۆزگه بیر شئی دئمز.

▪ و بیر های کۆیلـۆ بیـر آو دۆنقـوز آوېـدېر، اۆنـون هـم، ائرکـه‌گـین **قابـان** qaban و دیشیسین **مئغیچین** meğiçin و اوشاغېن **چورپا** çurpa دئرلـر. و سـارت هامېـسېنې **خـوک** و **گراز** لفظی ایله دئیه‌ر.

[قوشلار]

و گلدیک قوشا کـی آنـدا مقـرّر و مـشهور **ایلبـهسـۆن** ilbəsün اۇردهکـدیر، و سـارت اۏ ایلبهسۆنۆ خود بیلمز. داهاسی تۆرک، اۇردهگین ائرکهگـین **سـۏنا** sona و دیشیـسین **بـورچىن** borçın دئر. و سارت بونا هم آد قۏیماییبدیر و نر و ماده، ایکیسینه **مرغابی** دئـر. و اۇردهگـین انواعینی بیلیر قوشچولار قارشىسىندا مثلا:

چورکه çurkə، و **تیمۆرقاناد** timürqanad ،
و **ایرکه** irkə، و **آلالوغا** alaluğa،
و **سۏقسور** soqsur، و **آلاپۆکه** alapökə،
و **آلماباش** almabaş، و **باغچال** bağçal.
و **چاقىرقاناد** çaqırqanad،

و بئله دئیهرلر کی یئتمیش نوع اۏلور کـیم سـارت هامىـسىن **مرغـابی** دئـر. و اگـر بیـر ـ بیریندن متمایز قىلسا، تۆرکجه آد ایله دئیهر.

- یئنه یازى قوشلارىندان:

تۏغداق toğdaq، و **لگلک** ləglək،
و **تۏغدارى** toğdarı، و **چاپلاق** çaplaq،
و **چاغروق** çağruq، و **قاراقوش** qaraquş،
و **قىل قویروق** qıl quyruq، و **تیلبه قوش** tilbə quş،
و **قولاپورغا** qula purğa، و **چىقچىغ** çıqçığ،
و **یاپالاغ** yapalağ،
و **قولادو** quladu،

تک قوشلارىن آدلارى یۏخدور. هامىسىن تۆرکجه دئیهرلر.

- و داغ و دۆزده:

چىلغا çılğa، و **قىرایشمه** qırişmə،
و **سۏقماغ** soqmağ، و **بورتاغ** burtağ،
و **دۆش** döş، و **سیگریتمه** sigritmə،
و **آرغا دال** arğadal، و **سىرت** sırt،

و **اوچما** uşma،
و **ایشمه** işmə،
و **ایلال** ılal،
و **قیرآلان** qıralan،
و **توقای** toqay،
و **کؤل** köl،
و **کؤله‌ک** kü(ö)lək،
و **سانگ** sang،
و **سایانگ** sayang،
و **چاقیل** caqıl،
و **سای** say،
و **شورتانگ** şurtaŋ

تک شئیلرین چوْخونا [سارتلار] آد تعیین قیلمایی‌بلار.

- و جاناوارلارین اوْنوْندن بیر آت کیشنه‌مه‌سینه **صیحه** آد قوْیوبـدورلار. دوه بوزلاماغینـا و ادی مونگره‌مه‌سینه و ائششک آنقیرماغینا و ایت تیگیشمه‌گینه و اولاماغینا لفظ یوْخدور.

[آت آدلاری]

- یئنه آت انواعیناداکی:

توْبوجاق tobucaq،
و **آرغوماق** arğumaq،
و **یئکه** yekə،
و **یابو** uabu،
و **تاتو** tatu.

- تک هامیسینی توْرکجه دئیه‌رلر. و آتین یاشین، داهی چوْخونو توْرکجه دئیه‌رلـر. بیـر قولونو **کُرّه** دئرلر. اؤزگه:

تای tay،
و **غونان** ğunan،
و **دؤنن** dönən،
و **تولان** tulan،
و **چیرغاولانغا** çırğavlaŋa.

- دئگینجه، فصیح‌راقلاری توْرکجه دئرلر. و چوْخو بونو هم بیلمزلر.
- و آتین یه‌هرین اگرچه **زین** دئرلر، اما چوْخراق اجزاسینی، مثلا:

جیبیلگر cibilgər،
و **حانا** hana،
و **توْقوم** toqum،
و **جازلیق** cazlıq،

و **اؤلان** olaŋ،
و **قوشقون** quşqun،
و **قؤم** qom،
و **قانتار** qantar،
و **اؤلان چاغ** olançağ،
و **تؤفک** tüfək،
و **غانچوغا** ğançuğa،
و **توقا** toqa.
و **چیلبور** çılbur،

▪ هامیسی‌نین چؤخون تؤرکجه دئیه‌رلر. و قامچینی اگرچه **تازیانه** دئرلر، اما **بؤلدؤرگه** bürdürgəسین، **چاپچورغا** çapçurğaسین تؤرکجه دئیه‌رلر.

جیبه cibə،
و **قاربیجی** qarbıcı،
و **جوشن** cebşən،
و **کیجیم** kicim،
و **کؤهه** köhə،
و **ههه** hehe.
و **قانغالدوروق** qanğalduruq،

تک ووروش اسبابین هم، تؤرک دیلی ایله سؤیلرلر.

[البسه]

▪ و معهودی البسه‌دن مثلا:

دستار dəstar،
ده‌گه‌له dəgələ،
قالپاق qalpaq،
ییلک yilək،
نوروزی novruzi،
یاغلیق yağlıq،
تؤپی topi،
تیرلیک tirlik،
شیرداغ şirdağ،
قور qur.

های بو شئیلری تؤرک دیلی ایله دئیه‌رلر.

[یئیه‌جکلر آدلاری]

یئیه‌جکلردن اگرچه قؤیون اعضاسیندان بعضی‌سینه آد قؤیوبدورلار،
اما **آرقا** arqa ـ نی
و **آشوغلوغ ایلیک** aşuğluğ ilik ـ ی
و **یان سؤنگه‌ک** yan süngək ـ ی

و **قابورغا** qaburğa ـ نی
و **ایگیک** igik ـ ی
و **اۏرتا ایلیک** orta ilik ـ ی
و **بۏغوزلاغو** boğuzlağu ـ نو تۆرکجه دئیەرلر.

- و يئنه بعضی یئمکلردن:

قایماق qaymaq،
و **قاتلاما** qatlama،
و **بولاماغ** bulamağ،
و **قوروت** qurut،
و **اۏلابا** olaba،
و **مانتو** mantu،
و **قویماغ** quymağ،
و **اۏرگەمنچی** örgəmənçi.

هم تۆرکجه دئیەرلر.

- و **قېمېز** qımız ـ ی

و **سۆرما** sorma ـ نې
و **باخسوم** baxsum ـ و
و **بوزا** buza - نې هم تۆرکجه دئیەرلر.

- و يئنه:

توتماج tutmac
و **اوماج** umac
و **کۆمج** köməc
و **تالغان** talğan نی هم تۆرکجه آتیورلار. و بو نوع جزئیاتا مشغوللوق قېلسا، چۏخ تـاپېلار. اما کلّیرەک کلماتې ادا قېلالې.

[مفاعیله بابې]

عرب دیلینین صرفی اصطلاحیـنـېن ابوابېنـدا بیـر بابـدېر کـی اۏنـا «مفاعیلـه» بـابې آد قۏیوبدورلار کی لفظ، بیر مذکور اۏلور، اما ایکی شخصین فعلینه مُشتملدیر کی بیـر نـوع واقـع اۏلا. بئله کی معارضه، و مقابیله، و مشاعیره و مکالیمه. و عمومی بیر بابدېر. و بوندان عظـیم

فواید حاصیل [اؤلور.] و فارسیگویلار بونجا بلاغت و فصاحت دعواسی ایله بو فائده‌دن محـروم [دورلار.]

اماتۆرک بُلغاسې بو فایده‌یه تعرّض قېلېبدېرلار و مصدره بیر «شین» حرفی الحاق قېلمـاق ایله اؤل مقصودو تاپېبدېرلار. بئله کی:

چاپېشماق çapışmaq، و **قوجوشماق** qucuşmaq،
و **تاپېشماق** tapışmaq، و **اؤپۆشمک** öpüşmək.

و بو شایع لفظدیر. و بو لفظ واضعی عزیزلره جای تسلیم و تحـسیندیر کـی بغایـت خـوب قېلېبدېرلار، و بو فصاحت ایله سارت فصحاسېندان تمام سئچیلیبدیرلر.

[ایکی مفعوللو فعللر]

یئنه عربی صرف اصطلاحېندا ایکی مفعوللوق فعللر واردېر کی آنېن اداسې داهـی معتبـر و کُلّی‌دیر. اؤندان داهی سارتلر و اؤلار(= عربلر) عاری قالېبدېرلار. و اتراک اؤنا هم خوبراق وجه ایله متابعت قېلېبدېرلار. عربی بئله کی:

أعْطَیْتُ زَیْداً دِرْهَماً.[۲۹۵]

بو ترکیبده اۆچ لفظ مذکور اؤلور. اؤلار لفظه بیـر حـرف آرتېرمـاق ایلـه بونـا اؤخـشار بیـر ضمیری آرتېرېبدېرلار. بغایت مختصر و مفید دۆشۆبدۆر. بئله کی:

یۆگۆرت yügürt، و **یاشورت** yaşurt،
و **قېلدورت** qıldurt، و **چېقارت** çıqart.

[چی لفظی]

- یئنه [تۆرکلرین] بیر ادالارې وار کـی بعـضی الفـاظېن سـۆنوندا «چ» و «ی» یعنـی «چی» çi لفظیدیر آرتېرېرلار و مناصیبین، یا هۆنرین، یا پئشه‌نین اظهارې اۆچۆن کی فارسیده یۆخدور. بلکه اؤلار هم، تۆرکجه دئیه‌رلر. منصبده بئله کی:

قورچی qorçı، و **خزانه‌چی** xəzanəçi،
و **سوچی** suçi، و **کیره‌ک یاراقچې** kirək yaraqçı،

و **چؤگنچی** çögənçi، و **یورتچی** yurtçi،
و **نیزەچی** neyzəçi، و **شیلنچی** şilənçi،
و **شۆکۆرچی** şükürçi، و **آختاچٛی** axtaçı.
و بو کیمی چۆخدور.

- هۆنر و پئشەدە بئلە کی:

قوشچٛی quşçı، و **یۆرغاچٛی** yorğaçı،
و **بارسچٛی** barsçı، و **حالواچٛی** halvaçı،
و **قۆروقچٛی** qoruqçı، و **کیمەچی** kiməçi،
و **تامغاچٛی** tamğaçı، و **قۆیچی** qoyçi.
و **جیبەچی** cibəçi،

- بئلە کی قوش هۆنریندە داهی بو اصطلاح[لار] واردٛیر. بئلە کی:

قازچٛی qazçı، و **کییکچی** kiyikçi،
و **قوچٛی** quçı، و **تاووشقانچٛی** tavuşqançı.
و **توروناچٛی** turnaçı،

کی سارت لفظیندە یۆخدور و اۆلار مذکور اۆلانلارٛین چۆخون تۆرکجە دئیەرلر.

[ظنّ و گۆمان مصدری]

- یئنە [تۆرکلرین] بیر نوع عیبارت و ادالارٛی وار[دٛیر] کی بیـر کیمـسەنـین بیـر ایـشی [گؤردۆگۆنۆ] گۆمان ائتمک ایلە، اۆل ایشی اۆل شخصە نسبت‌گونە وئرەرلر. یۆخ کـی تحقیـق اۆزۆندن، بلکە مظنّە و گۆمان حیثیتیندن[دیر.] اما بوندا دقت چۆخدور. بئلە کی:

بارغودیک barğudik، **آیتقودیک** aytqudik،
یارغودیک yarğudik، **قایتقودیک** qaytqudik،
کیلگۆدیک kilgüdik، **اورغودیک** urğudik،
بیلگۆدیک bilgüdik، **سۆرغودیک** sorğudik.
و بو فارسیدە اۆلماز.

[تلسمه فعلی]

▪ و بعضی الفاظېن آخرېندا بیر «جیم» حرفی وصل قېلېرلار و اۏنون ایله اۏل فعلده سۆرعت حالېنې اراده قېلېرلار. بئله کی:

ییتکئچ yitkeç،
و **ایتکئچ** itkeç،
و **بارغاچ** barğaç،
و **یارغاچ** yarğaç،
و **تاپغاچ** tapğaç،
و **ساتغاچ** satğaç.

[مبالیغه فعلی]

▪ و یئنه بیر «کاف» و «ر» حرفی کی بعضی لفظین آخرېنا الحاق قېلېرلار. اۏندان مبالیغه و سعی اراده قېلېرلار. بئله کی:

بیله‌کۆر biləkör،
و **قېلاکۆر** qılakör،
و **کیته‌کۆر** kitəkör،
و **ییته‌کۆر** yitəkör.

[تفضیلی و مبالیغه صیفتی]

▪ یئنه بیر رنگ و یا بیر صیفتین هم اۏل حالېنا مبالیغه اۆچۆن اۏنون اوّلینده اۏل حرفه بیر **پ** یا **میم** اضافه قېلېب، اۏل شئیه زاید قېلېرلار.

پ میثالی:

آپ‌آق apaq،
و **قاپقارا** qapqara،
و **قېپقېزېل** qıpqızıl،
و **ساپسارې** sapsarı،
و **یوپ‌یومالاق** yupyumalaq،
و **یاپ‌یاسسې** yapyassı،
و **آپ‌آچېق** apaçıq،
و **چوپ‌چوقور** çupçuqur.

بو نوع خئیلی هم تاپېلېر.

میم میثالی:

گۆمگۆی kömköy،
و **یام‌یاشېل** yamyaşıl،

و **بۆم‌بۆز** bomboz.

[ساواش و اگلنجه اسبابی]

▪ یئنه بیر نوع «واو» و «لام» بعضی لفظه الحاق قیلیب، بیر معبّر و بیر مخصوص صیفته تعیین قیلیرلار کی سلطنتین خواه رزم اسبابی اۆچۆن و خواه بزم جهتی اۆچۆن معتبردیر. بئله کی:

هیره‌وول hirəvül،
و **قاراوول** qaravul،
و **چانداوول** çaŋdavul،
و **یاناوول** yaŋavul،
و **سۆزه‌وول** sözəvül،
و **تاپاوول** tapavul،
و **کیتپه‌وول** kitpəvül،
و **یاساوول** yasavul،
و **بۆکه‌وول** bökəvül،
و **شیغاوول** şiğavul،
و **داقاوول** daqavul.

کیم اۆلار بوندان عاریدیرلر.

[رسوخی صیفت]

▪ یئنه بعضی لفظه بیر لام الحاق قیلیرلار کیم اۆل شئیین اۆل صیفتده رسوخونا دلالت قیلیر. بئله کی:

قاهال qahal،
یاسال yasal،
قابال qabal،
تونقال tunqal،
تارقال tarqal،
تۆسقال tosqal،
سۆیورقال soyurqal.

[سارتلار] قیلیج ایله چاپماغی، سوغلوماغی، نیزه ایله سانجماغی و ایلماغی، هامیسینی «زَد» لفظی ایله ادا قیلیرلار.

[مکان آدلارې]

▪ یئنه [تۆرکلر] بعضی محل و مکان [آدلارېنا] بیر قاف الحاق قېلېب، بیر فصل یـا بیـر امره منسوب قېلېرلار. بئله کی:

قېشلاق qışlaq، و **آولاق** avlaq،
و **یایلاق** yaylaq، و **قوشلاق** quşlaq.

و بو هم، غریبدیر و فارسیده هم بعضینی تۆرک دیلی ایله دئیه‌رلر.

بو الفاظ و عیباراتدا، بو نوع دقایق چۆخدور کی بـو گۆنـه ده‌گینجـه هـئچ کیمـسه بونـون حقیقتینی ملاحظه قېلمادېغې جهتدن، بو، گیزلی قالېبدېر.

[فارسجا شعر یازماق]

و تۆرکۆن هۆنرسیز و تنبل ایگیدلری آسانلېق اۆلمـاق[اۆچـۆن] فارسـی الفـاظ ایلـه نظـم دئمه‌گه مشغول اۆلوبدورلار. و فِی‌الْحَقِیقَةِ، اگر شخص یاخشی ملاحظه و تأمّل قېلـسا، چـۆن بو لفظده بونجا وسعت و مئیدانېندا بونجا فصاحت تاپېلېر، گره‌ک کیم بوندا هر سـخن‌گـذارلېق و فصیح‌گفتارلېق و نظم‌سازلېق و فسانه‌پردازلېق آسان‌راق اۆلاجاق و واقعاً آسان‌راقدېر.

اۆندان سۆنرا کیم، تۆرک دیلی‌نین وسعتی بونجا دلائل ایله ثابت اۆلدو، گره‌ک ایـدی کـی بو خلق آراسېندان پئیدا اۆلان طبع اهلی، صلاحیت و طبعلرینی اۆز دیللـری دوردقجـا، اۆزگـه دیل ایله ظاهیر قېلماسا ایدی و بئله [ایشه] بویورماسالار ایدی.

و اگر ایکی دیل ایله دئمک قابلیت‌لری اۆلـسا، [یاخـشی اۆلاردې کـی] اۆز دیللـری ایلـه چۆخراق دئسه‌لر ایدی. و یئنه بیر دیل ایله آزراق دئسه‌لر ایدی. و اگر مبالیغه قېلسالار، [هـر] ایکی دیل ایله دئسه‌لر ایدی.

بو احتمالا خود یۆل وئرسک، اۆلماز کیم تـۆرک اولوسـونون خـوش طبعلـری مجمـوعی، سارت دیلی ایله نظم دئسینلر و بالکـلّ تـۆرک دیلـی ایلـه دئمـه‌سـینلر! امـا چۆخـو دئمیرلـر، دئسه‌لرده، سارتین تۆرک دیلی ایله نظم ائتمه‌سـی کیمـی[دیـر.] فـصیح تـۆرکلر قارشېـسېندا اۆخویامایاجاقلار و [قبول] ائتدیرمیه‌جکلر. و اۆخوسالار، هر لفظلرینده یۆز عیـب تاپېلاجـاق و هر ترکیبلرینه یۆز اعتراض وارد اۆلاجاق.

پس بو حیثیت‌لردن، بئله معلوم اوْلور کیم چۆن بو دیلده غریب الفاظ اداسی چوْخدور، بونـو خوش‌آینده ترتیب و روباینده ترکیب ایلـه باغلامـاغېن دۆشـوارلېغې وار. مبتـدی طبعـی، اوْل نظمی، دۆشوارلېق ایله باغلاماقدان کوفت تاپېب، متنفّر اوْلور و آسان‌راغا ساری مئیـل قېلېـر. چۆن نئچه قاتلا بو نوع واقع اوْلدو، طبعی خوی قېلدې. چۆن طبیعتی معتاد اوْلدو، اؤز معتادېن قوْیوب غیرمعتادا کی مشکل‌ره‌ک هم اوْلاجاق، مئیل قېلماغی متعذّردیر.

▪ یئنه اۆل کی اؤز هم‌جینسی هم، ماییل، بلکه مشتغل اوشبو نوعـه گـؤره‌ر و زامـان و رسم اهلی طریقیندن چېخماغې مناسیب گؤرمز، و بو نوع ایله قالار. و مبتدی‌یه یئنه عادتـدیر کیم طبعیندن اوْل شئیه باش اورسا، چۆن اؤز زاده‌ی طبعی اؤزۆنه محبـوب ایکـن مجبولـدور. دیله‌ر کی اوْنو بو فن اهلینه عرض قېلېب جیلوه وئرسین.

چۆن بو فن اهلی، فارسی‌گویـدورلار، و تـۆرک الفاظېنـدان بهـره‌منـد ایمزلـر، طبعـی اوْل جانیبدن اعراض قېلېب، بو فنـه مـشغول ائـل سـاری مئیـل گؤرکـه‌زیـر. اینـدی کـی مئیـل گؤرکزدی، مناسبت‌لر تاپېب، هم بو خئیلدن اوْلور. بئله کی بو زاماندا اوْلوبدور.

▪ باری، هر تقدیر ایله کی وار، با وجود تۆرک الفاظی‌نېن فارسی‌یه بونجا مزّیت و نفـس امرده بونجا دقتی و وسعتی نظم طریقینده شایع ایمز ایدی و کتمان نهان‌خانـه‌سـینه تۆشـۆب ایدی، بلکه متروک اوْلماغا یاخېنلاشېر ایدی.

[تۆرک الفاظې]

بو خاکـسارا صـباوت اوایلینـده کـی آغېـز حوْققاسـېندان بیـره‌ر گـؤوهر ظـاهیر اوْلماغـا باشلاردې، اوْل گؤوهرلر، هنوز نظم سیلکینه گیرمه‌میش ایدی کیم ضـمیر دریاسـېندان نظـم سیلکینه دارتېلان گؤوهرلر طبـع غواصـی سـعیی ایلـه آغېـز سـاحیلینه گلمـه‌گـی باشـلاماق گؤستریردی.

چۆن مذکور اوْلان قاعده ایله کیم ادا تاپېدې، مئیل فارسی سارې اوْلـدو. امـا چـۆن شـعور سنّینه قدم قوْیولدو، چۆن حق ـ سُبْحانَهُ وَ تَعالَی ـ ، طبعه غرابت ساری مئیلی ذاتی و دقـت و دۆشوار پسندلیگه شروعی جبلّی قېلېب ایدی، تۆرک الفاظېنا داهی ملاحظه‌نی لازم گؤرۆلـدۆ. عالمی نظره گلدی، اوْن‌سکگیز مین عالمدن آرتېق! اوْردا زیب و زینـت، سـپهر طبعـه معلـوم اوْلدو، دوْققوز فلکدن آرتېق!

اۏردا فـضا و رفعـت مخزنـی گؤرۆنـدۆ، دۆرلـری کواکیـب گؤوهرلرینـدن رخـشندەراق. و گۆلشنی گؤرۆندۆ، گۆللری سپهر اخترلریندن درخشندەراق. حریم اطرافی، ائل آیاغی یئتمکدن مصون، و اجناس غرایبی، غیر الی دەگمکـدن مـأمون. امـا مخزنـی‌نـین ایلانـی خونخـوار و گۆلسین‌نین تیکانی بی‌حدّ و شمار.

خیالا گلدی کیم: همانا کی بو ایلانـلار نیـشی نیـشتریندن، طبـع اهلـی خردمنـدلری بـو مخزنیندن بهره تاپمادان اؤتۆدۆرلر. و کؤنۆله بئله دۆلاندی کیم: گؤیـا بـو تیکـانلار سرزنـشی ضرریندن، نظم خئیلی، گۆلدسته بندلری بو گۆلشندن بزم اۏچۆن گۆل ال ایلـه آلمـادان یـۏل توتوبلاردیر!

[دیوانلاریم]

چـۆن بـو طریقـده همّـت عـالی ایـدی و طبـع بـی‌بـاک و لاابـالی اؤترگـه قۏیمـادی و تماشاسیندان دۏیمادی.

اۏل عالم فضاسیندا، طبع سیپاهی تۆرک تازلیقلار دۆزەنلەدی و اۏل سپهر هواسیندا خیـال قوشو بلندپروازلیقلار گؤرکزدی. و اۏل گنج جواهیریندن، ضمیر صیرفی‌سی نهایت‌سیز قیمتلی لعل و دۆررِ ثمین آلدی. و اۏل گۆلـشن ریاحینینـدن، کؤنـۆل گـۆل‌چینـی، حـدّ و غایـت‌سـیز نُکهت‌لیک گۆل و یاسمن قۏینونا سالدی.

چۆن بو مواهیب ایله غنالار، و بو غناییم ایله استغنالار میسّر اۏلدو، بونون نتایجی گۆللری، روزگار اهلینه بی‌حدّ و میقدار آچیلا باشلادی. و باشلارینا بی‌اختیار ساچیلا گیریشدی.

[۱.] اۏ جۆملەدن بیری، **غرائب الصّغر** دیوانیدیر کیم کیچیک یاشدا تقریریمدن گـزارش، و تحریریمدن نگارش تاپیبدیر، کیم معانی غُرباسیندان غریب الفاظ لیباسینا گئیدیرمیش و خلـق کؤنلۆنۆ اۏل غریبستان اهلی اۏتو ایله یاندیرمیشام.

[۲.] یئنه **نوادرالشّباب** دیوانیدیر کی ایگیدلیک اوایئلینده بیانیم کیلکیندن نمـایش دیوانینـا و آرایش بوستانینا گیریبدیر کیم اۏل نوادر تماشاسیندان ایگیدلیک مۆلکۆنده غوغـا سالمیـشام، و مۆلک ایگیدلری کؤنلۆندن آرام و قراری آلمیشام.

[۳.] یئنه **بدایع الوسط** دیوانېدېر کیم، عؤمر اواسطینده خیالېم خامه‌سی اونون زیبینه نقش‌بندلیک و زینتینه سئحر پیوندلیک قېلېبدېر کیم اوْل بدیعلر واسیطه‌سیندن شئیدا کؤنۆللر ائشیگین، عشق داشې ایله قاخمېشام و اوْ ائوه فیتنه و آفت اوْتون یاخمېشام.

[۴.] یئنه **فوائدالکبر** دیوانېدېر کیم حیات اواخرینده، تخیّلۆم خامه‌سی اونو رشک نگارخانه‌ی چین و غیرت خُلدِ برین قېلېبدېر کیم، آندا اولولارا فایده‌لر زۆلالېن یئترمیشم و هَوَسلری شُعله‌سینه نصایح زۆلالېندان سو وورموشام.

[خمسه]

بو دؤرد دیوان آوازه‌سین چۆن رُبع مسکونا یئتیشدیردیم، **خمسه** پنجه‌سینه پنجه اوردوم:

[۱.] اوّل کیم **حیرة الابرار** باغېندا طبعیم گۆللر آچېبدېر. *شیخ نظامی* روحی **مخزن الاسرار**دان باشېما دۆرلر ساچېبدېر.

[۲.] یئنه چۆن **فرهاد و شیرین** شبستانېنا خیالېم یوْل تاپېبدېر، *میرخسرو* دمی، **شیرین و خسرو** اوْتوندان چېراغېمې یارېدېبدېر.

[۳.] یئنه چۆن **لیلی و مجنون** وادیسینده، عشقیم پویه اوروب، *خواجو* هیمّتی **گوهرنامه**سیندن نیثارېما گؤهرلر یئتیریبدیر.

[۴.] یئنه چۆن **سبعه‌ی سیّاره** رصدین ضمیریم باغلایاندا، اشرف **هفت‌پیکرین** یئددی حوری و شین پیش‌کئشیمه گؤنده‌ردی.

[۵.] یئنه چۆن **سدسکندری** اساسېن، خاطرېم مهندسی سالدې، *حضرت مخدومی* **خردنامه**سیندن کوس اصلاح و امداد چالدې.

[باشقا اثرلر]

[۱.] بو **خمسه** شوغلوندان چۆن فراغت تاپدېم، تخیّلۆم گیتی نوردین سلاطین تاریخی دشتینه چاپدېم. چۆن نامه، سواد ظۆلمتیندن **زبدة‌التواریخ** اداسېن دۆزدۆم، سلاطینین اۆلن آدېن بو حیوان سویو ایله دورقوزدوم.

[۲.] چۆن **نسایم‌المحبّه** نفحاتی بیانیندان کیلکیم فئیض‌رسان اۏلوبدور، اولیـاء الله مقـدس روحی فئیضیندن عالم دۏلوبدور.

[۳.] چۆن **لسان‌الطیر** الحانیِ ایله ترنّم دۏزدۆم، قوش دیلی اشاره‌تی ایله حقیقت اسـرارین مجاز صورتینده گؤستردیم.

[۴.] چۆن **نثراللآلی** خزائنی ترجمه‌سینه یئتدیم، **نظم‌الجواهر** ایله معنا ابکاری حُلّه‌لرین مرصّع ائتدیم.

[۵.] چۆن **میزان‌الاوزان** بحرلرینده غواص اۏلدو، اوّل معیار ایله *نصیر طوسی*دن عذرۆن ایسته‌دیم.

[۶.] یئنه داهی رسائله سۆرمۆشم و مکاتیبه رقـم اورموشـام کـی فارسـی سئحرسـازلار و پهلوی افسانه‌پردازلار هم اۏندا اوراق آراسته و اجزا پیراسته قیلیبدیرلار کیم دانا، حؤکمِ عدالت اۆزۆندن گؤز سالسا و اۆنجه فارسی و سۏنرا تۆرکی لطایف و دقایقدن بهره آلسا، حؤکم سۆرمه زامانیندا و هر بیری‌نین مرتبه‌سینی تعیین قیلما اوانیندا، اۆمیدیم اۏلدور و خیالیما بئله گلیر کیم سؤزۆم مرتبه‌سی، اۏوجدان قویویا یئتمیه‌جک و بو ترتیبیم کوکبـه‌سـی اعـلا درجـه‌دن اۏزگـه یئری به‌گنمیه‌جک[دیر.]

[فارسجا دیوانلار]

بو سؤزلردن خصم بئله بیلمه‌سین و مدعی بو نـوع گۆمـان قیلماسـین کـی منـیم طبعـیم تۆرک لفظینه ملایـم تۆشـدۆگۆ اۆچـۆن تعریفـده مبالیغـه اظهـار قیلیـرام، و فارسـی عیبارتـه مناسیبتیم آزراق اۆچۆن، انکار و نفیینه اصرار گؤستریرم، کیم فارسی الفاظ استیفاسـین و اوّل عیبارت استقضاسین کیمسه مندن چۏخراق قیلمایبدیر و صلاح و فسادین منـدن یاخـشیِراق بیلمه‌ییبدیر.

شک یۏخ کیم عؤمرۆم گۆلشنی‌نین تازه باهاریِ‌نین طراوتی چاغی، و حیات روضه‌سی‌نـین نورس سبزه‌زاری نزاهتی وقتی، کیم اۏن بئش یاشدان قیرخ یاشاجادیر، کی انسان خئیلی‌نـین طبعی بۆلبۆلۆ، هر گۆل جمالا شیفته، و روحو پروانه‌سی هر شمع حۆسنۆنه فریفته اۏلان وقت، بو اوقاتدیر.

و بو اوقاتدا چۆخ غریب واقیعه حادثدیر کی اوّل واقیعه بیری‌نین حۆسن و نازېن، یا اؤز عشق و نیازېن شرح ائتمه‌گه باعیث اوْلور. و بو حال، غـزل طریقینـه منحـصر[دیـر] کـیم یـا دئمه‌گه متأمّل اوْلاجاق یا اوْخوماغا مشتغل.

اوْخوناجاق دواوېندن، بو فقیر مطالیعه‌سینه چـوْخ مـشغول اوْلمـادېغېم دیـوان آزدېـر. بـه تخصیص، عشق و درد اهلی‌نین رهبر و پیشروی **امیرخسرو دهلوی** دیوانې کـیم عاشـیقلیکده درد ونیاز و سوز و گۆداز طریقین، اوّل منتشر قېلدې و اوْنون عشقی مشعلیندن بو پرتـو، عـالم تیره خاکدانېنا یایېلدې.

- یئنه حقیقت اهلی‌نین سرخیل و سرافرازی، *خواجه‌حافظ‌شیرازی*، نکات و اسرارېن کی انفاس روح القدس‌دان نیشان سویله‌ر و روح‌الله نفسلریندن اثر یئتیره‌ر.
- یئنه بو فقیرین پیری و اوستادې، و طریقت اهلی‌نین صاحیب ارشـادې، جمیـع اهـل اللاهېن مقتدا و شیخ الاسلامی، حضرت مخدومی نور الملّة و الدّین *مولاناعبدالرحمان‌جامی* ــ قُدِّسَ سِرُّهُ ـ نین روح‌پرور لطایفی و روح‌گستر ظرایفی کیم آندان هر غزل، کَالوَحْیِ الْمُنْزَلِ و هر رساله کَأَحادیثِ نَبیِّ‌الْمرسَل عالی‌شأن و رفیع مکاندېر، کیم اوْلاردان هر لفظ قیمتده دۆررِ ثمیندن آبداررااق و خرقتده، لعلِ آتشیندن برقگیرداررااق [دېر].

هر ایکی مذکور اوْلان عزیز کلامِ معجز نیظامېندان اوْندا چاشنې و نـصیب و اؤز عـشق و کمالاتی و نهایتِ حالاتی بونا اضافه کی: هذا شَیْءٌ عجیبٌ.

- هامېسېنې چۆخ قاتلا کئچدیم بلکه چۆخون از بـر ائتـدیم، و قـصیده و غزللـری‌نـین غرایب و لطافتین بیلدیم، بلکه غریب‌راق و لطیف‌راقلارېنا تتبّع داهی قېلدېم.

[آلتې قصیده]

[۱.] قصیده‌لردن *امیرخسروون* **بحر الابراری** کیم مشهوردور. اوْنـدادېر کـی دئییـر:« اوْلا کی یۆز مـین بئیتـدن آرتېـق دیـوانلارېم غزلیـاتی و قـصائد و مثنـویلریم ابیـاتی اگـر عـالم صحیفه‌سیندن یویولسا، و دۆوران صحیفه‌سیندن محو اوْلسا، و بو قصیده قالسا، کی اوْندا معنـا استیفاسی وافیدیر، بو، فن اهلینه منیم فضاییلیم دلیلینه کافیدیر.»

و مطلعی مشهوردور کیم، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

کوس شه خالی و بانگ و غلغلش دردسر است،
هرکه قانع شد به خشک و تر، شه بحر و بر است.

بو شعره، حضرت *مخدومی* نوراً جواب دئییبدیر و آدېن **لجّةالاسرار** یازېیدېر. و مطلعی بودور کیم، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :
کنگره‌ی ایوان شه کز کاخ کیوان برتر است،
رخنه‌ها دان کش به دیوار حصار دین در است!

کی اگر اوْل دریای‌ابراردیر، بو ابرِ بهاردېر کی مرتبه‌ده اوْندان بُلندراق و بهره‌ده اوْندان فایده‌مندراقدېر کی آنېن اۆستۆنه سایه سالماغا یایېلېر و باشېنا دۆرِّ افشانلېق داهی قېلېر.

■ فقیر، ایکی بزگوار رفیع میقدارا نیازمندلیک و گدالېق اۆزۆندن تتبع قېلدېم و آدېن **تحفة الافکار** یازدېم. و مطلعی بودور کیم، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :
آتشین لعلی که تاج خسرووان را زیور است،
اخگری بهر خیال خام پختن در سر است.

و چۏخ معنا انگیز عیبارت و تعمیه‌آمیز اشارت اضافه قېلدېم کی بو فن اهلی‌نین ماهیرلری مسلّم توتوبدورلار و هر کسه بو بابدا تردد اوْلسا، حضرت مخدومی نوَّرنین **بهارستان** آدلې کیتابېن ـ کیم آنې بهارستان حیات و نگارستان نجات دئسه اوْلور ـ بو مطلعی یازېبدېرلار و استشهاد اۆزۆندن تعریفین ائدیبدیرلر کی بو منصور دولت سپهر طاقېنا آسېلسا، یئری وار. و بو طوغرای سعادتی مشتری بۏینونا آویزه قېلسا موجب مباهات و افتخاردېر. اوْل کیتابې آلېن و بو محلّی تاپېب، نظر سالېن و بیلین کی اوْلچامن تعریفده تحریر قېلدېم، تقصیر قېلدېم.

[۲.] یئنه *میرخسرووِن* **مرآت‌الصفا** آدلې قصیده‌سینه کیم **خلّاق‌المعانی** *خاقانی‌شیروانی* تتبع قېلېبدېر. و مطلعی بودورکیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :
دلم طفل است و پیر عشق، استاد زبان دانش،
سوادالوجه سبق و مسکنت کنج دبستانش.

▪ و *حضرت مخدومی* ـ نوّرهُ مَرْقَدهُ نُوراً ـ اؤنـون جوابینـدا **جـلاءالـرّوح** آدلـې قـصیده‌نـی دئییبدیر. و مطلعی بودورور کیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش،
سبق نادانی و دانا دلم طفل سبق‌خوانش.

و فقیر هم **نسیم‌الخلد** قصیده‌سین ایکی بزرگوارا تتبّع قېلـدېم. و مطلعـی بـودورور کـیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

معلم عشق و پیر عقل دان، طفل سبق خوانش،
پی تأدیب طفل، اینک فلک شد چرخ گردانش.

بو قصیده‌ده داهی چؤخ معانی گؤوهری درج، و عؤمر نقدی خرج اؤلوبدور.

[۳.] یئنه **روح‌القدس** قصیده‌سین بلندآوازه قېلدېم کی قُدسیلر روحون اؤندان تازه قېلېم. و مطلعی بودورور کیم، بئیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فع‌لن] :

زهی به خامه‌ی قدرت مصوّر اشیاء،
هزار نقش عجب هر زمان از او پیدا!

[۴.] یئنه **عین‌الحیات** قصیده‌سی زؤلالېن یئتیردیم کی غفلت اهلی‌نین اؤلؤ بدنلرینه جـان گئیدیردیم. و مطلعی بودورور کیم، منظوم [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

حاجبان شب چو شادروان سودا افکنند،
جلوه در خیل بتان ماه‌سیما افکنند.

[۵.] یئنه **منهاج‌النجات** قصیده‌سینده هیدایت طـریقین دؤزدؤم. و ضـلالت اهلینـه نجـات شاهراهېن گؤستردیم. و مطلعی بودورکیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن] :

زهی از شمع رویت چشم مردم گشته نورانی،
جهان را مردم چشم آمدی از عین انسانی.

[۶.] یئنه **قوت‌القلوب** قصیده‌سین کی کیلکیم ثبت ائدیبدیر. حقیقت یۏلوندا ضـعیف کؤنـۆللره اوْل قوتدان قوّت یئتیبدیر. و مطلعی بودور کیم، بئیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

جهان که مرحله‌ی تنگ شاهراه فناست،
در او مساز اقامت که راه شاه و گداست.

بو آلتي قصیده، حمد و نعـت و ثنـا و موعظاتـدیر و اهـل تـصوف و حقیقـت دیلـی ایلـه معرفت[دیر].

[دؤرد قصیده]

▪ یئنه ظاهیر شعراسی طریقینده هم، دؤرد قصیده **فصول‌اربعه**یـه موسـومدور. و اونـدان دؤرد فصل: حرارت و برودت و رطوبت و یبوست کیفیتی معلوم [اؤلور] خامـه‌م رقـم قیلیبـدیر کی دؤرد فصل خاصیتی اثری تک، ربع مسکونا یاییلمیشدیر.

[ترصیع]

▪ یئنه سخن‌پرداز، استاد عالی‌شأن *خواجه‌کمال‌الدین‌سلمان* کـی قـصیده مئیـداني‌نـین چابک سواریدیر، و اؤز زماني‌نین بی‌نظیر سخن گۆذاری[دیـر]. مـشهوردورکی چـۆن مـصنوع قصیده‌سی ترتیبه قلم سۆرۆبدۆر، اوْن‌سکگیز ایلده اتماما یئتیبدیر. واقیعه ایـشی قیلیبـدیر کـی نظم اهلی اوْنون تعقّلوندا حئیران و تأمّلوندا سرگرداندیرلار.

ترصیع صنعتی کیم مطلعدن اؤزگه بئیتده اوْلا بیلمـز. اوْل قـصیده‌نـین اگرچـی مـستخرج مطلعی راستدیر، اما اصل مطلعده اوّلی مصراعین بیر لفظی ایله سوْنکی مصراعین بیر لفظینده تخلّف قیلیبدیر. و مطلع بودور کیم، بئیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار،
هوای جنت کویت ببیخت مشک تتار.

بو مطلعه تتبّع قیلان چوْخ سخنورلر و نظـم‌گـسترلر، چـۆن مقابیلـه‌ده دوروبـلار، کؤتـک یئییبلردیر! بو فقیرین مطلعی بودور کیم، بئیت [مفاعلن، فعلاتن، مفاعلن، فعلن] :

چنان وزید به بستان نسیم فصل بهار،
کز آن رسید به یاران شمیم وصل نگار.

بصارت اهلی ملاحظه قیلسالار، بیله‌رلر کی بو مطلع ترصیعه واقـع اوْلـور. عیبـدن معـرّا و مرصّعه گلیر، اعتراضدان مبرّادیر. بو نوع شعرین تعقید و مبالیغه‌سی اوْچوْن یئنـه بیـر روبـاعی هم دئمیشم کی تا *خلیل ابن احمد* روباعی قاعده‌سین وضع قیلیبـدیر، ترصـیع صـنعتینده[بئلـه] روباعی دئییلن ائشیدیلمه‌میشدیر، بلکه یوْخدور. و اوْل بودور:

روباعی

ای روی تو، کوکب جهان‌آرای،
وی بوی تو، اشهب روان‌آسای.
بی موی تو یارب! چنان فرسای،
گیسوی تو چون شب فغان‌افزای.

[فارسجا غزللر دیوانی]

▪ یئنه فارسی غزلیات دیوانی، *خواجه حافظ* طوْوروندا کـی جمیـع سـخن ادالار و نظـم پیرالار نظرینده مستحـسن و مطبوعـدور، ترتیـب وئـردیم کـیم آلتـې مینـدن ابیـاتی عـددی چوْخراقدیر کی چوْخراق اوْل حضرت شعرینه تتبع واقع اوْلوبدور.

و بعضی، حـضرت *شـیخ مـصلح‌الـدین سـعدی* ـ قُـدِّسَ سِـرُّهُ ـ یـه کـیم غـزل طـوْورو مخترعیدیر.

و بعضی، میرخسرووا کی عشق آتشکده‌سی‌نین شعله انگیزیدیر و درد غریبخانـه‌سـی‌نـین اشکریزی[دیر.]

و بعضی، *حضرت مخدومی* ـ نوّرهُ مَرْقَدهُ نُورا ـ کیم کمال اوْوجونون مئهرِ لامعی‌دیر.

و مذکور اوْلان عزیزلر حالاتې‌نین جامعی بـو دیـوان، خَلـق آراسـیندا شـایعدیر. و روزگـار اهلی‌نین طبعلری اوْل ساری راجع[دیر.]

و اوْندا چوْخ توْرلوْ دلکش ادالار و دلپذیر معنالار واقعدیر کی تفصیلی بو فقیـردن مناسـیب اوْلماز.

و اۆندا هر نوع نظم اصنافېندان مثل: **مقطّعات** و **روباعیّات** و **مثنوی** و تاریخ و لغز و اول جۆمله‌دن بئش‌یۆزه یاخېن معمّا کیم چۆخو حضرت مخدومی ـ نوّرهُ مَرْقَدَهُ نُورا ـ ین مبارک نظرینه یئتیبدیر. و اۆل حضرتین اصلاح و تصحیح شرفین کسب ائدیبدیر کی خامه‌مدن روزگار صفحه‌سینه یازېلېبدېر. و قلمیم لیل و نهار اوراقدا نقش قېلېبدېر.

[شعر حیفظله‌مک]

▪ بولاردان داهی باشقا، ایگیدلیگیم زامانې و شباب ایامی اوانېندا چۆخراق شعرده سئحرساز و نظمده فسون‌پرداز شعرانېن شیرین اشعارې و رنگین ابیاتېندان اللی‌میندن آرتېق یاد توتدوم و اۆلار ذۆوق و خوش حاللېغېندان اۆزۆمۆ آووتدوم. و صلاح و فسادلارېنا فیکر ائتدیم و مخفی دقایقینه تأمّل و تفکّر ایله یئتدیم.

▪ و فارسی الفاظ عیب و هۆنری ملاحیظه‌سی ادراکېندا طبعیم اۆزۆن سالامېشدېر. بلکه اۆ وادی قطعه‌سینده کیلکیم رَوَنده‌سی [اۆچۆن] تیز کاملېق ایله قدم اورمایان یئر قالامېشدېر.

[حک و اصلاح التماسی]

▪ و اۆتوز ایلدن آرتېق و قېرخ ایله یاخېندېر کیم، خوراسان مۆلکۆ کیم فضل و کمال اهلینه عالم ممالیکی‌نین مصر معظّمی و سوادِ اعظمی‌دیر؛ بو مۆلکۆن جمیع نظم اهلی، شعرای شیرین کلامی و فصحای واجب الاحترامی، هر نه، هر معنا ایله کیم اوراق اۆزۆنه آرایش و هر الفاظ ایله کیم اجزاء عیذارېنا نمایش وئریبدیلر، بو فقیر[ین] صۆحبتینه یئتیشدیریبدیرلر و بو ضیعفین یانېنا دئییبدیرلر و حکّ و اصلاح التماسېن قېلېبدېرلار. و خاطیره گلن نکته کی، دئییلیبدیر، [اۆنلاردا] انصاف اۆزۆندن [حققیمی] مسلّم توتوبدورلار.

و اگر بعضی ابا قېلېبدېرلار، دلایل ایله اۆلارا خاطیرنیشان قېلېبدېر، اۆندان سۆنرا قبول قېلېب، اۆزلرین شاگیرد و ممنون بیلیبدیرلر.

و بسا معانی اهلی خورده‌دانلار و دقایق خئیلی دقیق بیانلار کی *انوری* و *سلمان* شعرینده، هر بیری، بیری‌نین جانیبین توتوب، بحثلر قېلېب، سۆزلری بیر ـ بیریندن اۆتمه‌دن، بو

فقیر[ین] یانېنا محاکیمه اۆچۆن، گتیریبلر و هر نه حؤکم تاپېپدورورلار، مسلّم توتوب مناقشه‌لری بر طرف اۏلوبدور.

و غزلده *میرشاهی*، و *مولانا کاتبی* و اۏلار غیری طرفیندن داهی، و مثنویده حضرت *شیخ نظامی* و *میرخسرو دهلوی* جانیبیندن داهی بو دۆرۆستلۆک چۏخ واقع اۏلوبدور.

بارچادان کلّی‌ره‌ک سند بوکیم، حضرت ارشاد پناهی ـ نوّره مرقدهُ نوراً ـ کی علام ملک علاّم و احادیث معجز نظام خیرالانام ـ علیه الصلوة و السّلام ـ دان سۏنرا، فارسی سؤزده جمیع اۏلار[ېن] سؤزۆندن یوخارېراق سؤز یۏخدور.

چۏخ‌راق کتب و رسایل و غزلیات و قصایدده کی معانی گؤهرلرین نظم سیلکینه گئدیریر ایدیر و ضمیر نهان‌خانه‌سیندن انجمن تماشاگاهېنا جیلوه وئریر ایدیلر. اۏنون مسوّده‌سین اؤنجه بو فقیره التفات و اعتقاد اۆزۆندن وئریر ایدیلر کیم:

« ـ بو اوراقی آل و باشدان آیاغېنا نظر سال، خاطیرینه هر نه دئییله‌سی سؤز گلسه، سؤیله!»

دئییب و هر نه اشارت اۏلانې کیم مذکور اۏلدو. ظاهیر قېلسام، مقبول تۆشر ایدی.

بو ادعایا دلیل بو کیم اۏندان آرتېق کتب و رساله‌ده، اۏل حضرت، بو فقیرین آدېن مذکور قېلېبدېرلار. و چۏخو طبع و ادراک و بونا مناسیب شئیلره نسبت وئریب مسطور قېلېبدېرلار.

[صاحب‌قران عنوانی]

بو قبول نظری اثریندن، بیر قرندن [= اوتوز ایلدن] آرتېق، سلطان السّلاطین سپهر آئین صؤحبتلرینده و فردوس تزیین خیدمتلرینده کیم اهل کلامدان و مقالدان، فضل و کمال زۆمره‌سی‌نین مجمعیدیر و علم و فضلین منبعی‌دیر، بو فقیرین سؤزۆنه مرتبه‌ی رفیع و مقاله‌ی وسیع ایردی. و اؤزۆنه سؤز جهتیندن عظیم اعتبار و سؤزۆنه اؤز جهتیندن بؤیۆک پایه و میقدار [وئریلدی].

و سلطان السلاطین کی مَظهرِ لُطف الهی و مُظهر انوار حقایقِ نامتناهی‌دیر، و فرخنده ضمیری، علوم گؤوهری‌نین دریاسی و خجسته خاطیری خاکسار بنده‌لر ذاتی‌نېن کیمیاسېدېر؛ بو طایفه‌نین چۏخراق اصطلاح و قواعددن عالی مجلیسده سؤز اؤتسه، مخاطب، بو فقیر و فصاحت و بلاغت اهلی نتایج طبعیندن هر نه مذکور اۏلسا، مشارٌ الیه بو حقیری قېلېر ایردیلر.

و اوّل میقدار بو توپراغېن رۆتبه‌سین فلگه یئتیریب و اونجا بو ذرّه‌نین پایه‌سین گۆنشدن آشېرېبدېر کیم اؤزلری‌نین خورشید فئیض طبعلریندن ظهور قېلان رساله کی اؤز گؤوهرریز قلملریندن نگارش تاپېبدېر و کماهیَ حالاتلارې کیفیتینده گزارش صورتی توتوبدور، بو دۆزگۆن بنده‌لرینی نظم طریقی‌نین هامی نوعوندا تعریفلر ائدیب **صاحبقران**لېق لقبی ایله سرافراز قېلېبدېرلار و **بی‌مثل و انباز**لېق وصفی ایله ممتاز ائدیبدیر[لر].

و مقرّردیر کی هومایون طبعلری، زمان مشکلاتې‌نېن معیارېدېر، فرخنده ذهنلری عالم دقایقی‌نین حلاّلی و مصاحیب اسراری[دیر].

بنده‌ی خاکسار، اگرچی توپراقدان اسگیک ایدیم، اما اوّل گۆنش تربیه‌سی ایله رنگارنگ گۆللر آچدېم. و بو افکنده‌ی بی‌اعتبار اگرچی ذرّه‌دن کم‌ره‌ک ایدیم، اوّل سحاب تقویتی ایله گوناگون دۆرلر ساچدېم. و دلسوز ابیاتېم مناجات اهلینه آشوب و غوغا سالدې. و بزم‌افروز غزلیّاتېم خراباتیلره آه و واویلا سالدی.

[دعوی به حق]

حاصل کلام: اوندان سونرا کیم مونجا قَوی دلایل و عظیم شواهید ایله بو فقیرین وقوفی، بلکه مهارتی بو فنّین فارسی و تۆرکی نظمینده ثابت و روشن اولدو، اگر بیرین یئنه بیرینه ترجیح قېلسام، گره‌ک کی بو طایفه‌دن هئچ کیمسه‌نین مسلّم توتوب صیدق دئمکدن اؤزگه مقال و مجال اولماسېن. به‌تخصیص کی بونجا بورهان‌قاطع ایله هم قطع تاپاجاق و استشهادا بو مسوّده‌نی هر لفظی یوخ کی، هر حرفی فریاد اوراجاق و غوغا ائده‌جدیر.

یئنه بیر کلّیه بوکیم:

[عرب ادبیاتې]

تا مۆلک، عرب خلفاسی و سلاطینده ایدی، فلک او وقتده نظم دبیره، عرب دیلی ایله جیلوه وئردی. بئله کی *حسن ثابت* تک و *لقیظ* تک ملک الکلام سخن گۆذرالار و معناآفرین فصاحت‌شعارلار، پئیدا اولدولار و اؤز دیللری ایله نظم اداسې‌نېن دادېن وئردیلر.

بو مناسبت ایله، عرب سلاطینی، داهی *ابراهیم مهدی* تک و *مأمون‌خلیفه* تک و بولاردان اؤزگه هم، سلاطین‌زاده‌لر غرّاً نظملردن قصائد دئدیلر، و فوائد ظاهیر قېلدېلار.

[فارس ادبیاتې]

چۆن مۆلکدن بعضی اقالیم و کشورده، سارت سـلاطینی مـستقل اوٗلـدولار، اوٗل مناسـبیت ایله فارسی‌گوی شعرا ظهور قېلدېلار. قصیده‌ده *خاقانی* و *انوری* و *کمـال‌اسـماعیل* و *ظهیـر* و *سلمان* تک، مثنویده اوستاد فن *فردوسی*، و نادر زمان *شیخ نظامی*، و جادوی هینـد *میرخـسرو* تک، و غزلده مخترع وقت *شیخ مصلح‌الدین سعدی*، و یگانه‌ی عصر، *خواجـه حـافظ شـیرازی* تک کی بولارېن تعریفی یوخاری‌راق چۆن شمّه‌ای سۆرۆلۆبدۆر، و وصفلرینه قلم اورولوبدور.

سۆزۆ اوزاتماق حاجت اوٗلماز و کلام تطویلین معنا اهلی مستحسن دئمز و بو مناسیبت ایله سارت سلاطینیندن هم *سلطان طوٗغرول* تک و *شاه‌شـجاع* تـک عالیقـدر پادشـاهلار و رفیـع مرتبه انجم سیپاهلار، رنگین ابیات و شیرین غزلیات دئدیلر و زمانه‌لرینده مـشهور اوٗلـدولار و روزگارلارې اوٗراقدا مسطور [اوٗلدو].

[تۆرک ادبیاتې]

تا ملک، عرب و سارت سلاطېنېندن، تۆرک خانلارېنا انتقال تاپدې. *هولاکوخان* زامانېندان سلطان صاحب قران *تیمورکۆرگن* دؤورانېناجان، تۆرک دیلی ایله بئلـه شـاعیر پئیـدا اوٗلمـادې کیم اوٗندان تعریف قېلېنسېن. ورقه یازېلان اثر ظاهیر اوٗلمـوش اوٗلمـادې. و سـلاطیندن هـم بئله شئی منقول ده‌گیل کی بیری قارشېسېندا اوٗخونموش اوٗلسون.

اما سلطان صاحب قران *تیمورکۆره‌گن* زمانېنـدان فرزنـد خلفـی *شـاهروخ سـلطان* ـــ یـن زامانېنېن آخېرېناجان، تۆرک دیلی ایله شعرا پئیدا اوٗلدولار و اوٗل حضرتین اوٗلاد و احفادېندان هم خوش طبع سلاطین ظهورا گلدی. شعرا: سکّاکی و حیدر، خوارزمی، و عطایی، و مقیمـی، و یقینی و امیری و گدایی تکلر.

و فارسی مذکور اوٗلان شعرا مقابیله‌سینده کیمسه پئیدا اوٗلمادی. بیر مولانا *لطفی*دن اوٗزگه کیم بیر نئچه مطلعلری وار کیم، طبع اهلی قارشېسېندا اوٗخونا بیلر. اوٗل جۆمله‌دن بیری بودور کیم، بئیت [فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلات] :

اوٗل کی حۆسن اتندی بهانه، اتْلی شئیدا قېلغالې،
گؤزۆ تک قېلدې سنی، اوٗزۆنۆ پئیدا قېلغالې.

و سلاطیندن اؤلگو [بیر] اثر، هئچ بیریسیندن ظاهیر اولمادی و ورق اؤزؤنه نقش قیلاسی شئی قالمادی، *سلطان‌بابور*دن اؤزگه کی بو مطلع اولارین طبعی اثریدیر کیم، بئیت [مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل] :

نئجه اؤزؤن گؤرؤب حئیران اولا ییم،
ایلاهی من سنه قوربان اولا ییم.

[سلطان حسین بایقارا دؤورانی]

تا بو وقته‌جن کیم بو دودمانین تخت سلطنتینه و تاج خیلافتینه سزاوار و مسلّم، اصالت بحری‌نین دؤرر شاهواری، عدالت معدنی‌نین گؤوهر عالی میقداری، سپه‌بودلوق معرکه‌سی‌نین *رستم‌دستان* ی سپه‌دارلیق مئیدانی‌نین *سام نریمان* ی، سرافرازلیق تاجی‌نین گؤوهر زیبنده‌سی، بزم سازلیق سپهری‌نین اختر فرخنده‌سی، جهاندارلیق بزمی‌نین اسکندر جمشیدجاهی، جهانگیرلیک انجمنی‌نین خورشید عالم پناهی، رفعت جهانی‌نین قلّه‌ی گردون خراشی، عدالت سپهری‌نین سحاب گؤوهر پاشی، فضل و کمال حدقه‌سی‌نین مردمک بیناسی، تکلّم و مقال حدیقه‌سی‌نین بؤلبؤل خوش نواسی السُلطانُ ابنِ السُلطانِ الخاقانِ ابنِ الخاقانِ مُعِزُّ السَّلْطَنَۀِ وَ الدُّنیا وَ الدّین، ابوالغازی **سلطان حسین بهادرخان** – خَلّدَ اللهُ مُلْکَهُ و سَلْطَنَتَهُ وَ أفَاضَ عَلی الْعَالَمِیْنَ بِرَّهُ وَ مَکْرَمَتَهُ – .

روباعی

کیم تا فلک آفاق اؤزه دؤور قیلیر،
انجم گؤلؤ هر تؤن بو چمندن آچیلیر،
نه شاه آنین ذاتی گیبی یاد بیلیر،
نه طبع آنین طبعی تک ایستب تاپیلیر!

* * *

تا کیم فلک ائوریلیر، دوام اولسون اونا،
اقبال بساطیندا مقام، اولسون اونا،
هم نؤطق ایله جان بخش کلام اولسون اونا،
هم نظم کلامی، مستدام اولسون اونا!

جهانبانلیق تختینده مقام توتدو و کشور سیتانلیق مسندینده آرام تاپدی. ملک سیلکینه امنیت گؤوهرلرینی چکدی. و جهان مزرعینده جمعیت دانه‌لرین اکدی. چؤن تسلیم طبعی، گؤوهر کان معانی ایدی و مستقیم ذهنی، مورد فئیض سبحانی، کمال اهلینه ترفیه و ابتهاجلار، و کلام خئیلینه رونق و رواجلار دست وئردی.

و هر علمده مفید تألیفلر و هر فنده منتج تصنیفلر قیلدیلار. و غریب رسایل معنوی ظهور قیلدی و عجیب دواوین و غزل و قصائد و مثنوی یاییلدی.

[سلطان حسین بایقارا دیوانی]

و اؤز شریف طبع و لطیف ذهنلریندن داهی، اگرچی هم فارسی دئمه‌گه قادر و هم تؤرکجه دانیشماغا ماهیر ایدی، اما اصلی طبع اقتضاسی و شایع تکلّم مناسیبتی اداسی ایله، تؤرک دیوان تدوینینه مئیل قیلدیلار. و دلپذیر ابیات و بی‌نظیر غزلیات ترتیب وئردیلر کی تا عطارد فلک دیوانخانه‌سی‌نین قلمزن و راقیمیدیر، و سپهر بیت الانتظامی‌نین رقم‌کش و ناظیمی، بئله گؤلشن دقایق گؤل و ریحانی ایله آراسته و اوْل نوع مخزنی، معانی جواهر ثمینی بئله پیراسته گؤرمه‌میشدی.

دقیق معنا گؤل‌عیذارلاری سلیس الفاظ کسوتلرینده جیلوه‌نؤمای و غریب مقصود ماه‌روخسارلاری، لطیف ادا حُلّه‌لرینده چهره‌گوشای[دیرلار].

دیوان دئمه کی بحر عمّاندیر، هرغزل اوندا جواهیردن مملوّ بیر سفینه[دیر].

سفینه دئمه کی خزینه‌دیر، هر بئیتی بیر ائو، معانی گؤوهرلریندن آندا یؤز دفینه[واردیر].

سوزناک ابیاتینی اوْخویانین نفسی، ائل کؤنلؤن یاندیرماغا سمومِ آفت[دیر.] و دردمندانه الفاظی ادا قیلانین اؤنؤ، خراشیندان محزونلار باغری، جراحت[دیر].

عیبارتی، نشاطلیق ضمیرلری ماتمزده قیلیجی؛ و حرارتی، بوز تک سوْویان کؤنؤللری آتشکده قیلیجی[دیر]. حروفی ترتیبینده سئحرسازلیقلار و اداسی ترکیبینده فسون‌پردازلیقلار حاصیل کی تؤرکجه دیل ایله بو نوع کی مذکور اوْلدو، و تعریفی بو صیفات و آئین ایله کیم مسطور اوْلدو، کیم بو فوق‌العاده غرائب یوْخ؛ کی سلاطین مکرّم دارا حشمدن، بلکه شعرای قدسی نفسِ مسیح‌دمدن واقع اوْلمامیشدیر و آرایا چیخمامیشدیر؛ واقع اوْلدو و آرایا گلدی.

[یازېلېش سببی]

و اونون زۆلالِ حیاتيِنېن فئیضی گـۆنش چـشمه‌سـیندن اؤتمـه‌گـه یاووقلاشـدي. و بـو طایفه‌نین بی‌بهره‌لری بو روح نقدیندن بهره‌یـاب، و لـب تـشنه‌لـری بـو آب حیاتـدان سـیراب اۆلدولار.

با وجود بو سلطان السلاطینین کیمیا اثر خاطیری و خورشید آثار ضمیری، داهی بونا ماییل کی تۆرک ناظیملری، اؤز الفاظلاري ایله شعره مشغوللوق قېلالار و کونۆل قۆنچاسېندا غمـدن کی پیچلر چېرمانېبدېر، باهار نسیمی تک، انفاس ایله، گۆل تک آچېلالار.

و التفات و اهتمام اۆزۆندن بعضی معنالار تاپېب نظم قېلماغا حؤکملر هـم جـاری اۆلـدو و سؤز اۆسلوبونا تعیینلر و اداسېنا تعلیملر هم، اظهار اۆلدو.

تۆرک اولوسونون خوش‌طبع بگلـری و میـرزاده‌لـری و صـاحیب ذهـن پـاک طبعلـری و آزاده‌لری بئله کی گره‌ک، مشغوللوق اسبابېن اله آلمادېلار و اۆل نوع طبع نتیجه‌سـی گؤسـتره بیلمه‌دیلر کی آندان خوش‌گویلوق اۆمیدی توتالار. بلکه بـو اۆمیـدی اونـون روزگـاری حالېنـا یاووقلاشدېرالار.

طۆرفه‌راق بو کیم، بو نوع پادشاه ناظیم و سخن‌دان ترغیب و تلقینی و احسانی و تحسینی قاعده‌ی متابعت و موافقتینی اونودوب، و جادّه‌ی نافرمانلېق و ضـلالتی توتـوب چۆخـو، بلکـه هامېسې *فارسی*‌یه ماییل اۆلدولار و اۆل دیل ایله نظمه قاییل[اۆلدولار].

بو ایش، بوندان اؤزگه اۆلا بیلمز کی:

تۆرک دیلی تعریفینده بئله کی یوخاريِ‌راق مذکور اۆلدو، باوجود الفـاظ کثرتـی و عیبـارت وسعتی و معانی غرابتی و ادا سلامتی، دلپذیر باغلاماقدا صعوبت وار و دلپسند ترتیب وئرمکده طبع، رنج و عقوبت تاپار.

لازم گؤرۆندۆ تۆرک دیلی شرحینده، بیر نئچه ورقه زیب و آراییش وئرمک و اۆندا حضرت سلطان السلاطین ملایمت طبع و مهارت ذهنلرین ائتمک و همایون رایلری ترتیـب وئـرگن، دیوان بابېندا بیر نئچه سؤز– گؤستاخلېق اۆزۆندن – سۆرمک، و اۆل حضرت، کمال دانـالېق و وقوف توانالېق نهایتیندن بو فن اصحابېنا و بو فضل اربابېنا تعلیملر وئریب و تلقینلر قېلېبـسادا، اۆل حضرتین دقیق سؤزۆن یا آنلامایېب، یا آنلاسالار، بویرولان یۆل ایله عمل ائتمه‌دیلر و یـا ائده‌نمه‌دیلر.

بو ضعیف خاکسار، اؤل حضرتین قدسی نفس پاسینٖي سیلیب و واجب الاذعان حؤکملرینی اطاعت و فرمانبردارلیٖق قیٖلیٖب، کؤنلؤمدن و دیلیمدن گلدیگی و قلمـیم و الیمـدن قـوّت فهـم یئتدیگی [قدەر] ، اؤل حضرته بـا وجـود بنـدەلیـک، و اؤل بنـدەلیـک ایلـه سـعادتمندلیک و فرخندەلیک شاگیردلیگه داهی اؤزؤمؤ مـشرّف و ارجمنـد و مبـاهی و سـربلند بیلمـەگنلریمـی سؤروب و مشکل‌لریمی حلاّل مشکلاتیٖم حضورونا عرضه یئتیریب، عظیم فایدەلر تاپیٖب، کلّی نتیجەلر گؤردؤم.

اؤل حضرتین تعلیمی و تربیتی ایله، رەنؤمایلیٖغیٖ و تقویتی ایلـه، ایـشیم اؤل یئـره یئتـدی کیم اؤل حضرت، اؤز پاک طبعلری نتیجەسیندن ظاهیر اؤلان رسـالەدەکـی اؤز معـارف نگـار کیلکی تحریری ایدی، و اؤز لطایف آثار نؤطقؤ تقریری، القابیٖمیٖ یؤخاری ادا قیٖلـدیٖم کـی نـه عنوان ایله ثبت قیٖلدیٖلار کی مکرر قیٖلماغا حاجب اؤلماز.

بو بندەیه هم چؤن عظیم دؤولت کی، حق ـ سُبْحانَهُ و تَعالَی‌ــ نـیٖن «المـتکلّم» دئیـەن اسمینه مظهریت اؤلمام، و خلاییق آراسیٖندا تکلّمده اقران و امثالدان امتیاز و اعتبار و اولـوغ آد ایله آوازه و اشتهارا کی اؤل حضرتین عینایت و اهتماملاریٖ باعیث اؤلدو، و یوخاریٖـدا مـذکور اؤلان دواوین و مثنوی و سائره کتب و رسایلِ معنوی ـ کی تا عالم بیناسیٖدیٖر ـ بـو طایفـەدن هئچ کیمه اجتماعی دست وئرمەییبدیر و اختراعی میسّر اؤلماییبـدیٖر، دسـت وئـردی و میـسّر اؤلدو.

اگرچی هامیٖسیٖنیٖ، اؤل حضرتین شریف اسمینه مخیّل و همایون القابیٖنا مذیّل قیٖلمیٖـشام، بولاری سائر عینایتلر مقابیلەسینده توتـوب «المتکلّم» اسـمینه مظهـریتیم عُذرؤنـه تـؤرکی و فارسی لغتی کیفیتی و حقیقتی شرحینده، بو رسالەنـی جمـع قیٖلیٖـب یـازدیٖم. و اؤنـا **محاکمـة اللّغتین** آد قؤیدوم. تا تـؤرک ائلـی دیلـی فـصاحت و دقّتـی و بلاغـت و وسـعتی ـ کـی اؤل حضرت، بو دیل و عیبارت ایله نظم بساطی دؤزؤبدؤرلر و مسیحا انفاسی و خیـضر زؤلالیٖنـدان اؤلؤ دیریلتمک طریقین عالم اهلینه گؤستریبدیرلر ـ ؛ ظاهیر قیٖلدیٖم.

و خیالیٖما بئله گلیر کیم تؤرک اولوسو فصیحلرینه اولوغ حق ثابیت قیٖلدیٖم کی اؤز الفـاظ و عیبارتلری حقیقتی، و اؤز دیل و لغتلری کیفیتیندن واقیف اؤلدولار. و فارسی‌گویلاریٖن عیبارت و الفاظ بابیٖندا طعن قیٖلان سرزنشیندن قورتولدولار.

[دوعا و سۉن]

اۏلار، داهی رنج و مشقتیم مقابیله‌سینده، چۆن بو مخفی علمدن کی ظاهیر قېلدېم، وقوف تاپسالار، اۆمید اۏل کیم بو فقیری خیر دوعاسېِ ایله یاد قـېلالار و روحومـو آنـېن ایلـه شـاد قېلالار.

روباعی

بو نامه کی یازدېِ قلمیم ترتیب ایله،
تاریخین اونون جمادی‌الاوّل بیل!
گۆنۆن رقمینی چارشنبه قېلغېل،
دوققوز یۆز ایلدن اۆتۆب ایردی بئش ایل.

وَالسَّلامُ وَ الْإِكْرَام

۴.

متن
تورکی
چاغاتایی

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۵.

آوانوشت

متن

تورکی

چاغاتایی

Kitab-ı Muhākimətül-Luġətüyn
Cüz-i Kəlimāt-ı
Əmīr Əlīşīr ‘ələyhi’r-rəhməti

[TƏHMİDİYYƏ]

B’ismi’llāhi’r-rəĥmānir-rəhīm

اَلْحَمْدُ لِلّهِ امْتَازَ الْإِنْسَانَ عَلَى سَايِرِ الْمَخْلُوقَاتِ بِشَرَفِ النُّطْقِ وَ اللِّسَانِ وَ أَظْهَرَ مِنْ عُذُوبَةِ لِسَانِهِ وَ حَلَاوَةِ بَيَانِهِ سُكْرَ الشُّكْرِ وَ شَهْدَ الشُّهُودِ وَ الْإِمْتِنَانِ.

rubā‘ī:

İy söz bilə qılġan āfərīnīş āġāz,
İnsānnı arada əyləgən məĥrəm-i rāz.
Çün kün fə-yəkūn ŝəfĥəsiġə boldı ţırāz,
Qılġan anı nuţq ilə barıdın mümtāz.

[NƏ‘T]

سُبحانَ الله ni qudrət-i kāmilədür kim insānnı خَمَّرْتُ طِيْنَةَ آدَمَ بِيَدَىَّ أَرْبَعِيْنَ صَبَاحاً kərīməsi məżmūnı birlə عَلَّمَ الأَسْمَاءَ كُلَّهَا qābiliyyəti birdi.Və anı «*əlmütəkəllim*» ismi məźhərı qıldı.Tā ol bu məźhəriyyət şərəfidin cəmī‘-i məxlūqātqə sər-əfrāz boldı vi bu təşrīf bilə barısıdın imtiyāz taptı.

rubā‘ī:

Yə‘nī ki çü ‘āləmni yarattı Mə‘būd,
Āləm iligə qudrət ilə birdi vucūd.
İnsān idi məqŝūd ki boldı məvcūd,
İnsāndın həm Ĥəbībi irdi məqŝūd.

Mütəkəllimī ki ‘Ərəb fuŝəĥāsı bəlāġət gül-bāngin sipihr gülşənidin aşurġandın anıŋ bülbül-i nuţqı أَنَـا أَفْـصَحُ tərənnümi bilə alarnı zəbān-bəst və də‘vāları āvāzəsin yirgə pəst qıldı.

rubā‘ī:
Ol vəqt ki ni ‘āləm idi ni ādəm,
Qılmaydur idi bularnı ŝun‘ ilgi rəqəm.
Çün ol öziniŋ xilqətidin urdı dəm,
Mənţūqı idi كُنْتُ نَبِيَّاً فَافْهَمْ!

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ وَ أَصْحَابِهِ الطَّاهِرِيْنَ وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً كَثِيراً كَثِيراً.

[BAŞLANáIÇ]

Təkəllüm əhli xırmənının xūşə-çīni və söz dürr-i śəmīni məxzəniniŋ əmīni və nəźm gülistānınıŋ ‘əndəlīb-i nəġmə-sərāyı yə‘nī ‘*Əlī-Şīr*-ü’l-Mutəxəlliś bi’n-*Nəvāyī* غُفِرَ ذُنُوبُهُ وَ سُتِرَ عُيُوبُهُ mundaq ‘ərź qılur kim söz dürrīsür kim anıŋ dəryāsı köŋüldür və köŋül məźhərīdür kim cāmi‘-i mə‘ānī-i cüz’ ü küldür. Andaq ki dəryādin gəvhər, ġəvvāŝ vāsıţəsı bilə cilvə nümāyiş qılur və anıŋ qıyməti cevhəriġa körə źāhir bolur. Köŋüldin daġı söz dürri nuţq şərəfiġa ŝāĥib-i ixtiŝaŝ vəsiləsi bilə güžāriş və ārāyiş körgüzür və anıŋ qiyməti fəhm mərtəbəsi nisbətiġ bəqa intişār u iştihār tapar. Gəvhər qıymətiġa niçük ki mərātib asru köpdür, ĥəttā ki bir dirəmdin yüz tüməŋəçə disə bolur.

Qit‘ə:
İnçüni alsalar müfərriĥ üçün,
Miŋ bolur bir dirəmġa bir miśqāl.
Bir bolur həm ki şəh qulaqqa salur,
Qıyməti milk ‘əbrəsi əmvāl.

Söz dürriniŋ təfāvüti mundın daġı bī-ġāyətraq və mərtəbəsi mundın həm bī-nihāyətraq durur. Andaq ki şərīfidin ölgən bədənqa rūhı pāk yitər, kəśīfidin ĥəyātlıq tənqa zəhr-i həlāk xāŝiyəti źuhūr itər.

Qit‘ə
Söz gəvhərīdür ki rütbəsiniŋ ,
Şərĥidədür əhl-i nuţq ‘āciz.
Andın ki irür xəsīs mühlik,
Körgüzgüçədür Məsīĥ mu‘ciz.

[YETMİŞ İKKİ TİL]

Və bu sözniŋ tənəvvu‘ı tə‘əqquldın narı və təŝəvvurdın taşqarıdur. əgər mubāləġəsiz icmāl yüzidin qələm sürülsə və ixtiŝar cānibidin rəqəm urulsa yitmiş ikki nev‘ bilə təqsīm taparıda xod hīç söz yoxdür ki yitmiş ikki fırqə kəlāmıġa

delālət qılġay. Ammā olça təfŝīlīdür, oldur kim rub‘-ı məskünnıŋ yitti iqlīmidin hər iqlīmdə niçə kişvər bar və hər kişvərdə niçə şəhr və qəŝəbə və kint və hər dəştdə niçə xəyl xəyl ŝaĥrā-nişīn ulus və hər taġnıŋ qollarıda və qullələridə və hər baĥrınıŋ cəzāyiridə və səvāĥilidə ni ţavāyif bar.Hər cəmā‘ət əlfāźi özgələridin və hər gürüh ‘ibārəti yanalarıdın müteġəyyir və bir niçə xuŝūŝiyyət bilə müteməyyizdür ki özgələrdə yoqtur. Andaq ki ţuyūr və bahāyim və sibā‘nıŋ tilləri kim hər biriniŋ özgəçə xurūş u təkəllükmləri bar və ġeyr-ı mükərrər nəvā və tərənnümləri.

[LƏFZ VƏ MA‘NA]

Ammā çün əlfaź u ‘ibārətdin murād mə‘nādur və məžkür məxlüqātdın məqsūd insāndur və ol məźhər-ı mə‘ānī vü bəyan. Söz anıŋ sözindədür və təkəllüm anıŋ kəlamıda barur.

İmdi kildük söz bəyānıġa və kəlām dāstānıġa: Munça mutənəvve‘ şəhr ü qurā və cibāl ü ŝəĥrā və bīşə vü dəryā xəlqı kim bitildi və tənəvvu‘ u təġəyyurını şərĥ itildi ki məcmū‘ıda mə‘nā ədāsıda əlfāź tilgə kilür və ol əlfāźdın mə‘nā fəhm bolur.

Barçasıdın ‘Ərəb tili fəŝāĥət āyīni bilə mümtāz və bəlāġət təzyīni bilə mu‘cizə-ţırāzdur kim hīç təkəllüm əhliniŋ munda də‘vāsı yoqtur və sözi ŝıdq və işi təslīm oqdur kim Məlik-i ‘əllām جَـلّ و عَـلا nıŋ kəlām-ı mu‘ciz-niźāmı ol til bilə nāzil və Rəsūl – علیه‌الصلواة و السّلام- -nıŋ əĥādīś-i sə‘ādət-əncāmı ol ləflz bilə vārid bolupdur və əvliyā-yı kibār və məşāyix-i ‘ālī-miqdār- قَـدَّسَ اللهُ تَعَـالَی اسـرارهُم -köprək ĥəqāyiq u mə‘ārif ki sürüptürlər və mə‘ānī zībāların təqrīr libāsıġa kivürüpdürlər. Ol fərxundə ‘ibarət və ol xucəste əlfāź u işārət bilə vāqī‘ boluptur. Allah! Allah! ol rovźe-i rūĥ-əfzāda ni nəžārət və ol gülşən-i dil-āsāda ni nezāhətdur ki anıŋ bāġ-bānı:

وَأَنزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ مَاءً ثَجَّاجًا لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا وَ نَبَاتًا وَ جَنَّاتٍ أَلْفَافًا.

kərīməsi bilə təkəllüm qılur və ‘əndəlīb-i xoş-nəvāsı nübüvvət bəyānı bilə və risālət nəġmə əlĥānı bilə sürūd körgüzür.Və məžkūr bolġan ţuyūrıdın bə‘źı:

لَوْ كُشِفَ الغِطاءُ ما أَزْدَدْتُ يَقِيْنًا.

ədāsı bilə tərənnüm nihāyətiġa yitər və sāyir quşları vilāyət iźhārı və hidāyət āśārıdın nəvā-yı irşād-āyīn və ŝədā-yı rəşād-təlqīn iźhār itər.

Beyt:

Ki tā bolġay cihān bāġı bu gülşən mīvə-dār olsun,
Ĥərīmidə bu bülbüllərġa bu gül-bāng bār olsun.

[ÜÇ ƏŜL TİL]

Mundın soŋra üç nəv‘ tildür kim əŝl u mu‘təbərdür. Və ol tillər ‘ibārəti gəvhəri bilə qāyiliniŋ ədāsıġa zīvər və hər qaysınıŋ furū‘ı beġāyət köptür. Ammā Türkī və

Fārsī və Hindī əŝl tillərniŋ mənşə‘idür ki *Nüĥ* Peyġəmbər – صَلَوَاتُ اللهِ عَلَيْهِ -iniŋ üç oġlıġa kim *Yāfes* və *Sām* və *Ĥām*-dur, yitişür. Və bu mücməl təfŝīli budur kim *Nüĥ* – عليه السّلام – ţüfān təşvīridin nəcāt və anıŋ məhləkəsidin ĥəyāt taptı. ‘Āləm mə‘mūrəsidə bəşər cinsidin āśār və insān nəv‘idin nümū-dār qalmaydur irdi. *Yāfes*-ni ki təvārīx əhli əbu’t-Türk bitirlər, Xıtā milkigə yibərdi. Və *Sām*-ni ki əbu’l-Fürs bitirlər, Īrān və Tūrān və məmālik-niŋ vəsəţıdə vālī qıldı.Və *Ĥām*-nı kim əbu’l-Hind dipdürlər,Hindistān bilādıġa uzattı.Və bu üç peyġəmbər-zādə evlād u ətbā‘ı məžkür bolġan məmālikdə yayıldılar və qalın boldılar.Və *Yāfes* oġlannı ki əbu’t-Türkdür, tārīx əhli ittifāqī bilə dipdürlər ki nübüvvət tācı bilə sər-əfrāz və risālət mənŝəbi bilə qardaşlarıdın mümtāz boldı.Və üç til ki Türkī və Fārsī və Hindī bolġay, bu üç evniŋ evlād u ətbā‘ı arasıda şāyi‘ boldı.

Çün *Ĥām Nūĥ* – عليه السّلام – ġa bī-ədəbliq qılġan cihətdin anıŋ mübārək tiligə *Ĥām* bārəsidə qarġış ötüp irdi. Bu səbəbdin anıŋ rəng-i bəyāżı səvādġa mübəddəl bolup tili şikəstəlik źāhir qılıp fəŝāĥət u bəlāġət ĥılyəsidin ‘ārī qaldı. Və evlād u ətbā‘ı ki Hind kişvəri əhli bolġaylar, levnləri məktəb əhli məşqı vərəqı dik şəbəh-rəng, bəlki şəbgūn və tilləri ətfālnıŋ uçı uşalġan qələmi dik özgəçə ədā bilə təĥrīr ü təqrīr zīvəridin ‘āciz və zəbūn qaldılar. Ansız həm bolmaġay kim birər vərəq yüzini mürəkkəp qarası bilə öz yüzləri ŝəfĥəsı dik qara qılmaġaylar və öz tilləri dik şikəstə qələm tili bilə ədā itməgəylər. Ammā ol ŝəfĥə rəqəmin özləridin özgə kişi bilməs və ol kəlāg-pālarnı ol səvād əhlidin özgə birəv oqumas və fəhm qılmas.

[TÜRKİ VƏ FĀRSĪ]

Çün ‘Ərəbī til və məqāl bilə kəlām və Hindī əlfāź bilə muzaxrəfāt-ı nā-fərcām, biri ġāyət-i şərəf və ‘uluvv-i mənzilədin və biri nihāyət-i nuĥūsət və dünüvv-i mərtəbədin aradın çıktılar. Qaldı Türkī əlfāź bilə məqŝūd ədāsı və Fārsī ‘ibārət bilə kəlām mə‘nāsı.

Andaq mə‘lūm bolur ki Türk Sartdın tīz-fəhmraq və bülənd-idrāk-rək bə xilqətı ŝāfraq və pākrək məxlūq boluptur. Və Sart Türkdin tə‘əqqul və ‘elmdə dəqīqraq və kəmāl ü fəżl fikrətidə ‘əmīqraq źuhūr qılıpdur. Və bu ĥāl, Türklərniŋ ŝıdq u ŝəfā və tüz niyyətidin və Sartlarnıŋ ‘elm ü funūn və ĥikmətidin źāhir durur. Vəlīkin tillərdə kəmāl ü noqŝān ĥeyśiyyətidin fāhiş təfāvütlərdür ki əlfāź u ‘ibārət vəż‘ qılurda, Türk Sartqa fāyiq kilipdür. Və öz əlfāźıda Sart ‘ibarətiġa məziyyətlər körgüzüptür ki öz məĥəllidə - إِنْ شَاءَ اللهُ - məžkūr bolġay.

Yana Türkniŋ mülāyəmət-i ţəb‘ınıŋ Sartdın artuġluġıġa mundın vāżıĥraq və şahidi mundın lāyıĥraq bola olur mu kim bu ikki ţāyifəniŋ yigiti və qarısı, bəlki uluqdın kiçik barısı arasıda ixtilāţ ‘elə’s-səviyyədür. Hər miqdār ki bu biriniŋ ol biri bilə āmīziş və güft ü gūžārı bar, ol birniŋ həm bu bir bilə həmānçə təkəllüm

ü güftārı bar. Və Sart arasıda əhl-i ţəb‘ u dāniş və zümre-i ‘elm ü žihn ü bīniş köprəkdür. Və Türk ilidə əclāf u sādə il Sartdın ziyādədür. Ammā Türkniŋ uluġdın kiçikigə diginçə və nökərdin bigigə diginçə Sart tilidin bəhrə-mənddürlər. Andaq kim öz xord aĥvālıġa körə ayta alurlar. Bəlki bə‘żı fəŝāĥət u bəlāġət bilə həm təkəllüm qılurlar. Ĥəttā Türk şu‘ərāsı kim Fārsī til bilə rəngīn əş‘ār və şīrīn güftar źāhir qılurlar. Ammā Sart ulusınıŋ ərzālidin əşrāfıġaça və ‘āmī-sidin dāniş-məndiġaça hīç qaysı Türk tili bilə təkəllüm qıla almaslar və təkəllüm qılġannıŋ mə‘nāsın həm bilməsllər. Əgər yüzdin bəlki miŋdin biri bu tilni örgənip söz aytsa həm hər kişi işitsə bilür bə anıŋ Sart ikənin fəhm qılur və ol Mütəkəllim öz tili bilə öz rüsvālıġıġa özi iqrār qılġan dikdür.

Və Türkniŋ əŝl-ı xilqətdə Sartdın ţəb‘ı mülāyimraq irkəŋə mundın bü’l-‘əcəb-raq tanuġ yoqdur ki hīç qaysı munuŋ muqābələsidə dəm ura almaslar.

[YÜZ LƏFZ]

Bu yüz ləfźdur ki ġərīb məqāŝid ədāsıda tə‘yīn qılıpdurlar ki hīç qaysı üçün Sart tilidə ləfź yaşamaydurlar ki barçası muĥtācu’n-iləyhdür ki təkəllüm çaġıda kişi aŋa muĥtāc bolur. Köpi andaqdur ki əŝlā anıŋ məżmūnın təfhīm qılmaq bolmas və bə‘żını ki aŋlatsa bolġay hər ləfź təfhīmi üçün niçə ləfźnı tərkīb qılmaġunça bolmas. Ol daġı ‘Ərəbī əlfāź mədədi bilə.

Və Sart bi-əcma‘ihim əgər Türk ‘ibārəti ədasıda ‘ācizdür, muĥiqq həm bar, niyüçün ki Türk əlfāźınıŋ vāżi‘ı asru köp vəqtdə mubāləġə iźhārī qılıp cüz’ī məfhūmāt üçün əlfāz vəż‘ qılıpdur ki ŝāĥib-i vuqūf kişi tā źāhir qılmas, inansa həm bolmas. Andaq ki:

1. **quvarmaq**
2. **və quruqşamaq**
3. **və üşərmək**
4. **və cıcaymaq**
5. **və öŋdəymək**
6. **və çigrəymək**
7. **və dumsaymaq**
8. **və umunmaq**
9. **və isanmaq**
10. **və igirmək**
11. **və igərmək**
12. **və oxrənmək**
13. **və tarıqmaq**
14. **və aldamaq**
15. **və arġadamaq**
16. **və işənmək**
17. **və iylənmək**
18. **və anmaqayl**
19. **və irikmək**
20. **və igrənmek**
21. **və avunmaq**
22. **və qıstamaq**
23. **və savrulmaq**
24. **və kozğalmaq**
25. **və qınamaq**
26. **və çayqalmaq**
27. **və divdeşimək**
28. **və qımsanmaq**
29. **və qızġanmaq**
30. **və nikəmək**
31. **və sılanmaq**
32. **və tanlamaq**
33. **və qımırdamaq**
34. **və sirpmək**
35. **və sirməmək**
36. **və kənərgəmək**
37. **və sığrıqmaq**
38. **və sığınmaq**
39. **və qılımaq**
40. **və yalınmaq**
41. **və muŋlanmaq**

42. **və indəmək**
43. **və tirgəmək**
44. **və tivrəmək**
45. **və qıŋġaymaq**
46. **və şaġaldamaq**
47. **və siŋrəmək**
48. **və yaşqamaq**
49. **və isqarmaq**
50. **və küŋrənmək**
51. **və soxranmaq**
52. **və sıpamaq**
53. **və qaralamaq**
54. **və sürgənmək**
55. **və küymənmək**
56. **və ıŋranmaq**
57. **və töşəlmək**
58. **və munġaymaq**
59. **və tançqamaq**
60. **və tançqalmaq**
61. **və körüksəmək**
62. **və buşurġanmaq**
63. **və boxsamaq**
64. **və əknmiirkk**
65. **sögədəmək**
66. **busmaq**
67. **bürmək**
68. **türmək**
69. **tamşımaq**
70. **qaĥamaq**
71. **sıpqarmaq**
72. **çiçərgəmək**
73. **çörgənmək**
74. **örtənmək**
75. **sızġurmaq**
76. **körpəkləşmək**
77. **çubrutmaq**
78. **cırġamaq**
79. **bıçımaq**
80. **qıŋranmaq**
81. **siŋürmək**
82. **kündələtmək**
83. **kömürmək**
84. **yik girmək**
85. **küŋürdəmək**
86. **kinərgəmək**
87. **kizərmək**
88. **doptulmaq**
89. **cıdamaq**
90. **tö/üzmək**
91. **qazġanmaq**
92. **qıcıġlamaq**
93. **cımdılamaq**
94. **kəŋirəmək**
95. **yadamaq**
96. **qadamaq**
97. **çıqanmaq**
98. **köndürmək**
99. **söndürmək**
100. **suqlatmaq**

[BİR NİÇƏáƏ MƏŞáULLUQ]

Və Türk əlfāźıda bu nev‘ ləfź köp tapılur. Məśəlā, bu məžkūr bolġan yüz ləfźdın bir niçəgə məşġūl-luq qılıp śābit qılalı, tā xəŝm muqābələdə ilzām bolsun ki özgələrni muŋa qıyās qılsun.

Şu‘ərā əkābiridin ki bə‘żı mey tə‘rīfidə mubāləġə qılıpdurlar. Və mu‘tādü’n-bih əmrīdür ki mey içmək qəvā‘ididə söz köp sürüp źərāfət nihāyətsiz źāhir qılurlar. Biri **sıpqarmaq** ləfźıdur ki mubāləġə mundın ötməs. Türkçə nəźmdə bu məţlə‘ bar durur kim:

Beyt:
Sāqiyā tut bādə kim bir ləĥźə özümdin baray,
Şərţ bu kim hər niçə tutsaŋ ləb-ā-ləb sıpqaray.

Āyā bu sıpqaray ləfźı məżmūnıġa yitkəndə Fārsī şe‘rdə ni ‘ilāc qılġaylar.

Və **tamşımaq** ki ġāyət-i zevqdın bat içməs, ləžžət tapa az-az içər. Bu ġərīb mə‘nā ədāsıda Türkçədə bu məţlə‘ bar kim:

Beyt:

Sāqī çü içip məŋa tutar qoş,
Tamşı tamşı anı qılay nūş.

Və **boxsamaq** ləfźı ədāsıda Türk bu məţlə‘nı dipdür ki:

Beyt:

Hicr əndūhıda boxsap min bilə alman n‘itey?
Mey ‘ilācımdur qopup deyr-i fənāġa ‘azm itey.

Fārsī-gūy Türk biglər və mīr-zādələr boxsamaqnı Fārsī til bilə tiləsələr ki ədā qılġaylar, āyā ni nev‘ qılġaylar?

Və şe‘rniŋ binā vü mədārı ‘eşqqa ivrülür və ‘aşıqlıqda yıġlamaqdın küllīrək və dāyimīrək əmr yoqtur və anda tənəvvu‘ bar. Yıġlamsınmaq məźmūnıda ki Türk mundaq dipdür ki:

Beyt:

Zāhid ‘eşqin disə ki qılġay fāş,
Yıġlamsınur ü közigə kilməs yaş.

Və **iŋrəmək** və **siŋrəmək** kim dərd bilə yaşurun āhestə yıġlamaqdur və aralarıda təfāvüt az tapılur. Türkçədə bu məţlə‘ bar kim:

Beyt:

İstəsəm devr əhlidin ‘eşqıŋnı pinhān eyləmək,
Kiçələr gəh iŋrəməkdür ‘ādətim gəh siŋrənək.

Fārsīdə bu məżmūn ki bolmaġay, şā‘ir ni çārə qılqay? Və **sıqtamaq** kim yıġlamaqa mubāləġədur. Türk bu nev‘ ədā qılıpdur ki:

Beyt:

Ol ay ki külə külə qıraġlattı mini,
Yıġlattı mini diməy ki sıqlattı mini.

- Yana biyik ün bilə kim e‘tidālsiz āşūb bilə yıġlaġaylar, anı **ökürmək** dirlər. Türkçədə ol mə‘nāda bu məţlə‘ kim:

Beyt:

İşim taġ üzrə hər yan əşk seyl-ābını sürməkdür,
Firāq āşūbıdın hər dəm bulut yaŋlıġ ökürməkdür.

- Çün ökürmək ləfźı muqābələsidə Fārsī tildə ləfź yoqtur, Fārsī-gūy şā‘ir munuŋ dik ġərīb məżmūn ədāsıdın məĥrūmdur. Yana yıġlamaqnıŋ ökürməki muqābələsidə inçkirmək daġı bar və ol inçkə ün bilə yıġlanaqdur. Və ol Türk əlfźıda bu nev‘ tərkīb bilə ədā tapıp durur kim:

Beyt:
Çərx źulmıda ki boġzumnı qırıp yıġlar min,
İgirür çərx kibi inçkirip yıġlar min.

- Ammā yıġlamaqta hay hay ləfźın özlərin Türkī-gūylərkə şərīk qılıpdurlar və bu ləfź həm əŝlā Türkī uslūbdur və Fəqīrniŋ bu məqţə'ı məşhūrdur kim:

Beyt:
Nəvāyī ol gül üçün hay hay yıġlama köp,
Ki hey digünçə ni gül-bun ni ġonça ni gül bar.

- Yana Türk əlfźıda **qımsanmaq** və **qızqanmaq** ikki ġərīb ləfźdur ki anıŋ ədāsı bu beytdə bar ki:

Beyt:
'İźārıŋnı açarġa qımsanur min,
Vəlī il körməkigə qızqanur min.

- Fārsī-gūy şu'ərā mundaq xūb məżmūn ədāsıdın məhcūrdurlar. 'Āşıq ayaġıġa tikən kirməkkə alar xār ləfźı bilə tə'ərruż qılıpdurlar. Ammā **çökür** ki mü'əllimraqdur, bu ləfźləri yoqtur və bu Türkçədə mundaq ədā tapıpdur kim:

Beyt:
Çökürlər kim siniŋ yoluŋda tivrəlmiş ayaġımġa,
Çikip ol kūy gərdin sürmə tartar min qaraġımġa.

- Yana 'eşq ţərīqıdə məĥbūb nəźźārəsi müyəssər bolsa, 'āşıqnıŋ niyāz yüzidin **tilmürməki** asru münāsəb işdür. Və bu ləfź alarda yoqtur və munuŋ dik ləfźləri həm yoqtur və bu Türkçədə mundaq diyilipdür ki:

Beyt:
Tükədür qanımnı hər dəm közləriŋ baqıp turup,
Kim niçə yüzümgə baqqaysın yıraqdın tilmürüp.

- Yana Türk ləfźınıŋ məĥbūb cānibidin yasanmaġı muqābələsidə Sart ləfźıda ārāstə və ārāyiş ləfźı bar. Ammā **bizənmək** muqābələsidə nimə diməydürlər mubāləġə-sıdur. Və anı mundaq dipdürlər kim:

Beyt:
İrür bəs çü ĥüsn ü məlāĥət səŋa,
Yasanmaq bizənmək ni ĥācət səŋa?

- Və xūblarnıŋ köz və qaşları arasın ki qabaq dirlər, Fārsīda bu 'użvunıŋ atı yoqtur. Məśnəvīdə bir cəmā'ət-i ĥūb tə'rīfidə mundaq diyilipdür ki:

Beyt:
Miŋizləri gül - gül müjələri xār,
Qabaġları kiŋ - kiŋ aġızları tar.

- Yana ‘eşq əṭvārıda kim əşk və yıġlamaq muqābələsidə āh və ısıġ dəm ‘umdədür, Türklər dəmni çaqınġa və āhnı ıldırımġa nisbət birip dipdürlər kim:

Beyt:
Firāqıŋ içrə ulus örtəməkkə iy māhım,
Çaqın durur dəmim vü ıldırım durur āhım.

- Sart tilidə **çaqın** və **ıldırım** dik mütə‘əyyən və mu‘təbər ikki niməgə at qoymay dururlar. Və ‘Ərəb tili bilə bərq və ŝā‘iqə bilə ədā qılıpdurlar.

Və ĥüsn tə‘rīfidə uluġraq xāliġa kim Türklər miŋ at qoyupturlar. Alar at qoymaydurlar. Türk bu tə‘rīfni bu nev‘ ədā qılıpdur kim:

Beyt:
Anıŋ kim əl iniŋdə miŋ yarattı,
Boyı birlə saçını tiŋ yarattı.

Əgər birin-birin əlfāź vəź‘ıdə kim alar təqŝīr qılıpdurlar, tə‘ərruż qılılsa, söz uzar. Niyüçün ki köp vāqi‘dur.

[TƏCNĪS VƏ ĪHĀM]

- Yana şe‘rdə barça ṭəb‘ əhli qaşıda rövşən və məcmū‘-i fuŝəĥā allıda mübərhəndür ki təcnīs və īhām beġāyət küllīdür. Və bu fərxundə ‘ibārət və xucəstə əlfāź u işārətdə Fārsīdin köprək təcnīs-āmīz ləfź və īhām-əngīz nüktə bar ki nəźmġa mūcib-i zīb ü zīnət və bā‘iś-i təkəllüf ü ŝən‘ətdur. Məśəlā, **at** ləfźı ki bir mə‘nāsı ‘ələmdür, yana bir mə‘nāsı mərkəbdür, və yana bir mə‘nāsı əmrdür ki "*taşnı yā oqnı at*" dip buyurġaylar. Bu təcnīsdə mundaq diyilüpdür kim:

Naźm:
Çün pərī vü ĥūrdur **at***ıŋ bigim,*
Sür‘ət içrə dīv irür **at***ıŋ bigim,*
Hər xədəngi kim ulus andın qaçar,
Nā-təvān cānım sarı **at***ıŋ bigim.*

Və bu ikki beyt ki təcnīs-i tāmdur, həm Türk şu‘ərāsı xāŝŝəsidur ki Sartda yoqtur və munı **tuyuġ** dirlər və munuŋ tə‘rīfin **Mīzānu’l-Əvzān** atlıġ ‘ərūż ki bitilipdür, anda qılılıpdur.

- Yana **it** ləfźı və anda dağı bu nev‘ üç mə‘nā bar. Andaq ki:

Beyt:
İy rəqīb özni aŋa tutsaŋ həm **it,**
Bizgə rəĥm eyləp anıŋ kūyıdın **it,**
Gərçi bar dūzəxçə ‘eşqıŋ şu‘ləsi,
Bizni öz ilgiŋ bilə ol sarı **it***.*

Və **tüş** ləfźıda həm bu nev‘ üç mə‘nā bar.

- Və yana **yan** ləfźıda və **yaq** ləfźıda həm bu ĥaldür.

Və bu nəv‘ ləfź ki anda üç mə‘nā bolġay ĥədd u ĥəŝrdın köprək tapılur.

- Və xeylī ləfź həm tapılur ki tört məʻnāsı bolġay. Andaq ki **bar** ləfźı ki bir məʻnāsı məvcūdluġdur və bir məʻnāsı əmdir, barurġa və bir məʻnāsı yükdür və bir məʻnāsı śəmərdür.
- Və andaq ləfź həm tapılur ki biş məʻnāsı bolġay: **sağın** ləfźı dik ki bir məʻnāsı yād qılmaqqa əmdür və biri sütlük qoy atıdur və ʻeşq məsti və məcnūnı və bī-mārı muqābələsidə sağın disə, hər birigə iţlāq qılsa bolur.
- Yana andaq ki **tüz** ləfźı ki niçə məʻnā irādə qılsa bolur. Biri **tüz** ki oq yā nīzə dik niməni dirlər. Yana **tüz** həm-vār dəştni dirlər. Yana **tüz** rāst kişini dirlər yana **tüz** sānı tüzməkkə əmr qılmaġnı, yana **tüz** ikki kişi arasıda muvāfəqət salmaġnı, yana **tüz** bir məclis əsbābını həm disə bolur.
- Və **kök** ləfźın həm niçə məʻnā bilə istiʻmāl qılurlar. Biri **kök** ās-mānnı dirlər, yana **kök** āhəngdür, yana **kök** tikərdə kökləməkdür, yana **kök** qadaġnı həm dirlər, yana **kök** səbzə və öləŋni dağı dirlər.

Bu nevʻ əlfāź həm ki üç məʻnā və tört məʻnā və artuġraq kim irādə qılsa bolġay, köp bar ki Fārsī əlfāźda andaq yoqtur.

- Və məʻrūf və məchūl qāfiyədə vāvī, yāyī həm ki Fārsī əşʻārda vāqiʻ bolur. İkki ĥərəkətdin artuq bolmas. Vāvī andaq ki **xod** və **dūd** və **zor** və **nūr**.

Və yāyī andaq ki **pīr** və **şer**.

- Və Türkī əlfāźda bu məʻrūf və məchūl ĥərəkət tört nevʻ tapılur, həm vāvīsi və həm yāyīsi. Vāvīsi andaq ki **ot** ki şey'-i muĥriqdur, və **öt** mürūr məʻnāsı bilə, və **ut** muqəmmirġə bürd cihətidin əmr və, **üt** ki barıdın oq ĥərəkətdür: "*Kəlləni otqa tutup tügin arıtur*" məʻnādadur.
- Yana bir miśal **tor** ki dāmdur yana tur ki andın daqīqraqur ki quş olturur yıġaçdur və tör ki andın daqīqraqdur, öyniŋ töridür və tür ki barçadın arıqdur, torluġnı yā işikni türmək əmridür.
- Və yāyī miśāl üç ĥərəkətdin artuġ tapılmas. **Biz** ki Sart ĥudūd dir və **biz** ki mā və nəĥnu məʻnāsı bilədür və **Biz** ki dirəfş dirlər.
- Yana bir miśāl, **tir** ki tirmək məʻnāsı bilədür və **tər** ki andın rəqīqdür. Oldur ki Sartlar anı ʻəraq və xoy dirlər. Və **tir** ki barıdın arıqdur, oq məʻnāsı bilədür.

Və bu nevʻ əlfāź köp üç ĥərəkət bilə vəżʻ qılıpdurlar ki ĥālā şāyiʻdur.

[QĀFİYƏ SUHŪLƏTİ]

Və niçə ĥurūfqa ʻibārət vusʻətı üçün, bəlki qāfiyə suhūləti üçün bir birigə şirkət biripdürlər ol-cümlədin biri **əlif** bilə **ĥā** arasıda münāsəbət və müşārəkət biripdürlər ki bir ləfźnı həm āxiri **əlif** ləfź bilə qāfiyə qılsa bolur.

- Andaq ki **ara** ləfźın **sərā** və **dərā** bilə qāfiyə qılsa bolur, **sərə** və **dərə** bilə qāfiyə qılsa bolur.
- Yana bir miśāl andaq ki **yada** ləfźın **ŝədā** bilə qāfiyə qılsa bolur, **bādə** bilə həm qılsa bolur.
- Və vāv bilə żəmmə arasıda həm ol nevʻ şirkətdür. Andaq ki **irür** ləfźın **ĥürr** və **dürr** əlfāźı bilə qāfiyə qılsa bolur, **ġurūr** və **żarūr** ləfźı bilə həm cāyizdür.
- Və yā bilə kəsrə arasıda dağı bu nüvʻdür. Andaq ki **aġır** və **baġır** əlfāźın **ŝādir** və **qādir** əlfāźı bilə qāfiyə qılsa bolur. **Təʻbīr** və **təġyīr** əlfāźı bilə həm bolur ki Fārsī əlfāźda bu suhūlətlər yoqtur.

[YİGÜLÜK VƏ İÇGÜLÜK]

Və bu əlfāź vāżi‘ləri köp nimədə cüz‘iyyātqa tə‘ərruż qılıp ġərīb məżmūn və məfhūmlar üçün əlfāź vəż‘ qılıpdurlar. Andaq ki bə‘żı məŝādirda ötti.

- Yana ġıžā və hər ţə‘ām ki yisə bolur, **yigülük** dirlər və su içmək və hər niməni ki içsə bolġay **içkülük** dirlər. Və Sart iliniŋ köpi, bəlki barçası yiməkni həm və içməkni həm **xordən** ləfźı bilə ədā qılurlar.

[QARDAŞ]

- Və uluq qardaş və kiçik qardaşnı ikkələsin **birādər** dirlər. Və Türklər uluġnı **aġa** kiçigni **ini** dirlər. Və alar uluġ kiçig qız qardaşnı həm **xˇāhər** dirlər.
- Və bular uluġnı **igəçi** və kiçigni **siŋil** dirlər. Və bular atanıŋ aġa inisin **abaġa** dirlər və ananıŋ aġa inisin **taġayı** və alar hīç qaysıġa at tə‘yīn qılmaydurlar.

Və ‘Ərəb tili bilə **‘əm** və **xāl** dirlər. Və alar **köŋültaşnı** Türkçə til bilə dirlər və **ətəkə** və **inəkəni** həm bu til bilə ayturlar.

[ÖY ƏCZASI]

Bir müte‘əyyin nimə kim aq öydür. Aŋa xərgāh at qoyupturlar. Ammā anıŋ əczāsınıŋ köpini Türk tili bilə ayturlar. Andaq ki:

tüŋlük
və **üzük**
və **torluq**
və **basruġ**
və **çıġ**
və **qanat**
və **gözünək**
və **uġ**
və **baġış**
və **bosaġa**
və **irkənə.**

وَ عَلَی هذا الْقِیاس.

[AV]

- Və av və quş ki səlāţīn ādāb u rusūmıda hər qaysı başqa mütə‘əyyin işītür. İkkələsin şikār dirlər. Və avda ‘umdə ki kiyikdür. Türk anıŋ irkəkin **hona** və tişisin **qulcaqçı** dir.
- Yana **soyqun**-nıŋ həm irkəkin **buġu** və tişisin **maral** dir. Sart **āhū** və **gəvəzn**din özgə nimə diməs.
- Və bir şūr u şəynlıġ av ki toŋuz avıdur, anıŋ həm irkəkini **qaban** və tişisin **megiçin** və uşaġın **çurpa** dirlər. Və Sart barçasın **xūk** və **gürāz** ləfźı bilə aytur.

[QUŞ]

- Və kildük quşqı ki anda muqərrər və məşhūr **ilbəsün** ördəkdür və Sart ol ilbəsünni xod bilməs. Taġı Türk ördəkniŋ irkəkin **sona** və tişisin **borçın** dir, və Sart muŋa həm at qoymaydur və nər ü mādə ikkələsin **murġābī** dir. Və ördəkniŋ ənvā‘ı bilür kuşçılar qaşıda məśəlā:

çörkə
və **irkə**
və **soqsur**
və **almabaş**
və **çaqır qanat**
və **timür qanat**
və **ala luġa**
və **ala pökə**
və **baġçal**

və bu yosunluq dirlər ki yitmiş nev‘ bolur kim Sart barısın **murġābī** oq dir.

- Və əgər bir-biridin mütəməyyiz qılsa, Türkçə at bilə oq aytur.

Yana yazı quşlarıdın:

toġdaq
və **toġdarı**
və **çaġruq**
və **qıl quyruġ**
və **qula purġa**
və **yapalaġ**
və **quladu**
və **ləglək**
və **çaylaq**
və **qaraquş**
və **tilbə quş**
və **çıqçıġ**

dik quşlarnı atları yoqtur. Köpin Türkçə ayturlar.

- Və taġ və tüzdə:

və **çilġa**
və **soqmaġ**
və **döş**
və **arġadal**
və **qır işmə**
və **burtaġ**
və **sigritmə**
və **sırt**
və **uçma**
və **işmə**
və **ılıt**
və **qır alaŋ**
və **toqay**
və **köl**
və **kü(ö)lək**
və **saŋ**
və **sayaŋ**
və **çaqıl**
və **say**
və **şurtaŋ**

dik nimələrniŋ köpigə at tə‘yīn qılmaydurlar.

- Və cān-vārlarnıŋ ünidin bir at kişnəməkigə **ŝeyhə** at qoyupturlar. Tivə buzlamaġıġa və uy müŋrəməgigə və işək ıŋramaġıġa və it tigişməġıġa və ulumaġıġa ləfź yoqtur.

[AT ATLĀRI]

- Yana at ənvā‘ıda ki:

tobuçaq
və **arġumaq**
və **yəkə**
və **yabu**
və **tatu**

yosunluq barını Türkçə oq ayturlar.

▪ Və atnıŋ yaşın dağı köprəkin Türkçə ayturlar. Bir qulunnı **kürrə** dirlər. Özgə:

tay və **tulan**
ve **ġunan** və **çırġavlanġa**
və **dönən**

digünçə fəŝīĥraq-ları Türkçə dirlər. Və köprəki munı həm bilməslər.

▪ Və atnıŋ iyərin əgərçi zīn dirlər, ammā köprək əczāsın, məśəl:

cibilgər və **ġançuġa**
və **ĥana** və **çılbur**
və **toqum** və **quşqun**
və **cazlıġ** və **qantar**
və **olaŋ** və **tüfək**
[və **] qom** və **toqa**
və **olançaġ**

yosunluq köpin Türkçə ayturlar.

▪ Və qamçını əgərçi **tāziyānə** dirlər, ammā **büldürgəsin** və **çabçurġasın** Türkçə ayturlar.

və **cibə** və **qarbıcı**
və **cəvşən** və **kicim**
və **köhə** və **həhə**
və **qanġalduruq**

[ƏLBİSƏ]

▪ yosunluq uruş əsbābın həm Türk tili bilə ayturlar.

Və məʻhūdī əlbisədin məśəl:

dəstār və **dəgələ**
və **qalpaq** və **yilək**
və **novrūzī** və **yaġlıġ**
və **topi** və **tirlik**
və **şirdaġ** və **qur**

yosunluq niməlorni barısın Türk tili bilə ayturlar.

[YİGÜLÜKLƏR]

▪ Yigülüklərdin əgərçi qoy möçəlöridin bəʻżıġə at qoyupturlar, ammā **arqa**nı **və aşuġluġ ilik**ni **və yan süŋək**ni **və qaburġa**nı **və igik**ni **və orta ilik**ni **və boġuzlaġu**ni Türkçə ayturlar.

▪ Və yana bəʻżı yiməklərdin:

qaymaġ və **olaba**
və **qatlama** və **mantu**
və **bulamaġ** və **quymaġ**
və **qurut** və **örgəmənçi**

- həm Türkçə ayturlar.

və **qımız**nı | və **baxsum**nı
və **sorma**nı | və **boza**nı

dağıTürkçə ayturlar.

- Yana:

tutmaç | və **köməç**
və **umaç** | və **talġannı**

həm Türkçə ayturlar.

Və bu nev‘ cüz‘iyyātqa məşġūlluq qılsa, beġāyət köp tapılur. Ammā küllīrək kəlimātnı ədā qılalı.

[MÜFĀ‘ƏLƏ BĀBI]

- ‘Ərəb tiliniŋ ŝərfı ıŝţılāĥınıŋ əbvābıda bir bābdur ki aŋa **mufā‘ələ bābı** at qoypturlar ki ləfź bir məžkūr bolur, ammā ikki kişik fi‘liġa müştəmildür ki bir nev‘ vāqi‘ bolġay. Andaq ki **mu‘ārəżə** və **muqābələ** və **müşā‘ərə** və **mükāləmə** və küllī bābdur. Və munda ‘əźīm fəvāyid ĥāŝıl. Və Fārsī-gūylar munça bəlāġət u fəŝāĥət də‘vāsı bilə bu fəvāyidədin məĥrūm. Ammā Türk buləġāsı bu fāyidəġa tə‘ərruż qılıpdurlar və məŝdərġə bir şīn ĥərfi ilĥāq qılmaq bilə ol məqŝūdnı tapıpdular. Andaq ki:

çapışmaq | və **quçuşmaq**
və **tapışmaq** | və **öpüşmək**

Və bu şāyi‘ ləfźdur. Və bu ləfź vāżi‘ı ‘əzīzlərġə cāy-i təslīm ü təĥsīndür ki beġayət xūb qılıpdurlar və bu fəŝāĥət bilə Sart fuŝəĥāsıdın təmām siçilipdürlər.

[İKKİ MƏF‘ŪLLÜQ Fİ‘LLƏR]

- Yana ‘Ərəbī ŝərf ıŝţılāĥda ikki məf‘ūlluq fi‘llər bar ki anıŋ ədāsı dağı mu‘təbər və küllīdür. Andın dağı Sart və alar ‘ārī qalıpdurlar. Və Ətrāk aŋa həm xūbraq vəch bilə mutābə‘ət qılıpdurlar. ‘Ərəbī andaq ki:

أَعْطَيْتُ زَيْداً دِرْهَماً.

bu tərkībdə üç ləfź məžkūr bolur. Alar ləfźġə bir ĥərf arturġan bilə muŋa oxşar bir żəmīrni arturupturlar. Beġāyət muxtəŝər və müfīd tüşüptür. Andaq ki:

Yüggürt | və **yaşurt**
və **qıldurt** | və **çıqart.**

[Çİ LƏFZİ]

Yana bir ədāları bar ki bə‘żı əlfāźnıŋ soŋıda **ç** [və] **i** ki **çi** ləfźıdur, arturular yā manŝıbnıŋ yā hünərniŋ yā pīşəniŋ iźhārı üçün ki Fārsīdə yoqtur. Bəlki alar həm Türkçə ayturlar. Manŝıbda andaq ki:

qorçı	və **nīzəçi**
və **suçı**	və **şükürçi**
və **xızānəçi**	və **yurtçı**
və **kirək yaraqçı**	və **şilənçi**
və **çögənçi**	və **axtaçı**

- və bu yosunluq köptür. Hünər və pīşədə andaq ki:

quşçı	və **yorġaçı**
və **barsçı**	və **ĥalvaçı**
və **qoruqçı**	və **kiməçi**
və **tamġaçı**	və **qoyçi**
və **cibəçi**	

- andaq ki quş hünəridə daġı bu ıŝtılāĥ bar[d]ur. Andaq ki:

qazçı	və **kiyikçi**
və **quçı**	və **tavuşqançı**
və **turnaçı**	

ki Sart ləfźıda yoqtur və alar məžkūr bolġanlarnıŋ köpin Türkçə ayturlar.

[MƏŹƏNNƏ VƏ GÜMAN]

- Yana bir nev‘ ‘ibārət və ədāları bar kim birevdin bir işni gümān iltmək bilə ol işni ol kişigə nisbətgūnə birürlər. Yoq ki təĥqīq yüzidin bəlki məźənnə və gümān ĥeyŝiyyətidin, ammā munda diqqət köptür. Andaq ki:

barġu-dik	və **aytqu-dik**
və **yarġu-dik**	və **qaytqu-dik**
və **kilgü-dik**	və **urġu-dik**
və **bilġü-dik**	və **sorġu-dik**

Və bu, Fārsīdə bolmas.

[SÜR‘ƏT Fİ‘Lİ]

- Və bə‘źı əlfāźnıŋ āxırıda bir **cīm** ĥərfi vəŝl qılurlar və anıŋ bilə ol fi‘ldə sür‘ət yosunluq irādə qılurlar. Andaq ki:

yitkəç	və **yarġaç**
və **itkəç**	və **tapqaç**
və **barġaç**	və **satqaç**

[MUBĀLƏáƏ VƏ SƏ‘Y]

- Yana bir **kāf** və **rı** ĥərfi ki bə‘źı ləfźnıŋ āxırıġa ilĥāq qılurlar. Andın mubāləġə və sə‘y irādə qılurlar. Andaq ki:

bilə kör	və **kitə kör**
və **qıla kör**	və **yitə kör**

- Yana bir rəng yā bir ŝıfətnıŋ həm-ol ĥālıġa mubāləġə üçün anıŋ əvvəlidə ol ĥərfiġa bir **p** yā **mīm** iżāfə qılıp ol şey'ġə zāyid qılurlar. **P** miśāli:

Ap aq	**Yup yumalaq**
Qap qara	**Yap yassı**
Qıp qızıl	**Ap açuġ**
Sap sarıġ	**Çup çuqur**

Bu nev' ĥeylī həm tapılur. **Mīm** miśāli:
köm kök
yam yaşıl
bom boz

[RƏZM VƏ BƏZM ƏSBĀBI]

- Yana bir **vāv** və **lām** bə'żı ilĥāq ləfźġə qılıp bir mu'əbbir və bir məxŝuŝ ŝıfatqa tə'yīn qılurlar ki səlāţīnniŋ xˇāh rəzm əsbābı üçün və xˇāh bəzm cihātı üçün mu'təbərdür. Andaq ki:

hirəvül	**kitpəvül**
və **qaravul**	və **yasavur**
və **çaŋdavul**	və **bökəvül**
və **yaŋavul**	və **şiġavul**
və **sözəvül**	və **daqavul**
və **tapavul**	

kim alar mundın 'ārīdürlər.

[RUSŪXĪ SĪFƏT]

- Yana bə'żı ləfźġə bir lām ilĥāq qılurlar kim ol şey'niŋ ol ŝıfatda rusūxıġa dəlālət qılur. Andaq ki:

qahal	və **tarqal**
və **yasal**	və **tosqal**
və **qabal**	və **soyurġal**
və **tunqal**	

- Qılıç bilə çapmaġnı, suġlumaġnı və nīzə bilə sançmaġnı və ılmaġnı barısın **zəd** ləfźı bilə ədā qılurlar.

[MƏKĀN VƏ MƏHƏL]

Yana bə'źı məĥəl və məkānġa bir qāf ilĥāq qılıp bir fə'ŝl yā bir əmrġa mənsūb qılurlar. Andaq ki:
qışlaq
və **yaylaq**
və **avlaq**
və **quşlaq**

Və bu həm ġərībdür və Fārsīdə həm bə‘żini Türk tili bilə ayturlar.

Bu əlfāź u ‘ibārətdə bu nev‘ dəqāyiq köpdür kim bu küŋə diginçə hīç kişi munuŋ ĥəqīqıġə mulāĥəźə qılmaġan cihətdin bu yaşurun qalıpdur.

[FĀRSĪ NƏZMI]

- Və hünərsiz Türkniŋ sitəm-źərīf yigitləri āsānlıqqa bola, Fārsī əlfāź bilə nəzm ayturġa məşġūl bolupturlar. və fī‘l-ĥəqīqə əgər kişi yaxşı mulāĥəźə və tə‘əmmül qılsa, çün bu ləfźda munça vus‘ət və meydānıda munça fəŝāĥət tapılur, kirək kim munda hər suxən-güžārlıġ və fəŝīĥ-güftārlıġ və nəźm-sāzlıġ və fəsānə-pərdāzlıġ āsānraq bolġay və vāqi‘ āsānraqdur.
- Andın soŋra kim Türk tiliniŋ cāmi‘iyyəti munça dəlāyil bilə śābit boldı, kirək irdi kim bu xəlq arasıdın peydā bolġan ţəb‘ əhli ŝəlāĥiyyət və ţəb‘lərin öz tilləri turġaç özgə til bilə źāhir qılmasa irdi və ‘eşqə buyurmasalar irdi. Və əgər ikkələsi til bilə aytur qābiliyyətləri bolsa, öz tilləri bilə köprək aytsalar irdi. Və yana bir til bilə azraq aytsalar irdi. Və əgər mubāləġə qılsalar, ikkələsi til bilə tiŋ aytsalar irdi.

Bu iĥtimālġa xod yol birsə, bolmas kim Türk ulusınıŋ xoş-ţəb‘ləri məcmū‘ı Sart tili bilə nəźm aytqaylar və bi‘l-kül Türk tili bilə aytmaġaylar, bəlki köpi ayta almaġaylar və aytsalar həm Sart, Türk tili bilə nəźm aytqan dik. Fəŝīh Türklər qaşıda oquy və ötkərə almaġaylar. Və oqusalar, hər ləfźlərıġə yüz ‘eyb tapılġay və hər tərkīblərıġə yüz i‘tirāż vārid bolġay. Pəs bu ĥeyśiyyətlərdin andq mə‘lūm bolur kim çün bu tildə ġərīb əlfāz və ədā köpdür, munı xoş-āyəndə tərtīb və rubāyəndə tərkīb bilə baġlamaġınıŋ duşvārlıġı bar. Mübtədī ţəb‘ı ol naźmnı duşvārlıġ bilə baġlamaqdın kūft tapıp mütənəffir bolur və āsānraq sarı meyl qılur.

Çün niçə qatla bu nev‘ vāqi‘ boldı təb‘ı xūy qıldı. Çün ţəbī‘ət mu‘tād boldı, öz mu‘tādın qoyüp ġeyr mu‘tādġa kim müşkilrək həm bolġay, meyl qılmaġı mütə‘əžžirdür.

Yana ol-kim öz həm-cinsi ‘ācizlərnı həm māyil, bəlki müştəġil uşbu nev‘ġa körər və zəmān və rəsm əhli tərīqıdın çıqmaġnı münāsəb körməs və bu nev‘ bilə qalur və mübtədīġa yana ‘ādətdür kim ţəb‘ıdın ol nimə baş ursa, çün öz zādə-i ţəb‘ı özigə məĥbūb ikənəgə məcbūldur.Tilər ki anı bu fən əhliġa ‘ərż qılıp cilvə birgəy. Çün bu fən əhli Fārsī-gūydurlar və Türk əlfāźıdın bəhrəmənd iməslər, ţəb‘ı ol cānibdin i‘rāż qılıp bu fənġə məşġūl il sarı meyl körgüzür. İmdi ki meyl körgüzdi, münāsəbətlər təpıp həm bu xeyldın bolur. Andaq ki bu zəmānda boluptur. Barı hər təqdīr bilə ki bar, bā-vucūd Türk əlfāźınıŋ Fārsīġa munça məziyyəti və nəfs-i əmrdə munça diqqətı və vus‘ətı nəźm ţərīqıdə şāyi‘ iməs irdi və kitmān nihān-xānəsiġə tüşüp irdi, bəlki mətrūk bolurġa yavuşup irdi.

[TŪRK ƏLFAŹI]

- Bu xāk-sārġa ŝebā əvāyilıdə kim aġız ĥoqqəsıdın birər gəvhər źāhir bola başlar. Ol gəvhərlər hənūz nəźm silkigə kirməydür irdi kim źəmīr dəryāsıdın nəźm silkigə tartılġan gəvhərlər ţəb‘ ġəvvāŝı sə‘yı bilə aġız sāĥiliġa kilə başlamaq körgüzüp irdi. Çün məžkūr bolġan qā‘idə bilə kim ədā taptı, meyl, Fārsī sarı boldı.

Ammā çün şu‘ūr sinniġa qədəm qoyuldı, çün Ĥəq ـ سُـبْحانَهُ وَ تَعـالَى ـ ţəb‘ġə ġərābət sarı meylni žātī və diqqət və duşvār-pəsəndlıqqa şurū‘nı cibillī qılıp irdi. Türk əlfāźıġa daġı mülāĥəźənı lāzım körüldı. Āləmī nəźərġə kildi, on sikkiz miŋ ‘āləmdin artuq. Anda zīb ü zīnət sipihri ţəb‘ġə mə‘lūm boldı. Toqquz fələkdin artuq. Anda fəżā və rif‘ət məxzəni uçradı, dürləri kəvākib gəvhərləridin rəxşəndəraq. Və gülşəni yoluqtı, gülləri sipihr əxtəridin dırəxşəndəraq. Ĥərīmi əţrāfı il ayaġı yitməkdin məŝūn və əcnās-ı ġərāyibi ġeyr iligi tigməkdin mə’mūn. Ammā məxzəniniŋ yılanı xūn-xˇār və gülşəniniŋ tikəni bī-ĥədd u şümār. Xəyālġa kildi kim həmānā ki bu yılanlar nīşi niştəridin ţəb‘ əhli xırəd-məndləri bu məxzəndin bəhrə tapmay ötüptürlər. Və köŋülgə andaq ivrüldi kim gūyā bu tikənlər sər-zənişi żərərıdın nəźm xeylı gül-dəstə-bəndləri bu gülşəndin bəzm tüzgüçə gül iligləy almay yol tutupturlar.

[DĪVANLARIM]

▪ Çün bu ţərīqda himmət ‘ālī irdi və ţəb‘ bī-bāk ü lā’ubālī ötərgə qoymadı və təmāşāsıdın toymadı. Ol ‘āləm fəżāsıda ţəb‘ sipāhı türk-tāzlıġlar tüzdi. Və ol sipihr həvāsıda xəyāl quşı bülənd-pərvāzlılar körgüzdi. Və ol gənc cəvāhiridin żəmīr ŝeyrəfīsi nihāyətsiz qıymətliġ lə‘l və dürr-i śəmīn aldı. Və ol gülşən rəyāĥīnidin köŋül gül-çīni ĥədd u ġāyətsiz nükhətliġ gül ü yāsəmīn qoynıġa saldı. Çün bu məvāhib bilə ġınālar və bu ġənāyim bilə istiġnālar müyəssər boldı. Munuŋ nətāyici gülləri rūz-gār əhliġa bī-ĥədd u miqdār açıla başladı və başlarıġa bī-ixtiyār saçıla kirişti.

[1.]Ol cümlədin biri **Ġərāyibü’ŝ-Ŝiġər** dīvānıdur kim kiçik yaşda təqrīrimdin güžāriş və təĥrīrimdin nigāriş tapıpdur kim mə‘ānī ġurəbāsıdın ġərīb əlfāź libāsıġa kivürüp min və xəlq köŋlin ol ġərībistān əhli otı bilə küydürüp min.

[2.]Yana **Nəvādirü’ş-Şəbāb** dīvānıdur ki yigitlik əvāyilıda bəyānım kilkidin nümāyiş dīvānıġa və ārāyiş bustānıġa kiripdür kim ol nəvādir təmāşāsıdın yigitlik milkidə ġövġā salıp min və milk yigitləri köŋlidin ārām u qərārnı alıp min.

[3.]Yana **Bədāyi‘u’l-Vəsəţ** dīvānıdur kim ‘ömr əvsaţıda xəyālım xāməsi aniŋ zībiġa nəqş-bəndliġ və zīnətiġa siĥr-peyvəndliġ qılıpdur kim ol bədī‘lər vāsıţasıdın şeydā köŋüllər işikin ‘eşq taşı bilə qaqıp min və ol öygə fitnə vü āfət otın yaqıp min.

[4.]Yana **Fəvāyidü’l-Kibər** dīvānıdur kim ĥəyāt əvāxirıdə təxəyyülüm xāməsi anı rəşk-i nigār-xāne-i Çīn və ġeyrət-i xuld-ı bərīn qılıpdur kim anda uluġlarġa fāyidələr zülālin yitkürüp min və həvəsləri şu‘ləsiġə nəŝāyiĥ zülālidin su urup min.

[XƏMSƏ]

▪ Bu tört dīvān āvāzəsin, çün rub‘-ı məskūnġa yitkürüp min, **Xəmsə** pənçəsiġa pənçə urup min:

[1.]Əvvəl kim **Ĥəyrətü’l-Əbrār**dın bāġıda ţəb‘ım güllər açıpdur. *Şeyx Niźāmī* rūĥı **Məxzənü’l-əsrārdın** başımġa dürlər saçıpdur.

[2.]Yana çün **Fərĥād u Şīrīn** şəbistāblġə xəyālım yol tutuptur, *Mīr Xusrov* dəmi **Şīrīn ü Xusrov** otıdın çərāġımnı yarutuptur.

[3.]Yana çün **Leylā vü Məcnūn** vādīsidə ‘eşqim pūyə urup *Xˇācū* himməti **Gəvhər-nāmə**sidin niśārımġa gəvhərlər yitkürüptür.

[4.]Yana çün **Səb‘ə-i Səyyārə** rəsədin żamīrim baġlaptur, Əşrəf **Həft Peykər**iniŋ yitti ĥūr-vəşin pīş-kəşimġa yaraġlaptur.

[5.]Yana çün **Sədd-i Sikəndərī** əsāsın xāţırım mühəndisi salıpdur, Ĥəżrət-i Məxdūm **Ĥırəd-nāmə**sidin kūs-ı ıŝlāĥ u imdād çalıpdur.

[BAŞQA ƏŚƏRLƏR]

[1.]Bu **Xəmsə** şuġlıdın, çün fərāġət tapıp min, təxəyyülüm gīti-nəvərdin səlāţīn tārīxi dəştiġa çapıp min. Çün nāmə səvādı źulmətidin **Zübdətü’t-təvārīx** ədāsın tüzüp min, səlāţīn ölgən atın bu ĥeyvān suyı bilə tirgüzüp min.

[2.]Çün **Nəsāyimü’l-Məĥəbbə** nəfəĥātı bəyānıdın kilkim feyż-rəsān boluptur, evliyāu’llah muqəddəs rūĥı fəyżıdın ‘āləm toluptur.

[3.]Çün **Lisānu’ţ-Ţəyr** əlĥānı bilə tərənnüm tüzüp min, quş tili işārəti bilə ĥəqīqət əsrārın məcāz ŝūrətidə körgüzüp min.

[4.]Çün **Nəśrü’l-Ləālī** xəzāyini tərcəməsiġa yittim, **Nəźmu’l-cəvāhir** bilə mə‘nā əbkārı ĥullələrin murəŝŝa‘ ittim.

[5.]Çün **Mīzānu’l-Əvzān** bəĥrləridə ġəvvāŝ boldum, ol mi‘yār bilə *Nəŝīr-i Ţūsī* ‘özrin qoldum.

[6.]Yana daġı rəsāyilġa qələm sürüp min və məkātībġa rəqəm urup min ki Fārsī siĥr-sāzlar və Pəhləvī əfsānə-pərdāzlar həm anda övrāq ārāstə və əczā pīrāstə qıləpdurlər kim dānā ĥükm-i ‘ədālət yüzidin köz salsa və burunġı Fārsī və soŋġı Türkī ləţāyif və dəqāyiqıdın bəhrə alsa, ĥükm sürər zəmānıda və hər qaysınıŋ mərtəbəsini tə‘yīn qılur əvānıda ümīdim oldur və xəyālımġa andaq kilür kim sözüm mərtəbəsi əvcdin quyı inməgəy və bu tərtībim kevkəbəsi ə‘lā dərəcədin özgə yirni bigənməgəy.

[FĀRSĪ DİVĀNLAR]

- Bu sözlərdin xəŝm mundaq bilməsün və müddə‘ī bu nev‘ gümān qılmasun ki miniŋ ţəb‘ım Türk əlfāźıġa mülāyim tüşkən üçün tə‘rīfidə mubāləġə iźhār qılur min, və Fārsī ‘ibārətqə münāsəbətim azraq üçün inkār və nəfyiġə ıŝrār körgüzür min kim Fārsī əlfāź istīfāsın və ol ‘ibārət istiqżāsın kişi mindin köprək qılmaydur irkin və ŝəlāĥ u fəsādın mindin yaxşıraq bilməydür irkin kim ‘ömrüm gülşəniniŋ tāzə bəhārınıŋ ţərāvətı çaġı və ĥəyāt rovżəsınıŋ nev-rəs səbzə-zārınıŋ nəzāhətı vəqti kim on biş yaştın qırq yaşqaçadur ki insān xeylınıŋ ţəb‘ı bülbüli, hər gül cəmālıġa şīftə və rūĥı pərvānəsi hər şəm‘ ĥüsniġa firīftə bilur vəqt, bu avqātdur.

Və bu əvqātda köp ġərīb vāqi‘ə hādiśdür ki ol vāqi‘ə birev ĥüsn ü nāzın yā öz ‘eşq u niyāzın şərĥ itərgə bā‘iś bolur və bu ĥāl, ġəzəl ţərīqıda münĥəŝır kim yā ayturġa mütə‘əmmil bolulġay yā oqurıġa müştəġil. Ourġa dəvāvīndin bu fəqīr muţālə‘əsıġa köp məşġūl bolmaġan dīvān az irkin. Be-təxīŝŝ ‘eşq və dərd əhliniŋ rāh-bər ü pīş-rəvi *Əmīr Xusrov-i Dehləvī* dīvānı kim ‘āşıqlıqda dərd ü niyāz və sūz u güdāz ţərīqın ol müntəşir qıldı və anıŋ ‘eşqi məş‘əlidin bu pərtəv ‘āləm-i tīrə xāk-dānıġa yayıldı.

▪ Yana ĥəqīqət əhliniŋ sər-xeyl ü sər-əfrāzı *X˘āce Ĥāfıź Şīrazī* nikāt u əsrārın ki ənfāsı Rūĥu'l-Qudüsdin nişān aytur və Rūĥu'llah ənfāsıdın əśər yitkürür.

▪ Yana bu fəqīrniŋ pīri və üstādı və ţərīqət əhliniŋ ŝāĥib-i irşādı cəmī'-i əhlu'llāhnıŋ muqtədā vü şeyxu'l-islāmı Ĥəżrət-i Məxdūmī nūru'l-milləti və'd-dīn Mevlānā *'Əbdu'r-rəĥman Cāmī* - قُـدِّسَ سِـرُّهُ -niŋ rūĥ-pərvər laţāyifi və rūĥ-güstər źərāyifi kim andın hr ġəzəl, كالوَحى الْمنزَل və hər risālə كَأحاديث نَبىِّ الْمرسَـل 'ālī-şān və rəfī' məkāndur kim alardın hər ləfź qiymətdə dürr-i śəmīndin āb-dārraq və xılqətdə lə'l-i ātəşīndin bərq-girdārraq və ikkələsi məžkūr bolġan 'əzīz kəlām-ı mu'ciz nizāmıdın anda çāşnī və nəŝīb və öz 'eşq u kəmālātı və nihāyət-i ĥālātı muŋa iżāfə ki:هذا شَىْءٌ عجيبٌ

▪ Barçasıġa köp qatla öätüp min, bəlki köpin yād tutup min və qəŝāyid u ġəzəliyyātlarınıŋ ġərāyib u ləţāfətin bilip min. Bəlki ġərībraq və ləţīfraqlarıġa tətəbbu' dağı qılıp min.

[ALTI QƏŜĪDƏ]

[1.]Qəŝāyiddin *Əmīr Xusrov*-niŋ **Dəryā-yı Əbrārı** kim məşhūr, mundaqdur ki dir imiş: "*bolġay ki yüz miŋ beytdin artuġ dīvānlarım ġəzəliyyātı və qəŝāyid ü məśnəvīlərim əbyātı, əgər 'āləm ŝəĥīfəsidin yoyulsa və devrān əsidin məĥv bolsa və bu qəŝīdə qalsa ki anda mə'nā istīfāsı vāfīdür, bu fən əhliġa miniŋ fəżāyilim dəlīliġa kāfīdür*."

Və məţlə'ı məşhūrdur kim:

Şe'r

کوس شه خالی و بانگ و غلغلش دردسر است،

هرکه قانع شد به خشک‌وتر، شه بحر و بر است!

Bu şe'rġə Ĥəżrət-i Məxdūmī نـوراً cəvāb aytıpdurlar və atın **Lüccətü'l-Əĥrār** bitipdürlər. Və məţlə'ı budur kim:

Beyt

کنگـره ایوان شه کـز کاخ کیـوان برتر است،

رخنه‌ها دان کش به دیوار حصار دین در است!

Ki əgər ol dəryā-yı əbrārdur, bu əbr-i bəhārdur ki mərtəbədə andın büləndraq və bəhrədə andın fāyidə-məndraqdur ki anıŋ üstigə sāyə salurġa yayıla alur və başıġa dürr-əfşānlıq dağı qıla alur .

Fəqīr ikkələsi buzurg-vār-ı rəfī'-miqdārġa niyāz-məndliġ və gədāliġ yüzidin tətəbbu' qılıp min və atın **Tuĥfətü'l-Əfkār** dip min. Və məţlə'ı budur kim:

Beyt

آتشین لعلی‌که تاج خسرووان را زیور است،
اخگری بهر خیال خـام پختن در سر است!

▪ Və köp mə‘nā-əngīz ‘ibārāt və tə‘miyə-āmīz işārāt iżāfə qılıp min ki bu fən əhliniŋ māhirləri müsəlləm tutupturlar və hər kişigə bu bābda tərəddüd bolsa, Ĥəżrət-i Məxdümī نَـوَّراً-niŋ **Bəhāristān** atlıġ kitābın kim anı bəhāristān-ı ĥəyāt və nigāristān-ı nəcāt disə bolur, bu məţlə‘nı bitipdürlər və istişhād yüzidin tə‘rīfin itipdürlər ki bu mənşūr-ı dəvlət sipihr ţāqıġa asılsa yiri bar. Və bu ţuġrā-yı sə‘ādətni Müştərī boynıġa āvīzə qılsa mūcib-i mubāhāt u iftixārdur. Ol kitābnı aldıq və bu məĥəlnı tapıp nəźər saldıq və bildik ki olça min tə‘rīfidə təĥrīr qılıp min, təqŝīr qılıp min.

[2.]Yana *Mīr Xusrov*-niŋ **Mir‘atü’ŝ-Ŝəfā** atlıġ qəŝīdəsiġə kim Xəllāqu’l-mə’ānī *Xāqānī-i Şirvānī* tətəbbu‘ qılıpdur. Və məţlə‘ı budur kim:

Beyt

دلم طفل است و پیر عشق، استاد زبان دانش،
سواد الوجـه سبق و مسکنت کنج دبستـانش.

Və Ĥəżrət-i Məxdūmī نـوراً-nıŋ cəvābıda **Cilāru’r-Rūĥ** atlıġ qəŝīdəni dipdürlər. Və məţlə‘ı bu durur kim:

Beyt

معلم کیست عشق و کنج خاموشی دبستانش،
سبـق نادانی و دانـا دلم طـفل سبق‌خوانـش.

Və fəqīr həm **Nəsīmü’l-Xuld** qəsīdəsin ikkələsi buzurg-vārġa tətəbbu‘ qılıp min. Və məţlə‘ı bu durur kim:

Beyt

معلم عشق و پیر عقل دان، طفل سبق خوانش،
پی تأدیب طفل، اینک فلک شد چرخ گردانش.

Bu qəŝīdədə daġı köp mə‘ānī gəvhəri dərc və ‘ömr nəqdı xərc bolupdur.

[3.]Yana **Rūĥu’l-Qudüs** qəŝīdəsin bülənd-āvāzə qılıp min ki qudsīlər rūĥın andın tāzə qılıp min. Və məţlə‘ı bu durur kim:

Beyt

زهـی به خامه‌ی قدرت مصوّر اشیـاء،

هزار نقش عجب هر زمان از او پیدا!

[4.] Yana **‘Əynu’l-Ĥəyāt** qəŝīdəsi źülālin yitkürüp min ki ġəflət əhliniŋ ölüg bədənləriġa cān kivürüp min. Və məţlə‘ı budur kim:

mənźum

حاجیان شب چو شادروان سودا افکنند،

جلوه در خیـل بتـان ماه‌سیمـا افکننـد.

[5.] Yana **Minhācu’n-Nəcāt** qəŝīdəsi hidāyət ţərīqın tüzüp min. Və źəlālət əhliġa şəh-rāhın körgüzüp min. Və məţlə‘ı budur kim:

Beyt

زهی از شمع رویت چشم مردم گشته نورانی،

جهـان را مردم چشم آمدی از عیـن انسانی.

[6.] Yana **Qūtu’l-Qulūp** qəŝīdəsin ki kilkim śəbt itipdür. Ĥəqīqət yolıda żə‘flıġ köŋüllərgə ol qūtdın quvvət yitipdür. Və məţlə‘ı budur kim:

Beyt

جهان که مرحله‌ی تنگ شاهراه فناست،

در او مساز اقامت که راه شاه و گداست.

Bu altı qəŝīdə ĥamd u nə‘t və śənā vü məv‘iźatdur və əhl-i təŝəvvuf u ĥəqīqət tili bilə mə‘rifət.

[TÖRT QƏŜĪDƏ]

Yana źāhir şu‘ərāsı ţərīqıda həm tört qəŝīdə ki **Fuŝūl-ı Ərbə‘ə**ġə məvsūmdur. Və andın tört fəŝl ĥərārət ü burūdət və ruţūbət ü yubūsəti keyfiyyəti mə‘lūm. Xāməm rəqəm qılıpdur ki tört fəŝl: xāŝiyəti əŝəri dik rub‘ı məskūnġa yayılıpdur.

[ŢƏRŜĪ‘]

- Yana suxən-pərdāz üstād-ı ‘ālī-şān *Xˇāce Kəlīmü’d-dīn Səlmān* ki qəŝīdə meydānınıŋ çābük-süvārıdur və öz zəmānınıŋ bī-nəźīr suxən-güžārı. Məşhūrdur ki

çün məŝnū‘ qəŝīdəsi tərtībiġə qələm sürüpdür, on sikkiz yılda itmāmġa yitkürüpdür. Vāqi‘ə işī qılıpdur ki nəźm əhli anıŋ tə‘əqqulidə ĥeyrān və tə’əmmülidə sər-gərdāndurlar. Ţərŝī‘ ŝən‘ətı kim məţlə‘dın özgə beytdə bola almas. Ol qəŝīdəniŋ əgərçi mustəxrəc məţlə‘ı rāstdur, ammā əŜl-ı məţlə‘da əvvəlġı mıŝrā‘nıŋ bir ləfźı bilə soŋġı mıŝrā‘nıŋ bir ləfźıda təxəllüf qılıpdur. Və məţlə‘ budur kim:

Beyt

صفای صفوت رویت بریخت آب بهار،

هـوای جنت کویت ببیخت مشک تتار.

Bu məţlə‘ġa tətəbbu‘ qılġan köp suxən-vərlər və nəźm-güstərlər çün muqābələdə dipdürlər, lət yipdürlər.

Bu fəqīrniŋ məţlə‘ı budur kim:

Beyt

چنـان وزید به بستان نسیم فصل بهـار،

کز آن رسید به یاران شمیم وصل نگار.

Bəŝārət əhli mulāĥəźə qılsalar, bilürlər ki bu məţlə‘ tərŝī‘ġə vāqi‘ bolur. ‘Eybdın mu‘ərrā və murəŝŝə‘ġa kilür. İ‘tirāżdın mübərrādur.

- Bu nev‘ şe‘rniŋ tə‘kīd və mubāləġəsı üçün yana bir rubā‘ī həm dip min ki tā *Xəlīl ibnü Əĥməd* rubā‘ī qā‘idəsin vəż‘ qılıpdur. Tərŝī‘ ŝən‘ətıdə rubā‘ī aytılıġan işitilməydür, bəlki yoqtur və ol budur.

[Rubā‘i]

ای روی تو، کوکب جهان‌آرای،

وی بوی تو، اشهب روان‌آسای.

بی موی تو یارب! جنان فرسای،

گیسوی تو چون شب فغان‌افزای.

- Yana Fārsī ġəzəliyyāt dīvānı *Xˇācə Ĥāfıź* ţəvrıdə kim cəmī‘-i suxən-ədālar və nəźm-pīrālar nəźərıdə mustəĥsen ü məţbū‘dur. Tərtīb birip min kim altı miŋdin əbyātı ‘adədi köprəkdür ki köprk ol-Ĥəżrət şe‘riġə tətəbbu‘ vāqi‘ boluptur.Və bə‘żı Ĥəżrət-i *Şeyx Muŝliĥu’d-dīn Sə‘dī* - قُـدِّسَ سِـرُّهُ -ġa kim ġəzəl ţəvrı müxtəri‘idür.Və bə‘żı *Mīr Xusrov*-ġa kim ‘eşq ātəş-gədəsiniŋ şu‘lə-əngīzidür və dərd ġərīb-xānəsiniŋ əşk-rīzi və bə‘żı Ĥəżrət-i Məxdūm نـوراً-ġa kim kəmāl evcinin mihr-i lāmi‘idür. Və məžkūr bolġan ‘əzīzlər ĥālātınıŋ cāmi‘i ki bu dīvān xəlāyiq arasıda şāyi‘dür və rūz-

gār əhliniŋ ţəb‘ləri ol sarı rāci‘ və anda köp türlüg dil-kəş ədālar və dil-pəžīr mə‘nālar vāqi‘dur ki təfŝīli bu fəqīrdin münāsəb iməs.

▪ Və anda hər nev‘ nəźm əŝnāfıdın miśl-i muqəţţə‘āt və rubā‘iyyāt və məśnəvī və tārīx və luġəz və ol-cümlədin biş yüzgə yaqın mu‘əmmā kim köpi Ĥəżrət-i Məxdūmī نـوراً[niŋ] mübārək nəźərıġə yitipdür. Və ol- Ĥəżrətniŋ ıŝlāĥ u təĥsīn şərəfin kəsb itipdür ki xāməmdin rūz-gār ŝəfĥəsıġə yazılıpdur. Və qələmim ləyl ü nəhār övrāqıda nəqş qılıpdur.

[ŞE‘R YĀD TUTMA]

▪ Bulardın dağı başqa yigitlikim zəmānı və şəbāb əyyāmı əvānıda köprək şe‘rdə siĥr-sāz və nəźmdə füsūn-pərdāz şu‘ərānıŋ şīrīn əş‘ārı və rəngīn əbyātıdın illig miŋdin artuq yād tutup min və alar zəvq və xoş-ĥāllıġıdın özümni avutup min.Və ŝəlāĥ və fəsādlarıġa fikr itip min və məxfī dəqāyiqıġa tə‘əmmül və təfəkkürlər bilə yitip min.

Və Fārsī əlfāź ‘eyb u hünəri mulāĥəzəsi idrākidə ţəb‘ım özin salmaydur. Bəlki ol vādī qəţ‘ıdə kilkim rəvəndəsi tīz-kāmlıġ bilə qədəm urmaġan yir qalmaydur.

[HƏKK VƏ IŜLAH]

▪ Və otuz yıldın artuq və qırq yılġa yaqındur kim Xorāsān milki kim fəżl u kəmāl əhliġa ‘āləm məmālikiniŋ mıŝr-ı mu‘əźźəmı və səvād-ı ə‘źəmıdur. Bu milkniŋ cəmī‘i nəźm əhli şu‘ərā-yı şīrīn-kəlāmı və fuŝəĥā-yı vācibü’l-iĥtirāmı hər ni hər mə‘nā bilə kim övrāqyüzigə ārāyiş və hər əlfāź bilə kim əczā ‘iźārıġa nümāyiş biripdürlər. Bu fəqīr ŝoĥbətiġa yitkürüpdürlər və bu żə‘īf alnıda ötkəripdürlər və ĥəkk u ıŝlāĥ iltimāsın qılıpdurlar və xātırġa kilgən nüktə ki aytılıpdur, inŝāf yüzidin müsəlləm tutupturlar. Və əgər bə‘żı ibā qılıpdurlar, dəlāyil bilə alarġa xāţır-nişān qılıpdur. Andın soŋra qəbūl qılıp özlərin şāgird və məmnūn bilipdürlər.

Və bəsā mə‘ānī əhli xurdə-dānlar və dəqāyiq xeylı dəqīq-bəyānlar ki *Ənvərī* və *Səlmān* şe‘ridə hər biri biriniŋ cānibin tutup bəĥślər qılıp sözləri bir biridin ötməgən din soŋra bu fəqīr allıġa muĥākemə üçün kiltürüp tururlar. Və hər ni ĥükm tapıp dururlar, müsəlləm tutup münāqeşələri bər-ţərəf boluptur. Və ġəzəldə *Mīr Şāhī* və *Mevlānā Kātibī* və alar ġeyrı ţərəfıdın dağı bu yosunluq. Və məśnəvīdə Ĥəżrət-i *Şeyx Niźāmī* və *Mīr Xusrev-i Dehləvī* cānibidin dağı bu düstūrluġ köp vāqi‘ bolupdur.

▪ Barçadın küllīrək sənəd bu kim Ĥəżrət-i irşād-pənāhī ـ نـوراً ـ نوّره مرقدهُ ـ ki Kəlām-ı Məlik-i ‘Əllām və aĥādīś-i mu‘ciz–niźām-ı Xeyru’l-ənām ـ علیـه الـصلوة و السّلام ـ dın soŋra, Fārsī sözdə cəmī‘ alar sözidin yoqarıraq söz yoqtur.

Köprək kütüb ü rəsāyil və ġəzəliyyāt ü qəŝāyiddə ki mə‘ānī gəvhərlərin nəźm silkigə kiydürür irdilər və żəmīr nihān-xānəsidin əncümən təmāşā-gāhıġa cilvə birür irdilər. Anıŋ müsəvvədəsin burunraq bu fəqīrġa iltifāt və i‘tiqād yüzidin birür irdilər kim:

"*bu övrāqnı al və baştın ayaġıġa nəźər sal, xāţırıŋġa hər ni aytqu-dki söz kilsə, ayt!*"

dip və hər ni işārət bolġanı kim məžkūr boldı, źāhir qılsam, məqbūl tüşər irdi.

Bu də'vāġa dəlīl bu kim ondın artuq kütüb ü rəsāyildə ol- Ĥəżrət bu fəqīrniŋ atın məžkūr qılıpdurlar. Və köpi ţəb' u idrāk və muŋa münāsəb nimələrgə nisbət birip məsţūr qılıpdurlar.

[ŜĀĤİB QIRAN]

- Bu qəbūl nəźərı əśəridin bir qərndın artuq Sulţānu's-Səlāţīn sipihr-āyīn ŝoĥbətləridə və firdevs-təzyīn xıdmətləridə kim əhl-i kəlāmdın və məqāldın fəżl u kəmāl zümrəsiniŋ məcmə'ıdur və 'elm ü fəżlnıŋ mənbə'ıdur. Bu fəqīrniŋ sözigə mərtəbə rəfī' və məqālə vəsī' irdi. Və özigə söz cihətidin 'əźīm i'tibār və sözigə öz cihətidin biyik pāyə vü miqdār.

Və Sulţānu's-Səlāţīn ki məźhər-ı luţf-i ilāhi və muźhir-i ənvār-i ĥəqāyiq-i nā-mütənāhīdür. Və fərxundə żamīri 'ulūm gəvhəriniŋ dəryāsı və xucəstə xāţırı xāk-sār bəndələr Žātınıŋ kīmiyāsıdur. Bu ţāyifəniŋ köprək ıŝţılāĥ u qəvā'ididin 'ālī məclisdə söz ötsə, muxāţəb, bu fəqīr və fəŝāĥət u bəlāġət əhli nətāyic-i ţəb'ıdın hər ni məžkūr bolsa, muşārun-iləyh bu ĥaqīrni qılur irdilər.

Və ol miqdār bu tofraġnıŋ rütbəsin fələkkə yitkürüp və ança bu žərrəniŋ pāyəsin quyaşdın aşurup irdilər kim özlərinin xūrşīd-fəyż ţəb'ləridin źuhūr qılġan risālə ki öz gəvhərrīz qələmləridin nigāriş tapıpdur və öz kəmā-hiyə ĥālātları keyfiyyətidə güžāriş ŝūrəti tutupdur, bu bayrı bəndələrini nəźm ţərīqiniŋ barça nev'idə tə'rīflər bitip ŝāĥib-qırān-lıq ləqəbi bilə sər-əfrāz qılıpdurlar və bī-miśl ü ənbāzlıġ vəŝfı bilə mümtāz itipdür.

Və muqərrərdür ki humāyūn ţəb'ləri zəmān müşkilātınıŋ mi'yārıdur, fərxundə žihnləri 'āləm dəqāyiqiniŋ ĥəllālı və ŝāĥib-i əsrārı. Bəndə-i xāk-sār əgərçi tofraġın öksük irdim ammā ol quyaş tərbiyəti bilə rəng-ā-rəng güllər açtım. Və bu əfgəndə-i bī-e'tibār əgərçi žərrədin kəmrək irdim, ol səĥāb təqviyyəti bilə gūn-ā-gūn dürlər saçtım. Və dil-sūz əbyātım münācāt əhliġa āşūb u ġövġā saldı. Və bəzm-əfrūz ġəzəliyyātım xərābātīlarġa āh u vāveylā saldı.

- **Ĥāŝıl-ı kəlām**- andın soŋrə kim munça qəvī dəlāyil və 'əźīm şəvāhid bilə bu fəqīrniŋ vuqūfı, bəlki məhārəti bu fənniŋ Fārsī və Türkī nəźmidə śābit və rövşən boldı, əgər birini yana birigə tərcīh qılsam kirək ki bu ţāyifədin hīç kişigə müsəlləm tutup ŝıdq diməkdin özgə məqāl ü məcāl bolmaġay. Be-təxŝīŝ ki munça bürhān-ı qāţi' bilə həm qəţ' tapqay və istişhādġa bu müsəvvədəniŋ hər ləfźı yoq ki hər ĥərfı fəryād urġaylar və ġövġā kötərgəylər.

Yana bir külliyə bu kim:

['ƏRƏB ƏDƏBİYYĀTI]

Tā milk-i ‘Ərəb xuləfāsı və səlāṭīnidə irdi, fələk ol vəqtdə nəźm dəbīrġa ‘Ərəb tili bilə cilvə birdi. Andaq ki *Ĥassān Śābit* dik və *Ləqīź* dik məlikü’l-kəlām suxən-güžārlar və mə‘nā-āfərīn fəŝāĥət-şi‘arlar peydā boldılar və öz tilləri bilə nəźm ədāsınıŋ dādın birdilər. Bu münāsəbət bilə ‘Ərəb səlāṭīni daġı *İbrāhīm Məhdī* dik və *Mə’mūn* Xəlīfə dik və bulardın özgə həm səlāṭīn-zādələr ġərrā nəźmlərdın qəŝāyid ayıttılar. Və fəvāyid źāhir qıldılar.

[FĀRS ƏDƏBİYYĀTI]

Çün milkdin bə‘żı əqālim və kişvərdə Sart səlāṭīni müstəqil boldılar. Ol münāsəbət bilə Fārsī-gūy şu‘ərā źuhūr qıldılar. Qəŝīdədə *Xāqānī* və *Ənvərī* və *Kəmāl İsma‘īl* və *Źahīr* və *Səlmān* dik, məśnəvīdə üstād-ı fən *Firdəvsī* və nādir-i zəmān *Şeyx Niźāmī* və cādū-yı Hind *Mīr Xusrev* dik, və ġəzəldə muxtəri‘-i vəqt *Şeyx Muŝliĥu’d-dīn Sə‘dī* və yegāne-i ‘əŝr *Xˇāce Ĥāfıź Şīrāzī* dik ki bularnıŋ tə‘rīfi yoqarıraq çün şəmmə sürülüpdür və vəŝflərıġə qələm urulupdur, sözni uzatmaq ĥācət iməs və kəlām təṭvīlin mə‘nā əhli müstəĥsən dıməs və bu münāsəbət bilə Sart səlāṭīnidin həm Sulṭān *Toġrul* dik və *Şāh Şucā‘* dik ‘ālī-qədr pād-şāhlar və rəfī‘-mərtəbə əncüm-sipāhlar, rəngīn əbyāt və şīrīn ġəzəliyyāt ayttılar və zəmānlarıda məşhūr boldı[lar] və rūzgārları övrāqıda məsṭūr.

[TÜRK ƏDƏBİYYĀTI]

Tā milk ‘Ərəb və Sart səlāṭīnidin Türk xanlarıġa intiqāl taptı, *Hüləgü Xan* zəmānıdın sulṭān-ı Ŝāĥib-qırān *Timür Kürgən* dəvrānıġaça Türk tili bilə andaq şā‘ir peydā bolmadı kim andın tə‘rīf qılġuça, vərəqqə yazılġuça əśər źāhir bolmış bolġay və səlāṭīnidin həm andaq nimə mənqūl iməs ki birəv qəŝīdə aytsa bolġay. Ammā Sulṭān-ı Ŝāĥib-qırān *Timür Kürgən* zəmānıdın fərzənd-i xələfi *Şāhrux* Sulṭānnıŋ zəmānınıŋ āxırıġaça Türk tili bilə şu‘ərā peydā boldılar və ol Ĥəżrətiniŋ evlād u əĥfādıdın həm xoş-təb‘ səlāṭīni źuhūrġa qıldi. Şu‘əra *Səkkākī* və *Ĥeydər Xˇārəzmī* və *Ətāyī* və *Muqīmī* və *Yəqīnī* və *Əmīrī* və *Gədāyī* diklər.

Və Fārsī məžkūr bolġan şu‘ərā muqābələsidə kişi peydā bolmadı, bir Mevlānā *Luṭfī*-din özgə kim bir niçə məṭlə‘ləri bar kim ṭəb‘ əhli qaşıdə oqusa bolur. Ol-cümlədin biri budur kim:

Beyt

Ol ki ĥüsn itti bəhānə ilni şeydā qılġalı
Közgü dik qıldı sini özini peydā qılġalı

Və səlāṭīndin həm ülgüçə ṭəb‘ əśəri hīç qaysıdın źāhir bolmadı və vərəq yüzigə nəqş qılġuça nimə qalmadı. Sulṭān Baburdın özgə ki bu məṭlə‘ alar ṭəb‘ı əśəridür kim:

Beyt

Niçə yüzüŋ körüp ĥeyrān bolayın
İlāhī min səna qurbān bolayın

[SULTĀN HÜSEYN BAYQARA]

Tā bu vəqtqəçə kim milk, bu dūdmānnıŋ təxt-ı səlṭənətıġə xātəm və tāc-ı xilāfətiġa səzā-vār u müsəlləm. Əŝālət bəĥrınıŋ dürr-i şāh-vārı, ‘ədālət mə‘dəniniŋ gəvhər-i ‘ālī-miqdārı, sipəh-büdlıġ mə‘rəkəsiniŋ *Rüstəm-i dəstān*-ı, sipəhdārlıġ meydānınıŋ *Sām*-ı *Nərīmān*-ı, sər-əfrāzlıġ tācınıŋ gəvhər-i zībəndəsi, bəzm-sāzlıġ sipihriniŋ əxtər-i fərxundəsi, cihān-dār-lıġ bəzminiŋ *İskəndər*-i cəmşīd-i cāhı, cihān-girlıġ əncüməniniŋ xurşīd-i ‘ āləm-pənāhı, rif‘ət cihānınıŋ qulle-i gərdūn-xırāşı, ‘ədālət sipihriniŋ səĥāb-ı gəvhər-pāşı, fəżl u kəmāl ĥədəqəsınıŋ mərdümək-i bīnāsı, təkəllüm ü məqāl ĥədīqəsınıŋ bülbül-i xoş-nəvāsı ə’s-Sulṭānü’bnü’s-sulṭānu’l-Xāqānü’bnü’l- Xāqān Mu‘izzü’s-Səlṭanatu və‘d-Dünyā və’dīn Əbu’l-ǵāzī Sulṭān *Ĥüseyn Baĥādur Xan.*

خَلّدَ اللهُ مُلْكَهُ و سَلْطَنَتَهُ وَ أفَاضَ عَلى الْعَالَمِيْنَ بِرَّهُ وَ مَكْرَمَتَهُ.

Rubā‘ī

Kim tā fələk āfāq üzə dəvr qılur,
Əncüm güli hər tün bu çəməndin açılur.
Ni şāh anıŋ źātı kibi yād bilür,
Ni ṭəb‘ anıŋ ṭəb‘ı dik istep tapılur.

***

Tā kim fələk ivrülür dəvām olsun aŋa,
İqbāl būsāṭıda məqām olsun aŋa.
Həm nuṭq ilə cān-bəxş kəlām olsun aŋa,
Həm nəźm kəlāmı müstədām olsun aŋa.

Cihān-bānlıq təxtıdə məqām tuttı və kişvər-sitānlıq məsnədidə ārām taptı. Milk silkigə əmniyyət gəvhərlərini çikti. Və ciqān məzrə‘ıdə cəm‘iyyət dānələrin ikti. Çün səlīm ṭəb‘ı, gəvhər-i kān-ı mə‘ānī irdi və mustəqīm žihni, məvrid-i feyż-i subĥānī, kəmāl əhliġa tərfīh ü ibtihāclar və kəlām xeylıġa rovnəq u rəvāclar dəst birdi.

[SULTĀN HÜSEYN BAYQARA DĪVĀNI]

Və hər ‘elmdə tə’līflər və hər fəndə müntic təŝnīflər qıldılar. Və ġərīb rəsāyil-i mə‘nəvī źuhūr qıldı və ‘əcīb dəvāvīn və ġəzəl ü qəŝāyid və məśnəvī yayıldı. Və öz şərīf ṭəb‘ və ləṭīf žihnləridin dağı əgərçi həm Fārsī diməkkə qādir və həm Türkçə aytmaqqa māĥir irdi. Ammā əŝlī ṭəb‘ iqṭiżāsı və şāyi‘ təkəllüm münāsəbəti ədāsı bilə Türkī dīvān tədvīniġa meyl qıldılar və dil-pəžīr əbyāt və bī-nəźīr ġəzəliyyāt tərtīb birdilər ki tā ‘Uṭārid fələk dīvān-xānəsiniŋ qələm-zən ü rāqımıdur və sipihr bəytü’l-intiźāmınıŋ rəqəm-kəş ü nāźımı, andaq gülşəni dəqāyiq gül ü rəyāĥīni bilə ārāstə və ol nev‘məxzəni, mə‘ānī cəvāhir-i śəmīni bilə pīrāstə körməydür. Dəqīq mə‘nā gül-‘ižārları səlīs əlfāź kisvətləridə cilvə-nümāy və ġərīb məqŝūd māh-ruxsārları ləṭīf ədā ĥulləlıridə çehre-güşāy.

Dīvān diməy ki bəĥr-ı ‘ummāndur, hər ġəzəl anda cəvāhirdin məmlov bir səfīnə. Səfīnə diməy ki ĥəzīnədür; hər beyti bir öy, mə‘ānī gəvhərləridin anda yüz dəfīnə.

Sūz-nāk əbyātını oquġuçınıŋ nəfəsi il köŋlin örtəməkkə sümūm-ı āfət. Və dərd-məndānə əlfāźını ədā qılġuçınıŋ üni xırāşıdın məĥzūnlar baġrı cərāĥət.

‘İbārəti nəşāţlıġ żəmīrlərnı mātəm-zədə qılġuçı və ĥərārəti buz dik savuġan köŋüllərni ātəş-gədə qılġuçı. Ĥurūfı tərtībidə siĥr-sāzlıġlar və ədāsı tərkībidə füsūn-pərdāzlıġlar ĥāŝıl ki Türkçə til bilə bu nev‘ dīvān ki məžkūr boldı. Və tə‘rifi bu ŝıfat u āyīn bilə kim məsţūr boldı kim bu yosunluq ġərāyib yoq ki səlāţīn-i mükərrəm-i *Dārā* ĥəşəmdin, bəlki şu‘ərā-yı qudsī-nəfəs-i *Məsīĥ*-dəmdin vāqi‘ bolmaydur və araġa kirməydür. Vāqi‘ boldı və araġa tüşti. Və anıŋ zülāl-i ĥəyātınıŋ feyźi quyaş çeşməsidin ötkəli yavuştı. Və bu ţāyifəniŋ bī-bəhrə-ləri bu rūĥ nəqdıdın bəhre-yāb və ləb-təşnələri bu āb-ı ĥəyātdın sīrāb boldılar.

[SƏBƏB-İ TƏ‘LİF]

Bā-vucūd bu Sulţānu’s-Səlāţīnniŋ kīmiyā-əśər xāţırı və xurşīd-āśār żəmīr daġı muŋa māyil ki Türk nāźimləri öz əlfāźları bilə şe‘rġə məşġūlluq qılġaylar və köŋül ġonçasıda ġəmdın ki pīçlər çırmanıpdur. Bəhār nəsīmi dik ənfās bilə gül dik açılġaylar. Və iltifāt u ihtimām yüzidin bə‘żı mə‘nālar tapıp nəźm qılurġa ĥükmlər həm cārī boldı və söz uslūbıġa tə‘yīnlər və ədāsıġa tə‘līmlər həm iźhārī boldı, Türk ulusınıŋ xoş-ţəb‘ bigləri və mīr-zādələri və ŝāĥib-i žihn pāk-ţəb‘ləri və āzādələri andaq ki kirək məşġūlluq əsbābın tüzə almadılar və ol nev‘ ţəb‘ nətīcəsi körgüzə almadılar ki andın xoş-gūyluq ümīdi tutsa bolġay, bəlki bu ümīdni alarnıŋ rūz-gārı ĥāləġa yavutsa bolġay. Ţurfəraq bu kim bu nev‘ pād-şāh-ı nāźim [u] suxən-dān tərġībi və təlqīni və iĥsānı və təĥsīni qā‘īdə-i mutābə‘ət u muvāfəqətnı unutup və cāddə-i nā-fərmān-lıġ və źəlālətni tutup köpi, bəlki barısı Fārsīġa māyil boldılar və ol til bilə nəźmġa qāyil.

bu iş mundın özgə bola almas ki Türk tili tə‘rīfidə andaq ki yoqarıraq məžkūr boldı, bā-vucūd əlfāź kəśrəti və ‘ibārāt vus‘ətı və mə‘ānī ġərābəti və ədā səlāsəti dil-pəžīr baġlamaqta ŝu‘ūbət bar və dil-pəsənd tərtīb birməktə ţəb‘ rənc ü ‘uqūbət tapar. Lāzım köründi, Türk tili şərĥidə bir niçə vərəqqə zīb [ü] ārāyiş birmək və anda Ĥəżrət-i Sulţānu’s-Səlāţīn mülāyəmət-i ţəb‘ və məhārət-i žihnlərin şərĥ itmək və humāyūn rāyları tərtīb birgən dīvān bābıda bir niçə söz güstāxlıġ yüzidin sürmək və ol-Ĥəżrət kəmāl-dānālıq və vuqūf-təvānālıġ nihāyətidin bu fən əŝĥābıġa və bu fəźl ərbābıġa tə‘līmlər birip və təlqīnlər qılıp bular, ol-Ĥəżrətniŋ dəqīq sözin yā aŋlamay yā aŋlasalar buyurulġan yosun bilə ‘əmel qılmay yā qıla almay.

Bu żə‘īf-i xāk-sār ol-Ĥəżrətniŋ qudsī nəfəsi pāsını asrap və vācibu’l-iž‘ān ĥükmləriġa iţā‘ət və fərmān-bər-dārlıq qılıp köŋlümdin və tilimdin kilgəncə və qələmim və iligimdən quvvət fəhm qılġança ol Ĥəżrətqə bā `vucūd bəndəlıġ və ol bəndəlıġ bilə sə‘ādət-məndlıġ və fərxundəlıq şāgirdlikkə daġı özümni müşərrəf ü ərcümənd və mübāhī vü sər-bülənd qıldım. Və yıllər Türk tili və nəźmi qā‘ide və uslūbıdə bilməgənlərimni sorup və müşkillərimni ĥəllāl-i müşkilātım tapuġıda ‘ərżġa yitkürüp ‘əźīm fāyidələr tapıp küllī nətīcələr kördüm.

Ol-Ĥəżrətniŋ tə‘līmi və tərbiyəti bilə rəh-nümāylıġ və təqviyyəti bilə işim ol yirgə yitti kim ol-Ĥəżrət öz pāk ţəb‘ləri nətīcəsidin źāhir bolġan Risālə ki öz mə‘ārif-nigār kilki təĥrīri irdi və öz ləţāyif-āśār nuţqı təqrīri, əlqābımnı yoqarı ədā qıldım ki ni ‘unvān bilə śəbt qıldılar ki mükərrər qılmaq ĥācət irməs. Bu bəndəġa həm çün bu nev‘ ‘əźīm devlət ki Ĥəq ـ سُـبْحانَهُ وَ تَعـالَى ـ nıŋ «*əl-Mütəkəllim*» digən ismiġa məźhəriyyət bolġay və xəlāyiq arasıda təkəllümdə əqrān u əmśāldin imtiyāz u i‘tibār və uluġ at bilə āvāzə vü iştihārġa ki ol-Ĥəżrətniŋ ‘ināyət ü iĥtimāmları bā‘iś boldı və yoqarı məžkūr bolġan dəvāvīn və məśnəvī sāyir kürüb ü rəsāyil-i mə‘nəvī ki tā ‘āləm bināsıdur, bu ţāyifədin hīç kimgə ictimā‘ı dəst birməydür və ixtirā‘ı müyəssər bolmaydur, dəst birdi və müyəssər boldı.

Əgərçi barçanı ol-Ĥəżrətniŋ şərīf ismiġa muxəyyəl və humāyūm əlqābıġa müžəyyəl qılıp min, bularnı sāyir ‘ināyətlə muqābələsidə tutup «*əl-Mütəkəllim*» ismiġa məźhəriyyətim ‘öžriġa Türkī və Sart luġətı keyfiyyəti və ĥəqīqətı şərĥidə bu Risāləni cəm‘ qılıp bitidim və aŋa **Muĥākemətü’l-luġətəyn** at qoydum. Tā Türk ili tili fəŝāĥət u diqqətı və bəlāġət u vus‘ətı ki ol-Ĥəżrət bu til və ‘ibārət bilə nəźm būsāţı tüzüp-dürlər. Və Məsīĥā ənfāsı və Xıżr zülālidin ölüg tirgüzmək ţərīqın ‘āləm əhliġa körgüzüpdürlər, źāhir qıldım.

[DUA VƏ XĀTİMƏ]

və xəyālımġa mundaq kilür kim Türk ulusı fəŝīĥ-larıġa uluġ ĥəq śabit qıldım ki öz əlfāź u ‘ibārətləri ĥəqīqətı və öz til və luġətləri keyfiyyətidin vāqıf boldılar və Fārsī-gūylarnıŋ ‘ibārət ü əlfāź bābıda ţə‘n qılur sər-zənişidın qutuldılar. Alar dağı rənc ü məşəqqətım muqābələsidə, çün bu məxfī ‘elmdin ki źāhir qılıp min, vuqūf tapsalar, ümīd ol-kim bu fəqīrni xeyr du‘āsı bilə yād qılġaylar və rūĥumnı anıŋ bilə şād qılġaylar.

Rubā‘ī

Bu nāmə ki yazdı qələmim tərtıp til,
Tārīxin anıŋ Cümādiye‘l-Əvvəl bil,
Künniŋ rəqəmīnı Çārşənbə qılġıl,
Toqquz yüz yıldın ötüp irdi biş yıl.

Və’s-səlām

۶.

افزوده‌ها

۱. پاورقی‌ها

۱. **مجالس النفایس**، ص ۱۳۴ .

۲. **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۴، ص ۳۸۴.

3. Blochet, cat. Mss. Turcs, II. P. 51.

4. Eckmann, Janos. Nevainin İlk divanları üzerine, TDAY, 1970, s. 255.

5. Alpay, Günay. Ali Şir Nevainin Birinci Divanı Garāib üs Sıgar İst 1965. doktora Tezi)

6. Ali Şir Nevai, Nevādirüş-Şebāb İ.Ü. doktora Tezi, 1984. (İnce leme Metin-İndeks)

۷. **دیوان فارسی**، ص. ۲۲۱.

8. Ali-şir Nevayi. Ferhad ü Şirin, İnceleme-Metin doç .Dr. Gönül Alpay-Tekin, AKDTYK, Ankara, 199.

9. Leyli v ü Mecnün, Gramer- Metin-dizin, Eylül, 1993.

10. Alişir Nevayi. Leyli vü Mecnun, Hazırlayan Ülka çelik, AKDTYK, Ankara, 1996.

۱۱. **میزان الاوزان**، ص ۷ .

۱۲. **مجالس النفایس**، ص د– هـ .

۱۳. رک. فهرست ریو (Supplement no. 104) .

14. Eraslan, Kamal. Ali şir Nevai, Nesāimül Mahabbe min Şemāyimil-Fütüvve, Ankara, 1996.

۱۵. محمد فضولی، **قیرخ حدیث**، با مقدمه‌ی ح. م. صدیق. بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۲.

۱۶. کتاب **خمسة المتحیّرین** را مرحوم حاج محمد نخجوانی به فارسی ترجمه کرده است. (رک ← علی لک‌دیزجی، نشریه‌ی مخصوص کتابخانه‌ی ملی به یاد مرحوم حاج محمد نخجوانی، تبریز، ۱۳۴۱، ص ۱۱.

۱۷. تورخان گنجه‌ای، ص ۱۲ .

18. M. Quatremére. Chrestomathies Orientals, Paris, 1841, P. 1-39.

19. M. Quatremére. Chrestomathie en Turk Oriental, Paris, 1845.

20. Vámbéry, A., Muhakomet-ül-Lugetejn, Mir Ali-Şîr (N. Vâji) csagatajtörökjéból, Nyelvtudomány Közle mények, 1862, I., 112-130.

۲۱. ولد چلبی، **محاکمة اللغتین**، اقدام مطبعه‌سی، اسلامبول، ۱۳۱۵ هـ .

22. İşıtman, İ. R. Ali Şir Nevai. Muhakemet-ül-Luğateyn, TDK., Ankara, 1941.

۲۳. امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللغتین**، ترجمه‌ی فارسی از: تورخان گنجه‌ای، تهران، ۱۳۲۷.

۲۴. امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللغتین**، به اهتمام ارغون توخمنه‌ای، انجمن فرهنگی اتحاد اسلامی ولایات شمال، افغانستان، پیشاور، ۱۹۸۴.

۲۵. امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللّغتین**،عبد الحکیم گول محمداف، عشق آباد، ۱۹۲۵.

۲۶. آی بک و پ. شمسی‌اف، **مجالس النّفائس و محاکمة اللغتین**، ج ۳، تاشکند، ۱۹۴۸ (ص. ۲۱۹ – ۱۷۱)

27. Alişir Nevāyi. Muhakemet-ül-Lugateyn, TDK., Ankara, 1996.

۲۸. ای خدایی که جهان را به واسطه‌ی کلام آفریدی و انسان را در این میان محرم اسرار خود ساختی و از جمله‌ی خلق به شرف نطق برگزیدی (حدیث قدسی).

۲۹. سرشت و نهاد آدم را در چهل روز به قدرت خویش سرشتم (حدیث قدسی).

۳۰. «همه‌ی اسماء را به آدم آموخت.» سوره‌ی البقرة / آیه‌ی ۳۱.
۳۱. سخن‌گو؛ گوینده.
۳۲. خداوند بر او و خاندان پاک و اصحاب مطهّرش صلوات و درود و سلام بسیار فرستد.
۳۳. آواز؛ نغمه؛ سرود.
۳۴. من فصیح و زبان‌آورم.
۳۵. جـ. فصیح؛ آنان که به شیوایی سخن می‌گویند و می‌نویسند.
۳۶. بیان سخنان شیوا مطابق با موقعیّت و به مقتضای حال، به نحوی که بیش‌ترین تأثیر را در مخاطب بگذارد.
۳۷. فرستاده و رسول بودم پس دریاب و درک کن!
۳۸. قصد می‌کنم.
۳۹. گناهانش بخشیده و عیب‌هایش پوشیده باد!
۴۰. شهرت؛ معروفیّت.
۴۱. خستگی؛ ماندگی؛ ضعف و سستی.
۴۲. نادرست؛ بی‌پایه؛ سست و ضعیف.
۴۳. منظور یک چهارم از زمین است که قابل سکونت می‌باشد.
۴۴. جـ. سَبُع؛ جانوران درنده؛ درندگان.
۴۵. نوشته شده؛ ذکر شده؛ مذکور.
۴۶. م. : –
۴۷. جـ. قَریَة؛ روستاها؛ دِه‌ها.
۴۸. جرا: بیشه، جنگل.
۴۹. معجزه؛ عاجز کننده.
۵۰. بزرگ و بلندمرتبه است.
۵۱. صلوات و درود و سلام بر او باد!
۵۲. خداوند تربتش را پاک گرداند!
۵۳. تازگی؛ شاداب بودن؛ رونق و رواج.
۵۴. صفا؛ زیبایی و لطافت؛ به دور بودن از آلودگی.
۵۵. «و فرو فرستادیم از ابرهای باران‌زا آب روان و سیال را تا به وسیله‌ی آن دانه و گیاه و باغ‌هایی را که درختانش درهم پیچیده و انبوه است، خارج گردانیم.» سوره‌ی الملک / آیه‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶.
۵۶. اگر پوشش‌ها و حجاب‌ها کنار زده شود، ای بسا بر یقینم افزوده می‌گردد.
۵۷. آموزش و تعلیم؛ قبولاندن عقیده، باور یا احساسی به کسی معمولاً با تکرار و بدون درک و اقناع.
۵۸. جـ. لسان؛ زبان‌ها.
۵۹. سخنی که نیاز به توضیح و تفسیر دارد؛ مختصر و کوتاه.
۶۰. اضطراب؛ پریشانی.
۶۱. معمورة؛ جای آباد.
۶۲. فرزند آوردن و تولید نسل نمودن؛ زاد و ولد کردن.
۶۳. بی‌ادبی؛ گستاخی.
۶۴. زینت؛ پیرایه؛ زیور.
۶۵. نوشتن.
۶۶. شرح دادن؛ بیان کردن یا گفتن مطلبی.
۶۷. سخن؛ گفتار.
۶۸. جـ. باطل؛ سخنان بیهوده، بی‌پایه و بی‌ارزش.
۶۹. هذیان.
۷۰. غیرعرب، به ویژه ایرانی؛ ایرانیان.
۷۱. فکر؛ اندیشه.
۷۲. دارای برتری؛ مسلّط؛ چیره.
۷۳. به طور مساوی؛ فاقد اهمیّت یا ارجحیّت.
۷۴. پست؛ فرومایه؛ دون؛ کم‌ارزش.
۷۵. وضع کننده؛ به وجود آورنده؛ ایجاد کننده.
۷۶. بیان کردن؛ بازگو کردن.
۷۷. م. اوشارماک.
۷۸. م. جیجایماق.
۷۹. م. اونکدایماک.
۸۰. م. چیکریماک.
۸۱. م. ایکیرماک.
۸۲. م. ایکارماک.
۸۳. م. اوخرانماق.
۸۴. م. تاریقماق.
۸۵. م. ارغاداماق.
۸۶. م. ایشانماک.
۸۷. م. ایکلانماک.
۸۸. م. ایلانماق.
۸۹. م. ایکرانماک.
۹۰. م. قستاماق.
۹۱. م. قوزغالماق.

۹۲. م. دیوداشیماک.
۹۳. م. درگیری.
۹۴. م. قیمانماق.
۹۵. م. نیکاماک.
۹۶. م. سیرپماک.
۹۷. م. سیرماماک.
۹۸. م. کنارکاماک.
۹۹. م. سغینماق.
۱۰۰. م. قیلیماق.
۱۰۱. م. مونکلانماق.
۱۰۲. م. ایندا‌ماک.
۱۰۳. م. تیرکاماک.
۱۰۴. م. قیوراماک.
۱۰۵. م. قنکغایماق.
۱۰۶. م. شغالداماق.
۱۰۷. م. سینکراماک.
۱۰۸. م. کونکرانماک.
۱۰۹. م. سورکانماک.
۱۱۰. م. تماس کردن.
۱۱۱. م. کویمانماک.
۱۱۲. م. اینکرانماق.
۱۱۳. م. توشالماک.
۱۱۴. م. کوروکساماک.
۱۱۵. م. سوکاداماک.
۱۱۶. م. بورماک.
۱۱۷. م. تورماک.
۱۱۸. م. قاهاماق.
۱۱۹. م. چیچارکاماک.
۱۲۰. م. چورکانماک.
۱۲۱. م. اورتانماک.
۱۲۲. م. کورپکلاشماک.
۱۲۳. م. چوپروتماق.
۱۲۴.م. قینکزانماق.
۱۲۵. م. سنکورمک.
۱۲۶. م. کوندالاتماک.
۱۲۷. م. کومورماک.
۱۲۸. م. ییکیرماک.
۱۲۹. م. کونکورداماک.
۱۳۰. م. کیناکاماک.
۱۳۱. م. کیزارماک.
۱۳۲. م. چیداماق.
۱۳۳. م. توزماک.
۱۳۴. متن ترجمه فاقد این کلمه است.
۱۳۵. م. کانکیراماک.
۱۳۶. م. کوندرماک.
۱۳۷. ظرافت؛ نازکی؛ لطافت.
۱۳۸. عجیب است؛ شگفتا.
۱۳۹. درنگ و آهستگی در کاری.
۱۴۰. م. ییغلاسینماق.
۱۴۱. م. اینکراماک.
۱۴۲. م. سینکراماک.
۱۴۳. م. اوکورماک.
۱۴۴. م. یاسانماک.
۱۴۵. م. بیزانماک.
۱۴۶. م. قباغ.
۱۴۷. تویوغ گونه‌ای دوبیتی مانند رباعی در بحر رمل است.
۱۴۸. ترماک.
۱۴۹. دارای قافیه؛ آنچه یا آن‌که پس از دیگری می‌آید؛ در پی آمده.
۱۵۰. جـ . مثال؛ نمونه‌ها؛ مثال‌ها.
۱۵۱. م. ییکوکوک.
۱۵۲. م. ایکاحی.
۱۵۳. م. اباغه.
۱۵۴. م. طغایی.
۱۵۵. م. جیغ.
۱۵۶. م. بوساغا.
۱۵۷. م. ایرکنه.
۱۵۸. م. هونه.
۱۵۹. م. مرل.
۱۶۰. م. میکچین.
۱۶۱. م. چوربه.
۱۶۲. م. ایلباسون.

۱۶۳. م. سونه.
۱۶۴. م. جورکه.
۱۶۵. م. سوقتور.
۱۶۶. م. المه‌باش.
۱۶۷. م. چاقرقنات.
۱۶۸. م. الدلوغه.
۱۶۹. م. اله‌پکه.
۱۷۰. م. توبوچاق.
۱۷۱. م. دونان.
۱۷۲. م. چیرغاولانغا.
۱۷۳. م. جبلکر.
۱۷۴. م. حنا.
۱۷۵. م. جارلیغ.
۱۷۶. م. اولارچاغ.
۱۷۷. م. غنجوغه.
۱۷۸. م. جیلبر.
۱۷۹. م. توقه.
۱۸۰. م. قالقاندوروق.
۱۸۱. م. کیچیم.
۱۸۲. م. اهه.
۱۸۳. م. دکله.
۱۸۴. م. یاغلیغ.
۱۸۵. م. ارقه.
۱۸۶. م. یان سونکاک.
۱۸۷. م. قابورغه.
۱۸۸. م. ایکیک.
۱۸۹. جـِ . مأکولة؛ خوردنی؛ خوراک؛ غذا.
۱۹۰. م. قاتلامه.
۱۹۱. م. اولابه.
۱۹۲. م. اورکماج.
۱۹۳. طولانی‌کردن؛ دراز کردن؛ طول دادن.
۱۹۴. به طور کامل؛ کاملاً؛ تماماً.
۱۹۵. برتری.
۱۹۶. ثابت شده با دلیل و برهان؛ واضح؛ آشکار.
۱۹۷. کوتاه‌تر و مفیدتر.
۱۹۸. م. تلیدورت.
۱۹۹. م. جیقارت.
۲۰۰. م. یاراقچی.
۲۰۱. م. چوکانچی.
۲۰۲. م. شیلانچی.
۲۰۳. م. اختچی.
۲۰۴. م. تمغاچی.
۲۰۵. م. یورغه‌چی.
۲۰۶. م. حلواچی.
۲۰۷. م. قازچی.
۲۰۸. م. تیکاج.
۲۰۹. م. ایتکاج.
۲۱۰. م. تاپقاج.
۲۱۱. م. ساتقاج.
۲۱۲. اضافه کردن؛ افزودن.
۲۱۳. م. بیلاکور.
۲۱۴. م. کیتاکور.
۲۱۵. م. یتیاکور.
۲۱۶. م. ساپساریق.
۲۱۷. م. یاپیاسی.
۲۱۸. م. آپ‌آچوق.
۲۱۹. م. کوم‌کوک.
۲۲۰. م. هراول.
۲۲۱. م. چنگداول.
۲۲۲. م. یاکقاول.
۲۲۳. م. سوزاول.
۲۲۴. م. پتاول.
۲۲۵. م. کیت‌پاول.
۲۲۶. م. باکاول.
۲۲۷. م. شقاول.
۲۲۸. م. توتغال.
۲۲۹. پنهان شدن؛ مخفی شدن.
۲۳۰. گشادگی؛ گستردگی؛ وسعت.
۲۳۱. سهل‌انگاری؛ کوتاهی کردن در انجام دادن کاری.
۲۳۲. دارای عذر و بهانه؛ عذر آورنده.
۲۳۳. طریقه؛ روش؛ صف؛ رده.
۲۳۴. برتری یافتن؛ برتری.

۲۳۵. جایگاه؛ به منصه‌ی ظهور رسیدن: آشکار شدن.
۲۳۶. مبرّا داشتن؛ برکنار داشتن؛ دور داشتن
۲۳۷. پاک و منزّه و بلندمرتبه است او (خداوند).
۲۳۸. جِـ. غیر؛ بیگانگان.
۲۳۹. ایمن؛ درامان
۲۴۰. درختچه‌ای خاردار و دارای گونه‌های مختلف که از آن‌ها صمغ به دست می‌آید.
۲۴۱. بهره‌ای فراوان و بسیار.
۲۴۲. بی‌کران؛ بی‌انتها؛ بی‌پایان.
۲۴۳. بوی خوش.
۲۴۴. بهره‌ور؛ بهره‌مند.
۲۴۵. کودکی.
۲۴۶. قلم نی؛ قلم؛ نی.
۲۴۷. جِـ. نادرة؛ بی‌نظیر؛ کم‌نظیر؛ کمیاب.
۲۴۸. قلم.
۲۴۹. جِـ. کَنَف؛ گوشه‌ها؛ کناره‌ها.
۲۵۰. کوس چیزی را نواختن: کنایه از ادعای آن را داشتن؛ مدعی آن بودن.
۲۵۱. لباس به ویژه لباس آراسته، زیبا، نو و گرانبها.
۲۵۲. آنچه با جواهر تزیین شده باشد؛ جواهرنشان.
۲۵۳. آن‌که در رأس یک گروه قرار گرفته باشد؛ سردسته؛ پیشوا.
۲۵۴. همچون وحی فرستاده شده.
۲۵۵. احادیث پیامبر فرستاده شده (حضرت محمّد «ص»).
۲۵۶. گرانبها؛ باارزش؛ قیمتی.
۲۵۷. اصول، نظریّات و عقاید کسی یا سازمانی که به صورت رسمی و اعلامیّه اعلام و منتشر می‌شود.
۲۵۸. آویزان بودن؛ آویختگی.
۲۵۹. نشان و علامت.
۲۶۰. م. نسائم‌الهداء.
۲۶۱. در بدیع، آوردن کلماتی در دو جمله یا دو مصرع که با قرینه‌ی خود در حرفِ روی و وزن یکسان است.
۲۶۲. ناصحیح بودن؛ نادرستی؛ مقابلِ صحّت.
۲۶۳. مبرّا؛ عاری؛ منزّه.
۲۶۴. درخشان؛ تابان؛ درخشنده.
۲۶۵. استوار؛ محکم.

۲۶۶. [خداوند] به قبرش نور بباراند!
۲۶۷. پیشوا و سردسته‌ی دانایان و عالِمان.
۲۶۸. بهترین مردمان.
۲۶۹. فرد موردنظر؛ هنگامی به کار می‌رود که نخواهند اسم کسی یا چیزی را، به علّت رعایت ادب و یا جز آن به زبان آورند.
۲۷۰. آن‌که از جهتی بر اقران خود برتری داشته باشد؛ نیک‌بخت و کامروا.
۲۷۱. مثل و مانند؛ همتا.
۲۷۲. آن‌که به طور مداوم به خرابات رفت و آمد می‌کند؛ اهل خرابات.
۲۷۳. فصیح، استوار و منسجم.
۲۷۴. جِـ. حَفَد، حافد؛ فرزندزادگان؛ نوه‌ها؛ نبیره‌ها.
۲۷۵. خداوند فرمان‌روایی و سلطنتش را جاودان گرداند! و نیکی و بزرگواریش را بر جهانیان لبریز سازد!
۲۷۶. رفاه و آسایش ایجاد کردن؛ آسوده کردن.
۲۷۷. شادمانی؛ خوشی.
۲۷۸. مانند او؛ مثل او.
۲۷۹. ویژگی آنچه یا آن‌که که گردن نهادن به آن واجب است.
۲۸۰. انسانی باشقا یارادېلمېشلاردان دانېشماق و دیل شرفی ایله ممتاز قېلان، دیل و بیان دادلېلېغېندان شۆکر شَکری اظهار ائده‌ن، منّت و شۆکرۆنه شاهید اۆلان آللاها حمد اۆلسون.
۲۸۱. آدمین پالچېغېنې قېرخ سحر الیمله یۇغوردوم.
۲۸۲. آدمه بۆتۆن اسمانی اۆرگتدی. سوره‌ی البقرة / آیه‌ی ۳۱.
۲۸۳. دانېشاق.
۲۸۴. من ان فصاحتلی دانېشانام.
۲۸۵. من ائلچی ایدیم، سن بونو آنلاگیلن!
۲۸۶. تانرې اۆناو اۆنون آرې اۆغوللارې و پاک اصحابېنا چۆخلو سلام و صلوات گۆنده‌رسین.
۲۸۷. تانری سوچلارېن باغېشلاسین و عئیبلرینی اۆرتسون.
۲۸۸. تانرې تورپاغېنې آرې قېلسېن!
۲۸۹. تازه‌لیک و تمیزلیک.
۲۹۰. آرېلېق و دورولوق.

۲۹۱. یاغېشلې بولادلاردان سولار آخېتدېق کی توخوملارې، بیتگیلری و باغلارې آچېب چېخارداق.
۲۹۲. اگر اؤرتولر قېراغا چکیلرسه، یقینیم آرتار.
۲۹۳. اضطراب و چېرپېنتې.
۲۹۴. **سارت:** فارس، تاجیک، تات، عجم.
۲۹۵. زیده بیر درهم باغېشلادېم.

۲. فهرست عبارات عربی

۳. فهرست اشعار ترکی (آذری و چاغاتایی)

۴. فهرست اشعار فارسی

۵. فهرست اعلام (شخص، مکان، کتاب)

۶. مخزن واژگان به الفبای عربی

آباغا
آپآچېق
آپآق
آت
آختاچې
آرغا دال
آرغاداماق
آرغوماق
آره
آشوغلوغ
آغا
آغېر
آلاپؤکه
آلالوغا
آلداماق
آلماباش
آولاق
آوونماق
آیتقودیک
آیلانماق
اؤپۆشمک
اؤت
اؤرتنمک
ائرکه‌گینین
اؤرگه‌منچی
اؤکۆرمک
اؤنگدئیمک
اته‌که
اوت
اوچما
اورغودیک
اوغ
اوماج
اومونماق
ایت
ایتکئچ
ایچگۆلۆک
ایرکنج
ایرکه
ایریکمک
ایرۆر
ایسقارماق
ایشمه
ایشنمک
ایگرنمک
ایگه‌رمک
ایگیرمک
ایگیک
ایلبه‌سۆن
ایلدېرېم
ایلیک
اینچکیرمک
اینده‌مک
اینگره‌مک
اینه‌که
اینی
ایگلنمک
ایگه‌جی
اۆت
اۆزۆک
اۆشرمک
اوخرنمک
اورتا ایلیک
اوسانماق
اولابا
اولان
اولان چاغ
اېلال
اېنگرانماق
بؤکه‌وول
باخسوم
بار
بارسچې
بارغاچ
بارغودیک

باسروغ
باغچال
باغېر
باغېش
بزه‌نمک
بن
بورتاغ
بورچېن
بوزا
بوساغا
بوسماق
بوشورغانماق
بوغو
بولاماغ
بیز
بیلگۆدیک
بیله‌کؤر
بۆرمک
بۆلدۆرگه
بؤخساماق
بؤخساماق
بؤخسماق
بؤغوزلاغو
بؤم‌بوز
بېچېماق
تؤر
تؤزمک
تؤشلمک
تاپاوول
تاپغاچ
تاپېشماق
تاتو
تارقال
تالغان
تامشېماق
تامشېماق
تامغاچې
تانچقالماق
تانچقاماق
تانلاماق
تاووشقانچې
تای
توتماج
تورناچې
تولان
تونقال
تیر
تیرگه‌مک
تیرلیک
تیرمک
تیلبه
تیلمۆرمه‌گی
تیمۆرقاناد
تیورمک
تۆر
تۆرمک
تۆز
تۆفک
تۆنگلۆک
تؤبوجاق
تؤپی
تؤر
تؤرلوغ
تؤسقال
تؤغدارې
تؤغداق
تؤقا
تؤقای
تؤقوم
تؤیوغ
جازلېق
جیبه
جیبه‌چی
جیبیلگر
جېجایماق
جېداماق
جېرغامان
جېمدېلاماق
چؤرگنمک
چؤکۆر
چؤگنچی
چاپچورغا
چاپلاق
چاپېشماق
چاغروق
چاقېرقاناد
چاقېل
چاقېن
چانداوول
چایقالماق

چوبروتماق
چوپچوقور
چورپا
چورکه
چیچەرگەمک
چیگرەیمک
چېرغاولانغا
چېغ
چېقارت
چېقانماق
چېقچېغ
چېلبور
چېلغا
حالواچې
حانا
حُرّ
خزانەچی
دؤش
دؤنن
دارېقماق
داقاوول
دُرّ
دره
دستار
دومسایماق
دەگەله
دیودئشیمک
دۉپتولماق
سؤزەوول
سؤندۆرماک

سؤگەدمک
ساپسارې
ساتغاچ
ساغېن
سانگ
ساورولماق
سای
سایانگ
سره
سوچی
سوقلاتماق
سیرپمک
سیرمەمک
سیگریتمه
سیلانماق
سینگرەمک
سینگیل
سینگۆرمک
سۆرگنمک
سۉخرانماق
سۉرغودیک
سۉرما
سۉقسور
سۉقماغ
سۉنا
سۉیقون
سۉیورقال
سېپاماق
سېپقارای
سېپقارماق

سېرت
سېزغورماق
سېغرېقماق
سېغېنماق
سېقتاماق
شاغالداماق
شورتانگ
شیرداغ
شیغاوول
شیلنچی
شۆکۆرچی
طاغایی
غانچوغا
غونان
قابال
قابان
قابورغا
قاپقارا
قاتلاما
قاخاماق
قاداماق
قاراقوش
قارالاماق
قاراوول
قارېبجې
قازچې
قازغانماق
قالپاق
قانات
قانتار

قانغالدوروق
قاهال
قايتقوديک
قايماق
قوجوشماق
قوچې
قور
قورچی
قوروت
قوروقشاماق
قوش
قوشچې
قوشقون
قوشلاق
قولاپورغا
قولادو
قولچاقچې
قووارماق
قويروق
قويماغ
قۆروقچې
قۆم
قۆيچی
قېپقېزېل
قېجېغلاما
قېرآلان
قېرايشمه
قېزغانماق
قېزقانماق
قېستاماق

قېشلاق
قېل
قېلاكۆر
قېلدورت
قېلېماق
قېمسانماق
قېمسانماق
قېمېرداماق
قېمېز
قېناماق
قېنكرانماق
قېنگغايماق
كۆرپكلشمک
كۆرۆكسمک
كۆک
كۆل
كۆمج
كۆمۆرمک
كئنئرگه‌مک
كۆندۆرمک
كۆنۆلتاشی
كۆهه
كنگيره‌مک
كيتپه‌وول
كيته‌كۆر
كيجيم
كيركينماک
كيره‌ک ياراقچې
كيزه‌رمک
كيلگۆديک

كيمه‌چی
كينه‌رگمک
كيييكچی
كۆله‌ک
كۆندلتمک
كۆنگرنمک
كۆنگۆردمک
كۆيمنمک
كوزغالماق
گۆزۆنک
گۆمگۆی
لگلک
مئغيچين
مارال
مانتو
مونغايماق
مونگلانماق
مينگ
نور
نيزه‌چی
نيكه‌مک
هېه
هيره‌وول
هۆنا
يئكه
يابو
ياپالاغ
ياپ‌ياسسې
يادااماق
يارغاچ

يارغوديک
ياسال
ياسانماق
ياساوول
ياشقاماق
ياشورت
ياغلىق
يالىنماق
يام ياشىل
يان سۆنگەک
ياناوول
يايلاق
يوپيومالاق
يورتچى
يىتكئچ
يىتەكۇر
يىكى گيرمک
يىگۆلۆک
يىلک
يۆگۆرت
يۇرغاچى
يىغلامسىناق

۷. مخزن واژگان به الفبای لاتین

abağa
ağa
ağır
alaluğa
alapökə
aldamaq
almabaş
an
apaçıq
apaq
ara
arğadal
arğumaq
arqa
arğadamaq
aşuğluğ
at
avlaq
avunmaq
axtaçı
aylanmaq
aytqudik
bağçal
bağır
bağış
bar
barğaç
barğudik
barsçı
basruğ
baxsum
bən
bez
bəzənmək
bıçımaq
biləkör
bilgüdik
biz
boğuzlağu
bomboz
borçın
bosağa
boza
boxsamaq
bökəvül
buğu
bulamağ
burtağ
qbuşurğanma
busmaq
büldürgə
bürmək
caqıl
cazlıq
cevşən
cibə
cibəçi
cibilgər
cıcaymaq
çiçərgəmək
cıdamaq
çağruq
çaŋdavul
çapçurğa
çapışmaq
çaplaq
çaqın
çaqırqanad
çayqalmaq
çigrəymək
çığ
çılbur
çılğa
cımdılamaq
çıqanmaq
çıqart
çıqçığ
cırğamaq
çırğavlaŋa
çögənçi
çökür
çörgənmək
çubrutmaq
çupçuqur
çurkə
çurpa
daqavul
darıqmaq
dəgələ
dəstar
divdeşimək
doptulmaq
dönən
döş
dumsaymaq
dərmək
ətəkə
gəməkrənək
göy
gözünək
grənmek
ğançuğa
ğunan
halvaçı
hana

hehe
hirəvül
hona
içgülük
igərmək
igik
igirmək
ılal
ilbəsün
ildırım
ilik
inçkirmək
indəmək
inəkə
ingrəmək
ini
ıŋranmaq
irikmək
irkə
irkənc
irür
isqarmaq
işənmək
işmə
itkeç
iyəci
iylənmək
kicim
kilgüdik
kiməçi
kinərgəmək
kiŋrəmək
kirək
kirkinmək
kitəkör
kitpəvül
kiyikçi
kizərmək
kozğalmaq
köhə
kök
kök/göy
köl
köməc
kömköy
kömürmək
köndürmək
köŋültaş
körpəkləşmək
körüksəmək
kü(ö)lək
kündələtmək
küŋrənmək
küŋürdəmək
küymənmək
ləglək
mantu
maral
meğiçin
miŋ
munğaymaq
munglanmaq
neyzəçi
nikəmək
novruzi
olaba
olançağ
olaŋ
orta ilik
osanmaq
ot
oxranmaq
ökürmək
öt
örtənmək
öŋdəymək
öpüşmək
örgəmənçi
qabal
qaban
qabaq
qaburğa
qadağnı
qadamaq
qahal
qalpaq
qanat
qanğalduruq
qantar
qapqara
qaralamaq
qaraquş
qaravul
qarbıcı
qarğadama
qatlama
qaxamaq
qaymaq
qaytqudik
qazçı
qazğanmaq
qıcığlamaq
qıl quyruq،
qılakör
qıldurt
qılımaq
mırdamaqqı
qımız
qımsanmaq
qınamaq
qıŋğaymaq
qıŋranmaq
qıpqızıl
qıralan
qırişmə
qışlaq
qıstamaq
qızğanmaq
qızqanmaq
qom
qorçı
qoruqçı
qoyçi
quçı
qucuşmaq
qula purğa
quladu
qulçaqçı
qur
quruqşamaq
qurut
quşçı
quşlaq
quşqun
quvurmaq
quymağ
sağın
sang
sapsarı
satğaç
savrulmaq

say
sayang
sığınmaq
sığrıqmaq
sigritmə
sılanmaq
singil
singrəmək
singrəmək
siŋürmək
sıpamaq
sıpqaray
sıpqarmaq
sıqtamaq
sirməmək
sirpmək
sırt
sızğurmaq
sona
söndürmək
soqmağ
soqsur
sorğudik
sorma
soxranmaq
söyədəmək
soyqun
soyurqal
sözəvül
suçi
süngək
suqlatmaq
sürgənmək
şağaldamaq
şiğavul
şilənçi
şirdağ
şurtaŋ
şükürçi
tağayı
talğan
tamğaçı
tamşımaq
tançqalmaq
tançqamaq
tanlamaq
tapavul
tapğaç
tapışmaq
tarqal
tatu
tavuşqançı
tay
ter
tilbə quş
timürqanad
tir
tirgəmək
tirlik
tirmək
tivrəmək
tobucaq
toğdaq
toğdarı
topi
toqa
toqay
toqum
tor
tosqal
tör
töşəlmək
tözmək
tulan
tunqal
turluğ
turnaçı
tutmac
tüfək
tüŋlük
tür
türmək
tüş
tüz
tər
umac
umunmaq
urğudik
uşma
ut
üşərmək
üt
üzük
xəzanəçi
yadamaq
yağlıq
yalınmaq
yamyaşıl
yan
yaŋavul
yapalağ
yapyassı
yaq
yaraqçı
yarğaç
yarğudik
yasal
yasanmaq
yasavul
yaşqamaq
yaşurt
yaylaq
yekə
yığlamsınmaq
yigülük
yiki girmək
yilək
yitəkör
yitkeç
yorğaçı
yupyumalaq
yurtçi
yügürt

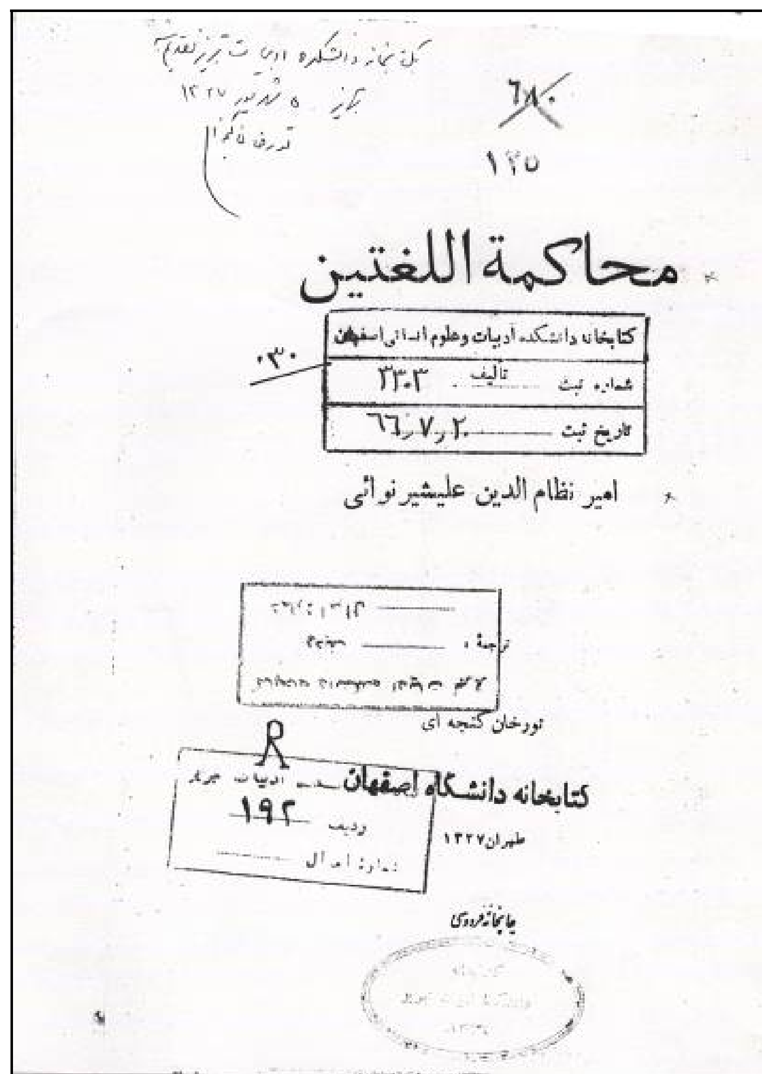
۸. کتابنامه

۱. **قرآن مجید.**
۲. آی بک و پ. شمسی‌اف، **مجالس النَفائس و محاکمة اللغتین،** ج ۳، تاشکند، ۱۹۴۸ .
۳. امیر علیشیر نوایی، **دیوان فارسی فانی،** چاپ تهران.
۴. امیر علیشیر نوایی، **مجالس النفایس،** چاپ علی اصغر حکمت، تهران.
۵. امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللغتین،** به اهتمام ارغون توخمنه‌ای، انجمن فرهنگی اتحاد اسلامی ولایات شمال، افغانستان، پیشاور، ۱۹۸۴.
۶. امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللغتین،** ترجمه‌ی فارسی از: تورخان گنجه‌ای، تهران، ۱۳۲۷.
۷. جبران مسعود، **الرائد،** ترجمه دکتر رضا انزابی نژاد، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۸۰.
۸. حسین انوری، **فرهنگ سخن،** تهران، سخن، ۱۳۸۲.
۹. شفیقه یارقین، **دیوان ظهیرالدین محمد بابر،** آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان، کابل، ۱۳۶۲.
۱۰. شیخ سلیمان افندی بخاری. **لغت چغتای و ترکی عثمانی** (جلد اوّلی لغاتی حاوی و جلد ثانیسی آسیای وسطی اقوامنک ادبیات و ضروب امثالیله احوالنه دائردر)، استانبول، ۱۲۹۸ هـ .
۱۱. عبد الحکیم گول محمداف، **محاکمة اللغتین،** عشق آباد، ۱۹۲۵.
۱۲. عبدالرحمان خالق، **اوزبیک تیلی،** اداره‌ی تألیف و ترجمه‌ی وزارت تعلیم و تربیت، کابل، ۱۳۶۰.
۱۳. محمد حلیم یارقین – شفیقه یارقین، **فرهنگ اوزبکی به فارسی،** سخن، تهران، ۱۳۸۶.
۱۴. محمد فضولی، **دیوان اشعار ترکی،** مقدمه، تصحیح و تحشیه: ح. م. صدیق. اختر، تبریز، ۱۳۸۱.
۱۵. محمود کاشغری، **دیوان لغات الترک،** ترجمه دکتر ح. م. صدیق، اختر، تبریز، ۱۳۷۹.
۱۶. ن. مللهیف، **تاریخ ادبیات ترکی اوزبکی،** ترجمه و نگارش برهان الدین نامق شهرانی، پیشاور، ۱۳۷۹.
۱۷. ولد چلبی، **محاکمة اللغتین،** اقدام مطبعه‌سی، اسلامبول، ۱۳۱۵ هـ .

1. A. VÁMBÉRY, Muhakomet-ül-Lugetejn, Mir Ali-Şîr (N. Vâji) csagatajtörökjéból, Nyelvtudomány Közle mények, 1862, I., 112-130.
2. A.K. BOROVKOV, "Özbək Yazı Dilinin Kurucusu Ali Şir Nəvai", (Çev. Rasimə Uygun), Türk Dili Araştırmaları Yıllığı-Bəllətən II,1954, Ankara,59-96.
3. AGAH SIRRI LEVEND,. Ali Şir Nəvayi, I-IV. Cilt, Ankara 1965-1968.
4. AHMET CAFEROĞLU, Türk Dili İçin, III, s. 228- Yeni bir çağatay- Fars lügati, TM. IV 281-293.
5. ALİ- ŞİR NEVAYİ, Ferhad ü Şirin, İnceleme-Metin doç .Dr. Gönül Alpay-Tekin, AKDTYK, Ankara, 199.

6. ALİ- ŞİR NEVAYİ, Leyli vü Mecnun, Hazırlayan Ülka Çelik, AKDTYK, Ankara, 1996.
7. ALİ- ŞİR NEVAYİ, Leyli vü Mecnün, Gramer- Metin- dizin, Eylül, 1993.
8. ALİ- ŞİR NEVĀYİ, Muhakemet-ül-Lugateyn, TDK., Ankara, 1996.
9. ATALAY BESİM, Abuşka Sözlüğü, TDK Yay. Ankara 1972.
10. EHLİMAN AHUNDOV- TEZCAN 1978: Azərbaycan Halk Yazını Örnəkləri (Haz. S. Tzcan), TDK Yay. Ankara 1978.
11. F.A. ABDULLAYEV, "Alişer Nevaiy Eserleri Tilidə Ünli Tovuşlar Uygunlugi Meselesige Dair", Özbək Tili və Ədəbiyati II,1966,13-15.
12. FUAD KÖPRÜLÜ, "Çağatay Ədəbiyatı" İA, III, İstanbul 1945.
13. G. CLAUSON, An Etymological Dictionary of Pre-thirheenth-Century Türkiş, Oxford 1972.
14. GÜNAY ALPAY, Ali Şir Nevainin birinci divanı Garāib üs Sıgar İst 1965. doktora Tezi)
15. İ. R. İŞITMAN, Ali Şir Nevai. Muhakemet-ül-Luğateyn, TDK., Ankara, 1941.
16. İ. R. İŞITMAN, Ali Şir Nevayi, Muhakemət-ül-Luğəteyn, Ankara 1941.
17. J. ECKMANN, Chagatay Manual, Indiana University Publications, Uralic and Altaic Series, Volume 60, Bloomington 1960, Tü. Çev: G. Karaağaç, Çağatayca El Kitabı, İstanbul 1988.
18. J. ECKMANN, Nevainin İık divanları üzerine, TDAY, 1970.
19. KEMAL ERASLAN, Ali Şir Nevai, Nesāimül Mahabbe min Şemāyimil-Fütüvve, Ankara, 1996.
20. KEMAL ERASLAN, Ali-Şir Nevayi, Mizanu’l-əvzan(Vəzinlərin Tərazisi), Ankara 1993.
21. M. QUATREMÉRE, Chrestomathies Orientals, Extraits d’Ali-Schir, Paris 1841.
22. M. QUATREMÉRE, Chrestomathies Orientals, Paris, 1841, P. 1-39.
23. M. QUATREMÉRE, Quatremére. Chrestomathie en Turk oriental, Paris, 1845.
24. R.E. RÜSTƏMOV-M. Ş. ŞİRƏLİYƏV: Rüstəmov, M.Ş. Şirəliyəv, Azərbaycan Dilinin Dialektoloji Luğəti, AzSSR Elmlər Akademiyası Nəşriyatı, Bakı 1964.
25. SAADAT ÇAĞATAY, Türk Lehçeleri Örnekleri. VIII. Yüzıldan XVIII. Yüzyıla kadar Yazı Dili, 3. Baskı, Ankara 1977.
26. ZEKİ VELEDİ TOĞAN, "Ali Şir Nevayi", İA, 5. Baskı, I, İstanbul 1978.

۹. وثیقه



۱۴۵

محاکمة اللغتین

کتابخانه دانشکده ادبیات وعلوم انسانی اصفهان

شماره ثبت ۳۳۰۳ تالیف

تاریخ ثبت ۲۰/۷/۶۶

امیر نظام الدین علیشیر نوائی

ترجمهٔ

تورخان گنجه ای

کتابخانه دانشگاه اصفهان

ردیف ۱۹۲

طهران ۱۳۲۷

چاپخانه فردوسی

صفحه‌ی‌اول نسخه‌ای‌که مرحوم تورخان‌گنجه‌ای در تاریخ ۱۳۲۷/۶/۵ آن را به دانـشکده‌ی ادبیـات دانـشگاه تبریز اهدا کرده است. این نسخه در تاریخ ۱۳۶۶/۷/۲۰ به کتابخانه‌ی‌دانشگاه اصفهان منتقل شده‌است.

önsöz

Hazırlanan kitap, Əmīr Əlīşīr Nəvāī-nin Muhakəmət-ul Luğəteyn əsərinin, İstanbul Topkapı Sarayı Müzesi Revan kütüphanesinde 808 numaralı Nevāī Külliyyatı içinde 774 b – 782 b sayfaları arasında bulunan, 901 H. (1496 M.) yılında Derviş Muhammad Takī-nin istinsahı olan, kitabın Çağatayca metninin tıpkıbasımı, transkripsiyonu, tarafımızca Azerileşdirilmiş metni ve Turhan Genceyi tarafından 1327 Ş. (1948 M.) yılında Tahranda neşredilmiş Farsça çevirisini ihtiva etmektetir.

Verdiğimiz tıpkıbasımı, 1996 yılında Ankarada neşr olunan F. Sema Barutçu Özönder tarafından hazırlanan neşrden aynen almış bulunmaktayız.

Zannımızca işbu elyazmanın doğru ve sağlam metin olması gerekmektetir. Metnin transkripsiyasını hazırlamakta, yukarıdaki neşrden yararlandıksada, bizce oluşan bazi yanlışları da düzetmeye çalışarak, /ə. / x. / q. / harflarını da sesyazımı sistemine dahil etmış bulunmaktayız.

Azerileşdirilmiş çevirimizin Çağatayca metne daha yakin olmasına çalıştık ve Turhan Genceinin Farsça çevirisini aynı olarak vermekle beraber, eksikliklerini elimizde olan elyazmadan alır, çevirir ve [ ] işareti ile Farsça çeviriye ekledik.

Ben 1979-83 yıllarında İ. Ü. Edebiya Fakultesi, Eski Türk Filolojisi bölümünde Rahmetli Hocam Prof. Dr. Muharrem Erginin Doktara talebesi olduğum zaman, Prof. Dr. Kemal Eraslan Hocanın derslerine girerken, Nevāī- nin dili ve eserleri ile ilmi tanış olmağa başladım. Allahtan Hocama Rahmet ve Kemal Beye uzun ömür dilerim.

Hediye gibi, Hazırladığım kitabı ulusumun şerefine nisār ediyorum.

Prof. Dr. Hüseyin Düzgün
(Hossein Mohammadzade Sadigh)
Tahran, Eylül 2008

KİTAB BİLGİLƏRİ

- Kitabın adı: **MUHAKƏMƏT- ul LUĞƏTEYN**
- Yazanı: **ƏMĪR ƏLĪŞĪR NƏVĀĪ**
- Sözbaşı Yazan və Hazırlayan: Prof. Dr. Hüseyin Düzgün (Hossein Mohammadzade Sadigh)
  E-mail: info@duzgun.ir , www.duzgun.ir

- Tayp ve Dizayn: Muəssise Daniş Səhənd ve Savalan, Tehran,
  Tel: 0098- 21 – 66725559

- Yayınlayan: Əxtər
- Adres: Taleqani küç. Müsəlla qarşısı.
- Tel:0098-411-5555393 / 0098-9141166897
- Basılış Yeri: Təbriz-2009
- Birinci Nəşr
- İSBN: 978-964-517-202-0

ƏMĪR ƏLĪŞĪR NƏVĀĪ

MUHAKƏMƏT- ul LUĞƏTEYN

Hazırlayan
Prof. Dr. Hüseyin Düzgün
(Hossein Mohammadzade Sadigh)

2009

---

[1] . **مجالس النفایس**، ص ۱۳۴ .

[2] – **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۴، ص ۳۸۴.

[3]– Blochet, cat. Mss. Turcs, II. P. 51.

[4]– Eckmann, Janos. Nevainin İık divanları üzerine, TDAY, 1970, s. 255.

[5] Alpay, Günay. Ali şir Nevainin birinci divan Garāib üs Sıgar İst 1965. doktora Tezi)

[6] Karörs, Metinş Ali şir Nevai, Nevādirüş-Şebāb İ.Ü. doktora Tezi, 1984. (İnce leme Metin- İndeks)

[7] **دیوان فارسی**، ص. ۲۲۱.

[8]– Ali-şir nevayi. Ferhad ü şirin, İn alome-Metin doç .Dr. Gönül Alpay- Tekin, AKDTYK, Ankara, 199.

[9]– Leyli v ü Mecnün, Gramer- Metin- dizin, Eylül, 1993.

[10]–Alişir Nevayi. Leyli vü Mecnun, Hazırlayan Ülka çelik, AKDTYK, Ankara, 1996.

[11] – **میزان الاوزان**، ص ۷ .

[12] – **مجالس النفایس**، ص د– هـ .

[13] – رک. فهرست ریو (Supplement no. 104) .

[14]– Eraslan, kamal. Ali şir Nevai, Nesāimül Mahabbe min Şemāyimil- Fütüvve, Ankara, 1996.

[15] – محمد فضولی، **قیرخ حدیث**، با مقدمه‌ی ح. م. صدیق. بنیاد بعثت، تهران، ۱۳۷۲.

[16] کتاب **خمسة المتحیّرین** را مرحوم حاج محمد نخجوانی به فارسی ترجمه کرده است. (رک ← علی لک‌دیزجی، نشریه‌ی مخصوص کتابخانه‌ی ملی به یاد مرحوم حاج محمد نخجوانی، تبریز، ۱۳۴۱، ص ۱۱.

[17] – تورخان گنجه‌ای، ص ۱۲ .

[18] M. Quatremére. Chrestomathies Orientals, Paris, 1841, P. 1-39.

[19] M. Quatremére. Chrestomathie en Turk oriental, Paris, 1845.

[20] Vámbéry, A., Muhakomet-ül-lugetejn, Mir Ali-Şîr (N. Vâji) csagatajtörökjéból, Nyelvtudomány Közle mények, 1862, I., 112-130.

[21] ولد چلبی، **محاکمة اللغتین**، اقدام مطبعه‌سی، اسلامبول، ۱۳۱۵ هـ .

[22] İşıtman, İ. R. Ali Şir Nevai. Muhakemet-ül-Luğateyn, TDK., Ankara, 1941.

[23] امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللغتین**، ترجمه‌ی فارسی از: تورخان گنجه‌ای، تهران، ۱۳۲۷.

[24] امیر علیشیر نوایی، **محاکمة اللغتین**، به اهتمام ارغون توخمنه‌ای، انجمن فرهنگی اتحاد اسلامی ولایات شمال، افغانستان، پیشاور، ۱۹۸۴.

[25] عبد الحکیم گول محمداف، **محاکمة اللغتین**، عشق آباد، ۱۹۲۵.

[26] آی بک و پ. شمسی‌اف، **مجالس النّفائس** و **محاکمة اللغتین**، ج ۳، تاشکند، ۱۹۴۸ (ص. ۲۱۹ — ۱۷۱)

[27] Alişir Nevāyi. Muhakemet-ül-Lugateyn, TDK., Ankara, 1996.

[28] ای خدایی که جهان را به واسطه‌ی کلام آفریدی و انسان را در این میان محرم اسرار خود ساختی و از جمله‌ی خلق به شرف نطق برگزیدی (حدیث قدسی].

[29] سرشت و نهاد آدم را در چهل روز سرشتم (حدیث قدسی).

[30] « همه‌ی اسماء را به آدم آموخت.» سوره‌ی البقرة / آیه‌ی ۳۱.

[31] سخن‌گو؛ گوینده.

[32] خداوند بر او و خاندان پاک و اصحاب مطهّرش صلوات و درود و سلام بسیار فرستد.

[33] آواز؛ نغمه؛ سرود.

[34] من فصیح و زبان‌آورم.

[35] جـِ. فصیح؛ آنان که به شیوایی سخن می‌گویند و می‌نویسند.

[36] بیان سخنان شیوا مطابق با موقعیّت و به مقتضای حال، به نحوی که بیش‌ترین تأثیر را در مخاطب بگذارد.

[37] فرستاده و رسول بودم پس دریاب و درک کن!

[38] قصد می‌کنم.

[39] خداوند گناهانش را ببخشاید و عیب‌هایش را بپوشاند!

[40] شهرت؛ معروفیّت.

[41] خستگی؛ ماندگی؛ ضعف و سستی.

[42] نادرست؛ بی‌پایه؛ سست و ضعیف.

[43] منظور یک چهارم از زمین است که قابل سکونت می‌باشد.

[44] جـِ. سَبُع؛ جانوران درنده؛ درندگان.

[45] نوشته شده؛ ذکر شده؛ مذکور.

[46] م. : –

[47] جـِ. قَریَة؛ روستاها؛ دِه‌ها.

[48] جرا: بیشه، جنگل.

[49] معجزه؛ عاجز کننده.

[50] بزرگ و بلندمرتبه است.

[51] صلوات و درود و سلام بر او باد!

[52] خداوند تربتش را پاک گرداند!

[53] تازگی؛ شاداب بودن؛ رونق و رواج.

[54] صفا؛ زیبایی و لطافت؛ به دور بودن از آلودگی.

[55] «و فرو فرستادیم از ابرهای باران‌زا آب روان و سیال را تا به وسیله‌ی آن دانه و گیاه و باغ‌هایی را که درختانش درهم پیچیده و انبوه است، خارج گردانیم.» سوره‌ی الملک / آیه‌های ۱۴، ۱۵، ۱۶.

[56] اگر پوشش‌ها و حجاب‌ها کنار زده شود، ای بسا بر یقینم افزوده می‌گردد.

[57] آموزش و تعلیم؛ قبولاندن عقیده، باور یا احساسی به کسی معمولاً با تکرار و بدون درک و اقناع.

[58] جـِ. لسان؛ زبان‌ها.

[59] سخنی که نیاز به توضیح و تفسیر دارد؛ مختصر و کوتاه.

[60] اضطراب؛ پریشانی.

[61] معمورة؛ جای آباد.

[62] فرزند آوردن و تولید نسل نمودن؛ زاد و ولد کردن.

[63] بی‌ادبی؛ گستاخی.

[64] زینت؛ پیرایه؛ زیور.

[65] نوشتن.

[66] شرح دادن؛ بیان کردن یا گفتن مطلبی.

[67] سخن؛ گفتار.

[68] جـِ. باطل؛ سخنان بیهوده، بی‌پایه و بی‌ارزش.

[69] هذیان.

[70] غیرعرب، به ویژه ایرانی؛ ایرانیان.

[71] فکر؛ اندیشه.

[72] دارای برتری؛ مسلّط؛ چیره.

[73] به طور مساوی؛ فاقد اهمیّت یا ارجحیّت.

[74] پست؛ فرومایه؛ دون؛ کم‌ارزش.

[75] وضع کننده؛ به وجود آورنده؛ ایجاد کننده.

[76] بیان کردن؛ بازگو کردن.

[77] م. اوشارماک.
[78] م. جیجایماق.
[79] م. اونکدایماک.
[80] م. چیکریماک.
[81] م. ایکیرماک.
[82] م. ایکارماک.
[83] م. اوخرانماق.
[84] م. تاریقماق.
[85] م. ارغاداماق.
[86] م. ایشانماک.
[87] م. ایکلانماک.
[88] م. ایلانماق.
[89] م. ایکرانماک.
[90] م. قستاماق.
[91] م. قوزغالماق.
[92] م. دیوداشیماک.
[93] م. درگیری.
[94] م. قیمانماق.
[95] م. نیکاماک.
[96] م. سیرپماک.
[97] م. سیرماماک.
[98] م. کنارکاماک.
[99] م. سغینماق.
[100] م. قیلیماق.
[101] م. مونکلانماق.
[102] م. ایندااماک.
[103] م. تیرکاماک.
[104] م. قیوراماک.
[105] م. قنکغایماق.
[106] م. شغالداماق.
[107] م. سینکراماک.
[108] م. کونکرانماک.
[109] م. سورکانماک.
[110] م. تماس کردن.

[111] م. کویمانماک.
[112] م. اینکرانماق.
[113] م. توشالماک.
[114] م. کوروکساماک.
[115] م. سوکاداماک.
[116] م. بورماک.
[117] م. تورماک.
[118] م. قاهاماق.
[119] م. چیچارکاماک.
[120] م. چورکانماک.
[121] م. اورتانماک.
[122] م. کورپکلاشماک.
[123] م. چوپروتماق.
[124] م. قینکزانماق.
[125] م. سنکورمک.
[126] م. کوندالاتماک.
[127] م. کومورماک.
[128] م. ییکیرماک.
[129] م. کونکورداماک.
[130] م. کیناکاماک.
[131] م. کیزارماک.
[132] م. چیداماق.
[133] م. توزماک.
[134] متن ترجمه فاقد این کلمه است.
[135] م. کانکیراماک.
[136] م. کوندرماک.
[137] ظرافت؛ نازکی؛ لطافت.
[138] عجیب است؛ شگفتا.
[139] درنگ و آهستگی در کاری.
[140] م. ییغلاسینماق.
[141] م. اینکراماک.
[142] م. سینکراماک.
[143] م. اوکورماک.
[144] م. یاسانماک.

[145] م. بیزانماک.
[146] م. قباغ.
[147] تویوغ گونه‌ای دوبیتی مانند رباعی در بحر رمل است.
[148] ترماک.
[149] دارای قافیه؛ آنچه یا آن‌که پس از دیگری می‌آید؛ در پی آمده.
[150] جـِ . مثال؛ نمونه‌ها؛ مثال‌ها.
[151] م. ییکوکوک.
[152] م. ایکاحی.
[153] م. اباغه.
[154] م. طغایی.
[155] م. جیغ.
[156] م. بوساغا.
[157] م. ایرکنه.
[158] م. هونه.
[159] م. مرل.
[160] م. میکچین.
[161] م. چوربه.
[162] م. ایلباسون.
[163] م. سونه.
[164] م. جورکه.
[165] م. سوقتور.
[166] م. المه‌باش.
[167] م. چاقرقنات.
[168] م. الدلوغه.
[169] م. اله‌پکه.
[170] م. توبوچاق.
[171] م. دونان.
[172] م. چیرغاولانغا.
[173] م. جبلکر.
[174] م. حنا.
[175] م. جارلیغ.
[176] م. اولارچاغ.
[177] م. غنجوغه.
[178] م. جیلبر.

[179] م. توقه.
[180] م. قالقاندوروق.
[181] م. کیچیم.
[182] م. اهه.
[183] م. دکله.
[184] م. یاغلیغ.
[185] م. ارقه.
[186] م. یان سونکاک.
[187] م. قابورغه.
[188] م. ایکیک.
[189] جِ . مأکولة؛ خوردنی؛ خوراک؛ غذا.
[190] م. قاتلامه.
[191] م. اولابه.
[192] م. اورکماج.
[193] طولانی‌کردن؛ دراز کردن؛ طول دادن.
[194] به طور کامل؛ کاملاً؛ تماماً.
[195] برتری.
[196] ثابت شده با دلیل و برهان؛ واضح؛ آشکار.
[197] کوتاه‌تر و مفیدتر.
[198] م. تلیدورت.
[199] م. جیقارت.
[200] م. یاراقجی.
[201] م. چوکانچی.
[202] م. شیلانچی.
[203] م. اختچی.
[204] م. تمغاچی.
[205] م. یورغه‌چی.
[206] م. حلواچی.
[207] م. قازچی.
[208] م. تیکاج.
[209] م. ایتکاج.
[210] م. تاپقاج.
[211] م. ساتقاج.
[212] اضافه کردن؛ افزودن.

[213] م. بیلاکور.
[214] م. کیتاکور.
[215] م. یتیاکور.
[216] م. ساپ‌ساریق.
[217] م. یاپ‌پاسی.
[218] م. آپ‌آچوق.
[219] م. کوم‌کوک.
[220] م. هراول.
[221] م. چنگ‌داول.
[222] م. یاکقاول.
[223] م. سوزاول.
[224] م. پتاول.
[225] م. کیت‌پاول.
[226] م. باکاول.
[227] م. شقاول.
[228] م. توتغال.
[229] پنهان شدن؛ مخفی شدن.
[230] گشادگی؛ گستردگی؛ وسعت.
[231] سهل‌انگاری؛ کوتاهی کردن در انجام دادن کاری.
[232] دارای عذر و بهانه؛ عذر آورنده.
[233] طریقه؛ روش؛ صف؛ رده.
[234] برتری یافتن؛ برتری.
[235] جایگاه؛ به منصه‌ی ظهور رسیدن: آشکار شدن.
[236] مبرّا داشتن؛ برکنار داشتن؛ دور داشتن
[237] پاک و منزّه و بلندمرتبه است او (خداوند).
[238] جـِهٔ غیر؛ بیگانگان.
[239] ایمن؛ درامان
[240] درختچه‌ای خاردار و دارای گونه‌های مختلف که از آن‌ها صمغ به دست می‌آید.
[241] بهره‌ای فراوان و بسیار.
[242] بی‌کران؛ بی‌انتها؛ بی‌پایان.
[243] بوی خوش.
[244] بهره‌ور؛ بهره‌مند.
[245] کودکی.
[246] قلم نی؛ قلم؛ نی.

[247] جـ. نادرة؛ بی‌نظیر؛ کم‌نظیر؛ کمیاب.
[248] قلم.
[249] جـ. کَنَف؛ گوشه‌ها؛ کناره‌ها.
[250] کوس چیزی را نواختن: کنایه از ادعای آن را داشتن؛ مدعی آن بودن.
[251] لباس به ویژه لباس آراسته، زیبا، نو و گرانبها.
[252] آنچه با جواهر تزیین شده باشد؛ جواهرنشان.
[253] آن‌که در رأس یک گروه قرار گرفته باشد؛ سردسته؛ پیشوا.
[254] همچون وحی فرستاده شده.
[255] احادیث پیامبر فرستاده شده (حضرت محمّد «ص»).
[256] گرانبها؛ باارزش؛ قیمتی.
[257] اصول، نظریّات و عقاید کسی یا سازمانی که به صورت رسمی و اعلامیّه اعلام و منتشر می‌شود.
[258] آویزان بودن؛ آویختگی.
[259] نشان و علامت.
[260] م. نسائم‌الهداء.
[261] در بدیع، آوردن کلماتی در دو جمله یا دو مصرع که با قرینه‌ی خود در حرفِ روی و وزن یکسان است.
[262] ناصحیح بودن؛ نادرستی؛ مقابلِ صحّت.
[263] مبرّا؛ عاری؛ منزّه.
[264] درخشان؛ تابان؛ درخشنده.
[265] استوار؛ محکم.
[266] [خداوند] به قبرش نور بباراند!
[267] پیشوا و سردسته‌ی دانایان و عالِمان.
[268] بهترین مردمان.
[269] فرد موردنظر؛ هنگامی به کار می‌رود که نخواهند اسم کسی یا چیزی را، به علّت رعایت ادب و یا جز آن به زبان آورند.
[270] آن‌که از جهتی بر اقران خود برتری داشته باشد؛ نیک‌بخت و کامروا.
[271] مثل و مانند؛ همتا.
[272] آن‌که به طور مداوم به خرابات رفت و آمد می‌کند؛ اهل خرابات.
[273] فصیح، استوار و منسجم.
[274] جـ. حَفَد، حافد؛ فرزندزادگان؛ نوه‌ها؛ نبیره‌ها.
[275] خداوند فرمان‌روایی و سلطنتش را جاودان گرداند! و نیکی و بزرگواریش را بر جهانیان لبریز سازد!
[276] رفاه و آسایش ایجاد کردن؛ آسوده کردن.
[277] شادمانی؛ خوشی.
[278] مانند او؛ مثل او.
[279] ویژگی آنچه یا آن‌که که گردن نهادن به آن واجب است.

[280] انسانی باشقا یارادیلمیشلاردان دانیشماق و دیل شرفی ایله ممتاز قیلان، دیل و بیان دادلیلیغیندان شۆکر شَکری اظهار ائده‌ن، منّت و شۆکرۆنه شاهید اۆلان آللاها حمد اۆلسون.
[281] آدمین پالچیغینی قیرخ سحر الیمله یوٌغوردوم.
[282] آدمه بۆتۆن اسمانی اۆرگتدی. سوره‌ی البقرة / آیه‌ی ۳۱.
[283] دانیشاق.
[284] من ان فصاحتلی دانیشانام.
[285] من ائلچی ایدیم، سن بونو آنلاگیلن!
[286] تانریٖ اۆناو اۆنون آریٖ اۆغوللاریٖ و پاک اصحابینا چۆخلو سلام و صلوات گۆنده‌رسین.
[287] تانری سوچلارین باغیشلاسین و عئیبلرینی اۆرتسون.
[288] تانریٖ تورپاغینیٖ آریٖ قیلسین!
[289] تازه‌لیک و تمیزلیک.
[290] آریلیق و دورولوق.
[291] یاغیشلیٖ بولادلاردان سولار آختدیق کی توٌخوملاریٖ، بیتگیلری و باغلاریٖ آچیب چیخارداق.
[292] اگر اۆرتولر قیراغا چکیلرسه، یقینیم آرتار.
[293] اضطراب و چیرپینتیٖ.
[294] **سارت:** فارس، تاجیک، تات، عجم.
[295] زیده بیر درهم باغیشلادیم.